

اندري شاپووال

از اين جهان نيسټيد



دعوتی به سوی مخفیگاه
صمیمیت با خدا و خداوندی او

از این جهان نیستید

دعوتی به سوی مخفیگاه
صمیمیت با خدا و خداوندی او

اندری شاپووال

NOT OF THIS WORLD by Andrey Shapoval, Farsi
Copyright © 2024 Andrey Shapoval

«از این جهان نیستید» نوشته اندری شاپووال، حق چاپ فارسی
© ۲۰۲۴ اندری شاپووال

فهرست مطالب

دیباجه	۴
از کجا آمده‌اید؟	۵
بازگشت پسر کوچکتر	۱۱
قدرت محبت خدا	۲۷
زندگی تحت حاکمیت و خداوندی او	۴۵
مخفیگاه عیسی	۶۷
آن چه بود؟	۸۵
روح القدس، مرا تعلیم ده!	۱۰۱
ما خداوند را تمجید می‌کنیم!	۱۲۱
«مردی موافق دل خدا یافته‌ام»	۱۳۹
نَفْسِ خدا	۱۵۷
از این جهان نیستید	۱۷۷

دیباچه

پادشاهی تو بر زمین آید!
اراده تو آشکار شود
پسرانت به پاخیزند و فریاد زنند
همه با هم برخوایم خاست
پادشاهی تو بر زمین آید!
آسمانها ملت‌ها را لمس کنند.
قدرتت، بر ما فرو افتد
همه با هم برخوایم خاست!

اندری شاپووال



از کجا آمده اید؟

خادم کلیسا روبروی من ایستاد و در حالی که با اشتیاق به چشمانم خیره شده بود، پرسید، «شما از کجا آمده اید؟ اسم شما چیست؟ تا به حال درباره شما چیزی نشنیده‌ام، اما از کاری که خدا امروز از طریق شما انجام داد، متحیر هستم. تا به حال چنین چیزی را تجربه نکرده بودم.»

این اتفاق در کنفرانسی در اروپا افتاد که به‌عنوان یک خادم به آنجا دعوت شده بودم. در طول جلسه آخر، هنگامی که تعلیم می‌دادم، حضور خدا تمام سالن کنفرانس را پر کرده بود. وقتی داشتم افراد را در دعای جمعی هدایت می‌کردم، حضور ملموس روح القدس فضا را احاطه کرده بود. عده بسیاری تعمید روح القدس گرفتند و از آتش خدا پر شدند. مسح و آتش خدا بر من آنقدر سنگین بود که بلافاصله به سمت محراب رفتم و مشغول دعا و خدمت به مردم شدم. کمی بعد، وقت جلسه تمام شده بود و باید به سمت ماشین می‌رفتم که آقای محترمی جلوی مرا گرفت. چشمانش پر از اشک شده بود و شوق و هیجانش کاملاً آشکار

بود. او مشتاق این بود که خدا را بیشتر تجربه کند؛ و دنبال پاسخ این سوال بود: «شما از کجا آمده‌اید؟»

با صدایی آرام اما قاطع جواب دادم، «از مخفیگاه خدای متعال.» او از پاسخ من مبہوت مانده و همانجا خشکش زده بود.

نمی‌خواستم جلب توجه کنم و در آن زمان، در بین خادمان دیگر شناخته شده نبودم. خدا شاهد است که به دنبال شهرت، جایگاه و منبر نبودم. من فقط می‌خواستم در قلمروی روحانی و در پادشاهی خدا شناخته شوم. به همین خاطر، سالها در خلوت، با خدا وقت سپری کردم و می‌خواستم با او صمیمی‌تر شوم و او را بیشتر بشناسم؛ و همان‌طور که مکتوب است، «هیچ چیز نهفته‌ای نیست که معلوم و هویدا نگردد.» (لوقا ۸: ۱۷)

در سال ۲۰۰۲، وقتی خود را وقف خداوند کردم، یک هدف داشتم و آن این بود که خدا را بشناسم. با اینکه در یک خانواده مسیحی بزرگ شدم و کل زندگی‌ام داستان‌های کتاب مقدس را شنیده بودم، اما خدا را شخصاً نمی‌شناختم و با او رابطه‌ای نداشتم. به همین خاطر، روزی که با جدیت توبه کردم و زندگی‌ام را به خدا سپردم، به او گفتم، «من بیست و دو سال گذشته، درباره‌ی تو شنیدم، اما هرگز تو را نشناختم. از حالا به بعد، تمام تلاشم را خواهم کرد تا تو را شخصاً بشناسم.» خدا می‌دانست که من درباره‌ی خدمت و زندگی به‌عنوان یک خادم صحبت نمی‌کردم، بلکه هدف من برقراری رابطه‌ای صمیمانه با او بود. در آن لحظه، خود و تمام زندگی‌ام را وقف خدا کردم. تصمیم گرفتم خود را از مشغله‌ها و هیاهوی این زندگی دور کرده و وقتم را صرف او نمایم و او را بهتر بشناسم. حقیقتش را بخواهید، کار آسانی نبود. در بیست سال اخیر، به عهدی که با او بسته بودم، وفا کردم و سخت کوشیدم که سرگرم چیزهای دیگر نشوم، حتی اگر آن چیزها مهم باشند. تمام سعی خود را کردم که از این راه منحرف نشوم و چشمانم را به عیسی دوخته و طالب خشنودی او بودم. من هنوز هم با وسوسه‌ها و عوامل حواس‌پرتی مبارزه می‌کنم تا زمانی که با او دارم را حفظ کنم و مطمئن شوم که بالاترین اولویت من خواهد بود. اینکه صرفاً خدا را به‌عنوان نجات‌دهنده اعلان کنم، کافی نیست؛ من مشتاق این هستم که

او خداوند و سرور تمام زندگی‌ام شود.

آیا من خادم شدم؟ بله، اما خدمت من نتیجه‌ی زمان‌هایی بود که در خلوت با خدا داشتم نه دلیل آن. این کاری است که خدا از طریق من انجام می‌دهد و عمل دست اوست. توجه کنید که من در خدمت مقام خود به عنوان خادم نیستم، بلکه در خدمت خدا هستم و خود را کاملاً وقف او کرده‌ام، نه وقف خدمت. خدا خدمت خود را از طریق من به انجام می‌رساند. من متوجه هستم که نمی‌توانم صرفاً با تکیه به قابلیت‌ها و توانایی‌های خود، اراده‌ی خدا را بر زمین انجام دهم. بله، اراده‌ی او از طریق من به انجام می‌رسد، اما به دست او، نه توانایی‌ها یا جذبه‌ی روحانی ما. تسلیم شدن به خداوند، زندگی ما را دگرگون می‌سازد، زیرا از این حس تمامیت و اتحاد با او پر می‌شویم و خدا از طریق ما کارهایش را به انجام می‌رساند.

من در این کتاب اصول دعا، نبوت یا اخراج ارواح را به شما تعلیم نخواهم داد. همچنین، قرار نیست به موضوعاتی نظیر بشارت موفق، برگزاری نهضت‌ها یا هدایت جماعتها به توبه بپردازم. اگر مفهوم این کتاب را دریابید، خودتان تمام این کارها را انجام خواهید داد. تنها هدف من این است که به شما نشان دهم چگونه به خانه پدر بازگردید، با او رابطه‌ای صمیمی داشته باشید، به ارزش فرزند بودن خود پی ببرید و موافق دل خدا باشید تا بتوانید خواسته‌های او را در این دنیا به انجام رسانید. در این کتاب، اشتباهات خود را با شما در میان خواهم گذاشت تا مرتکب آنها نشوید. از تجربه‌ی خود خواهم گفت و اینکه خدا در طول این سال‌ها چه درس‌هایی به من داده و چطور مرا به عنوان فرزند به پادشاهی خود بازگردانده است.

من ایمان دارم که خدا در این لحظه، دختران و پسران خود را بلند می‌کند و تمام خلقت با اشتیاق تمام منتظر خداوند هستند تا فرزندان را آشکار کند (رومیان ۸: ۱۹). توجه داشته باشید که در ایام آخر، آنها نه فقط ایمانداران، بلکه پسران و دختران خدا هستند که ظاهر خواهند شد و جلال او را بر زمین خواهند آورد. فقط یک پسر یا دختر می‌تواند ببیند که پدر در حال انجام چه کاری است و اراده‌اش را به جا آورد. فقط فرزند می‌تواند در میراث پدر سهیم باشد. فقط او پدر را از نزدیک می‌شناسد و با کمال میل از او اطاعت می‌کند. اجازه دهید این نکته را هم اضافه کنم: نهایت آزادی، نه مستقل شدن از خدا، بلکه توکل و وابستگی کامل و صمیمانه به اوست. او منشأ حیات، شادی، سرنوشت، میراث و خواندگی ماست.

بنابراین، فرزند بودن ارتباط مستقیمی با اراده خدا بر زمین دارد و تصویری کاملاً متفاوت با دیدگاه خدمتکار یا غلام ایجاد می‌کند. فرزند بودن با بلوغ در ارتباط است و بلوغ به مسئولیت‌های شما در خانه پدر مربوط می‌شود.

کتاب اشعیا در عهدعتیق چنین می‌گوید: «صدایی ندا می‌کند: راه خداوند را در بیابان مهیا سازید و طریقی برای خدای ما در صحرا هموار کنید» (اشعیا ۴۰: ۳). در عهدجدید، درست قبل از آغاز خدمت عیسی دوباره این صدا را می‌شنویم که فرمود، «راه خداوند را آماده کنید!» (مرقس ۱: ۳). این متن نشان می‌دهد که خدا منتظر ماست تا راه را برای او آماده کنیم. اکنون این مردم نیستند که منتظر خداوند، بلکه خداست که منتظر قوم خود می‌باشد. او منتظر ماست تا در این دنیا طریقی برای او هموار کنیم. بله، در عهدعتیق، این مردم بودند که انتظار خدا را می‌کشیدند، اما در عهدجدید، این خداست که انتظار ما را می‌کشد. روح القدس نازل شده و در ما ساکن است. این بدین معنا نیست که خدا پرمشغله است؛ بلکه ما خود را در این زندگی دنیوی غرق کرده‌ایم.

یکبار، روح القدس به من گفت، «من بیشتر از تو مشتاق حضور هستم و می‌خواهم با تو در ارتباط باشم.» این کلمات من را بشدت تکان داد. با من به این موضوع فکر کنید: خدا برای مشارکت و رابطه با انسان‌ها پیشقدم شد؛ او ابتدا به ما محبت کرد، ما را یافت، انتخاب کرد و بخشید! او پیشقدم شد! خدا منتظر ماست تا خود را وقف او، راههایش و خداوندی‌اش کنیم تا بر ذهن و طرز فکر ما عمل کرده و ما را به عنوان فرزندانش بلند کند. روح القدس ما را بر آن می‌دارد که «راه را برای خداوند آماده سازیم، طریق‌ها را برای او هموار کنیم؛ هر کوه و تلی را پست گردانیم؛ هر دره‌ای را پر سازیم؛ و ناهمواری‌ها را هموار کنیم تا جلال خدا آشکار شود.»

اگر به کلام خدا اجازه دهیم که طرز فکر ما را شکل دهد و راه‌های ناهموار ما را هموار سازد، در طول زندگی‌مان شاهد جلال خدا خواهیم بود. به من اعتماد کنید، خدا می‌خواهد جلال خود را آشکار کند، بیشتر از آنکه ما بخواهیم پادشاهی او بیاید و اراده‌اش چنانکه در آسمان انجام می‌شود، بر زمین نیز به انجام رسد. فقط کافیسست خود را تسلیم او کنیم و بخواهیم با او رابطه‌ای صمیمانه‌تر داشته باشیم.

از کجا آمده‌اید؟

مخفیگاه آن خدای متعال، خداوندی و حاکمیتش و رابطه‌ای صمیمانه با او موضوعاتی است که در دل و جان و روح رخنه کرده تا مشتاقانه او را بجویم، بشناسم، از صدایش اطاعت کنم، مردی موافق دل او باشم، فرزندش باشم و اراده او را بر زمین به انجام رسانم. در این کتاب به این موضوعات خواهیم پرداخت. آماده هستید؟

بیایید وقت را هدر نداده و هر چه سریع‌تر شروع کنیم!



فصل ۱

بازگشت پسر کوچکتر

«من راه و راستی و حیات هستم؛ هیچ‌کس جز
به واسطهٔ من، نزد پدر نمی‌آید.»
یوحنا ۱۴: ۶

در سال ۲۰۰۲، پس از ملاقاتی^۱ که با عیسی داشتم، فهمیدم چیزهای بسیاری دربارهٔ خدا هست که از آنها بی‌خبریم. این حقیقت به من جسارت کافی داد تا هر روز نزد خدا فریاد برآورم، زیرا دیگر نمی‌خواستم یک زندگی مسیحی معمولی داشته باشم! همچنان که دعا می‌کردم، روزه می‌گرفتم، در کلام خدا می‌ماندم و آن را فصل به فصل می‌خواندم، عظمت و شکوه واقعیت خدا مرا شیفتهٔ خود می‌کرد و اشتیاقی شدید در من پدید آورد تا عیسی را بیش از هر چیز دیگری بشناسم. می‌خواستم شخصاً خدا را بشناسم. مشتاق این بودم که دل او را صمیمانه بشناسم. به آسمان رو کرده و فریاد برآوردم: «خدایا، به دنبال کسی دیگر نباش تا خودت را بر

۱ می‌توانید شهادت کامل من و ملاقات‌های مافوق‌طبیعی‌ای را که با خدا داشته‌ام، در کتاب‌های قبلی‌ام تحت عناوین «از پیش تقدیر شده» و «خدای بزرگ» بخوانید.

او آشکار کنی. تو کسی را یافتی. می توانی من را داشته باشی! خود را بر من آشکار کن!» بسیار مشتاق این بودم که ساعت خود را تنظیم کنم تا نصف شب بیدار شده و با او وقت بگذرانم. این کار را پیوسته انجام می دادم. هر شب مصرانه خواهان این بودم که او را بیشتر بشناسم. دعا‌های من ساده بود: «من فقط می خواهم تو را بشناسم. لطفاً خود را بر من آشکار کن. از قلبت برای من بگو. می خواهم اراده‌ات را بدانم.» با گذشت روزها، هفته‌ها و ماه‌ها، خدا از طریق کلامش، قدم به قدم شروع به تعلیم دادن من کرد و مرا به عمق‌های شناخت خود می برد.

آیا تا به حال از خود پرسیده‌اید که در قلب خدا چه می‌گذرد؟ اشتیاق او چیست؟ وقتی جهان را می‌آفرید، به چه فکر می‌کرد؟ هدف او برای ما چه بود؟ به باور من، پولس رسول در ذهن خود سوالات مشابهی داشت، زیرا به کلیسای افسس نوشت:

مبارک باد خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح، که ما را در مسیح به هر برکت روحانی در جایهای آسمانی مبارک ساخته است. زیرا پیش از آفرینش جهان، ما را در وی برگزید تا در حضورش مقدس و بی‌عیب باشیم. و در محبت، بنا بر قصد نیکوی اراده خود، ما را از پیش تعیین کرد تا به واسطه عیسی مسیح از مقام پسرخواندگی او برخوردار شویم. (افسسیان ۱: ۳-۵)

در این آیات به‌وضوح گفته شده که اشتیاق صمیمانه خدای قادر مطلق این بود که ما را به‌عنوان خاصانش، در خانواده خود بپذیرد. در واقع، او از همان ابتدا، فرزندخواندگی ما را مقدر نموده بود. بله، خدا این اشتیاق را از همان ابتدا داشت! و این اراده و خواست قلبی اوست و می‌خواهد ما را پسران و دختران خود گرداند و ببین که این کار را کرده است! خدا از همه چیز گذشته تا شما را صراحتاً فرزند خود خواند و با این کار محبت بی‌کرانش را ثابت نمود؛ این کار عظیم تنها از طریق قربانی کامل عیسی مسیح ممکن گردید.

آیا جالب نیست که خدا از همان ابتدا خود را به‌عنوان خدای پدر آشکار نکرد؟ او در عهدعتیق نمی‌توانست این کار را بکند. اما، خود را با استفاده از اسامی متعددی آشکار نمود، از جمله، قادر مطلق، «من هستم»، خداوند، ادونای، الوهیم و یهوه. عهدعتیق خدا را پدر آسمانی معرفی نمی‌کند. او توانست این بخش از هویت خود را تنها با آمدن عیسی مسیح بر روی زمین، آشکار کند.

می‌خواهم تو را فرزند گردانم!

این صحنه را تجسم کنید: خدا از ابتدای آفرینش جهان، شما را در این عصر و دوران، در وضعیت و موقعیت کنونی‌تان دید و از صمیم قلب مشتاق این بود که شما را فرزند خود گرداند. این راز اراده‌ی خدا از طریق عیسی مسیح بر ما مکشوف شده است. او سفره‌ی دل خود را برای ما گشوده، گفت: «من پدر هستم. می‌خواهم تو را فرزند خود گردانم و تو از آن من خواهی بود.»

این خبر خوشی است، اما دانستن آن کافی نیست. اگر بر طبق این مکاشفه زندگی نکنیم، دانستن آن چه فایده‌ای دارد؟ چیزی را تغییر نخواهد داد. بنابراین، مهم است که نه تنها راز اراده او را درک نماییم، بلکه آن را در زندگی خود پیاده کنیم و در این مکاشفه به رشد خود ادامه دهیم. همان‌طور که در غلاطیان می‌خوانیم:

اما چون زمان مقرر به کمال فرا رسید، خدا پسر خود را فرستاد که از زنی زاده شد و زیر شریعت به دنیا آمد، تا آنان را که زیر شریعت بودند بازخرد کند، و بدین‌گونه ما مقام پسرخواندگی را به دست آوریم. پس چون پسرانید، خدا روح پسر خود را در دل‌های ما فرستاده است که خدا در می‌دهد «آبا! پدر!» بدین‌سان، دیگر غلام نیستی، بلکه پسر؛ و چون پسر، خدا تو را وارث نیز گردانیده است. (غلاطیان ۴: ۴-۷)

پولس رسول در این متن نیز، درباره‌ی فرزندخواندگی نوشته است. چرا این موضوع اهمیت دارد؟ چرا پولس دوباره توجه کلیسا را به این حقیقت معطوف می‌کند؟ زیرا از فصل سوم پیدایش تا آمدن مسیح، همه‌ی انسان‌ها به‌لحاظ روحانی یتیم بوده و این روح بر ایشان حاکم بود. اگر هر زمانی از تاریخ و هر پادشاهی دقت کنید یا حتی شریعت و انبیاء را در نظر بگیرید، می‌بینید که این روح یتیم بودن خود را به طرق مختلف آشکار ساخته است؛ از روی این شواهد می‌توان فهمید که آسمان هنوز انسان را نپذیرفته بود. چرا؟ چون روح فرزندخواندگی هنوز مفهوم رابطه‌ی فرزندی را در زندگی انسان‌ها جا نیانداخته بود. سقوط آدم و حوا شکافی عظیم بین آسمان و انسان به وجود آورد.

برای تحکیم رابطه‌ی انسان‌ها با پدر و با یکدیگر و برای اینکه روح فرزندخواندگی در زندگی انسان‌ها به واقعیت بپیوندد، لازم بود که عیسی مسیح

قربانی شود. به بیان ساده، ایجاد یگانگی و اتحاد در هر آنچه در آسمان و بر زمین است، تنها از طریق عیسی مسیح ممکن بود و تحقق فرزندخواندگی در زندگی انسان‌ها تنها از طریق روح‌القدس میسر بود. این هدف به انجام رسید! هلولیاه!

به خاطر داشته باشید که عیسی در طول زندگی‌اش بر روی زمین، پیوسته بر پدر متمرکز بود. هر جا که می‌رفت، همیشه دربارهٔ پدر و پادشاهی پدرش تعلیم می‌داد. عیسی پدر را می‌پرستید و هیچ کاری را مطابق با میل خود انجام نمی‌داد؛ کاری که انجام می‌داد، دقیقاً مطابق با آن چیزی بود که از پدر می‌دید. عیسی توجه خود را به پدر معطوف کرد، زیرا می‌دانست که هدف اصلی او این است که دری باشد که انسان را به پدر برساند و با او متحد گرداند؛ این مأموریت ماشیح، عیسی مسیح بود. بنابراین، پسر تنها راه دسترسی شما به تمام وعده‌های خدا می‌باشد. اجازه ندهید حتی این فکر به شما خطور کند که دستاوردها، شخصیت، اعمال نیک یا وضعیت روحانی شما می‌تواند در آن نقش داشته باشد؛ خیر، این دستیابی تنها به واسطهٔ فیض عیسی است. نباید هرگز صلیب و بهایی که خود خدا برای ما پرداخت کرد را فراموش کنیم، زیرا از طریق آن به جایگاه کنونی رسیدیم و از تمام برکات و وعده‌هایی که در اختیار ماست، بهره‌مند شدیم. باشد که هرگز از شگفتی عیسی، پیروزی و فداکاری او چشم‌پوشی نکنیم.

تنها از یک طریق می‌توان با خدا گام برداشت و آن کسی نیست جز عیسی مسیح. او گفت، «من راه و راستی و حیات هستم؛ هیچ‌کس جز به واسطهٔ من، نزد پدر نمی‌آید» (یوحنا ۱۴: ۶). وقتی او گفت «من راه هستم»، منظورش این بود که ما را به مقصدی مشخص هدایت خواهد کرد. لطفاً توجه داشته باشید که عیسی ما را به شفا دهنده، ادونای یا الوهیم هدایت نمی‌کند؛ بلکه ما را نزد پدر می‌برد. دوست عزیزم، هدف غایی ما همین است که به خانهٔ پدر برسیم.

راه رسیدن به پدر

عیسی در مَثَل پسر گمشده، مراحل فرزندخواندگی ما را با مهارت و جزئیات توصیف کرد. بسیاری در حین بشارت و هدایت گناهکاران به توبه، از این مَثَل نقل قول می‌کنند. علاوه بر این، در مورد آن تفسیرهای متعددی نیز انجام شده است. اما این مَثَل، از راز مراحل فرزندخواندگی الهی ما پرده برمی‌دارد. مطمئن هستیم که اکثر شما با مَثَل لوقا ۱۵ آشنا هستید. این مَثَل دربارهٔ پدری

است که دو پسر دارد. پسر کوچکتر که رویای استقلال در سر داشت، با جسارت تصمیم گرفت که سهم خود را از دارایی پدر مطالبه کند. پس یک روز، تمام آنچه پدرش به او داده بود را برداشت و راهی سرزمینی دور شد. در آنجا، بی‌مهابا تمام ثروتش را با دوستانش خرج کرد. طولی نکشید که در وضعیت دشواری قرار گرفت. سپس، آیه ۱۷ با جسارت اعلان می‌کند که این پسر کوچکتر به خود آمد که نشان‌دهنده توبه حقیقی، تولد تازه و تغییر و تحول در طرز فکر اوست. آیا مایه شگفتی نخواهد بود که انسان‌ها به خود بیایند؟ بسیاری از ایمانداران، به خصوص آنانی که در خانواده‌های مسیحی متولد و بزرگ شده‌اند، درست مثل این پسر، اغلب برای باورهای دیگران زندگی می‌کنند و تحت تأثیر آنها قرار می‌گیرند. اغلب می‌پرسم، «چه زمانی به استقلال فکری می‌رسی؟ چه زمانی به دنبال حقیقت می‌روی؟ چه زمانی به خود می‌آیی؟» می‌خواهم به این افراد بگویم، «وقت آن رسیده که درباره زندگی، دعوت و مقصد خود فکر کنی. مطابق با اهداف و خواسته‌های دیگران زندگی نکن. به خودت بیا.»

سرانجام به خود آمد و گفت: «ای بسا کارگران پدرم خوراک اضافی نیز دارند و من اینجا از فرط گرسنگی تلف می‌شوم. پس برمی‌خیزم و نزد پدر می‌روم و می‌گویم: 'پدر، به آسمان و به تو گناه کرده‌ام. دیگر شایسته نیستم پسر خوانده شوم. با من همچون یکی از کارگران رفتار کن.'» (لوقا ۱۵: ۱۷-۱۹)

در حقیقت، اینکه پسر گمشده به خود آمد تحسین‌برانگیز است، اما او در آن لحظه خاص، به درون خود رجوع کرده و اعمال و گذشته‌اش را زیر ذره‌بین قرار داد. از آنجایی که باور داشت شایسته نیست، بستری عالی برای روح یتیم بودن گشت. او گفت: «نزد پدرم باز می‌گردم، اما دیگر شایسته نیستم. در خانه پدرم زندگی خواهم کرد، اما خود را همچون یکی از کارگران خواهم دانست. من شایسته این نیستم که پسر پدرم خوانده شوم.»

«من دیگر شایسته این نیستم که پسر پدرم خوانده شوم.» این طرز فکر همیشه به نفع شیطان عمل می‌کند. احساس یا اعتقاد به نالایق بودن در مسیحیت امروز نیز رسوخ یافته است. دشمن می‌داند که تا وقتی خود را غلام بدانیم نه پسر، راه دسترسی به میراث و اقتدار خود را سد خواهیم کرد و قادر به انجام دعوت خود نخواهیم بود. اجازه دهید دوباره رابطه بین پسر بودن و مقصد و سرنوشتمان

را برای شما تکرار کنم. دوست من، ما باید به این تشخیص برسیم که کیستیم، چه حقی داریم و چه چیزهایی در خانه خدا متعلق به ماست.

پسر با این نتیجه‌گیری، به خانه بازمی‌گردد: «دیگر شایسته نیستم که پسر ت خوانده شوم. پس در خانه پدرم همچون یکی از کارگران خواهم بود.»
آیا این جمله برای شما آشنا نیست؟

«من دیگر شایسته نیستم که از حقوق یک پسر برخوردار باشم. هرچقدر بیشتر به کارهایم فکر می‌کنم، بیشتر احساس نالایق بودن دارم. پس خود را فروتن خواهم ساخت. برای دیگران دعا نخواهم کرد.»

«اوه، چرا نمی‌کنی؟»

«احساس می‌کنم شایسته نیستم.»

«اما چه کسی چنین چیزی را درباره تو گفت؟ چه کسی گفته که این به احساسات تو مربوط است؟ این فکر از کجا به ذهنت خطور کرد؟ آیا در عهدجدید نوشته شده؟ در عهدعتیق بله، اما در عهدجدید خیر. چه کسی سر راه تو و پدر قرار گرفت؟ سخن و نظر چه کسی مانع تو شد؟»

و خدا می‌گوید:

«پسر، این اراده من نیست. این خواسته قلبی من نیست. درک کن که درست برعکس این موضوع درست است. می‌خواهم تو را شایسته گردانم و تو را به این درک برسانم که پسر هستی. می‌خواهم وارد این رابطه پدر و فرزندی شوی و آنچه را برایت در نظر داشته‌ام، به انجام رسانی.»

«نه خدایا، نمی‌توانم. من چنین احساسی ندارم. حس می‌کنم نالایق هستم. هر یکشنبه به خانه تو می‌روم تا بارهایم را سبک کنم. سپس، دوباره به وضعیت خدمتکار بودن برمی‌گردم و درست مثل خدمتکاران سخت تلاش می‌کنم. من این‌گونه خود را فروتن می‌گردانم تا نجات یابم و به خانه‌ات وارد شوم.»

دوست من، آیا این سخنان شماست؟ برای بسیاری از ایمانداران همین کافیت که به خانه خدا نزدیک شوند و به همین رضایت می‌دهند که از بیرون به داخل نگاه کنند، اما شاید این سخن من، شما را محزون کند: هیچ فضای خالی در آنجا وجود

ندارد. مردم در یک صف طولانی منتظر فرصتی هستند که روی گوشه‌ای از پله‌های ورودی خانه او بنشینند.

«پس برخاست و راهی خانه پدر شد. اما هنوز دور بود که پدرش او را دیده، دل بر وی بسوزاند و شتابان به سویش دویده، در آغوش کشید و غرق بوسه‌اش کرد.» (لوقا ۱۵: ۲۰)

صبر کن، چه شد؟ دیدگاه پدر نسبت به پسرش درست برعکس دیدگاهی بود که پسر گمشده از خود داشت! اگر پدرم مرا به عنوان خدمتکار بپذیرد، شبانه‌روز کار خواهم کرد؛ و در عین حال، پدر از دور او را می‌دید و با خود فکر می‌کرد، «کاش پسر من دلم خبر داشت. کاش از خواست و اراده‌ام باخبر بود. مشتاق این هستم که او را دوباره پسر خود بخوانم. می‌خواهم پسر من برگردد. من به اندازه کافی خدمتکار دارم. می‌خواهم پسر من با من باشد. به غلامان بیشتر نیاز ندارم، بلکه پسر من را می‌خواهم.» پدر نسبت به پسرش ذهنیت و دیدگاهی کاملاً متفاوت داشت. در آن لحظه، پسر کوچکتر ذهنیت یک غلام را داشت. او با احساس ناشایستگی تمام، در حال بازگشت به خانه بود. او چنین احساسی درباره خود داشت، اما خبر نداشت که قلب پدرش مملو از دلسوزی و شفقت است. شایان ذکر است که این پسر نبود که به سمت پدر دوید، بلکه پدر بود که با اشتیاق به سمت پسر دوید! همین اتفاق در قلمروی روحانی افتاد، آنگاه که عیسی بر صلیب اعلان کرد، «به انجام رسید.» پدر ما پرده‌ای که بین آسمان و زمین بود را از بالا تا به پایین پاره کرد و به سمت انسان دوید و ما را به عنوان پسران و دختران خود در آغوش کشید. خواست و اراده او از ابتدا همین بود!

نه یتیم و نه غلام

آیا می‌دانید برای والدینی که سرپرستی یک کودک را به عهده می‌گیرند، چه چیزی مایه اندوه و دلشکستگی است؟ وقتی کودک هنوز احساس طردشدگی می‌کند و محبت و هر چیز نیکویی را پس می‌زند، زیرا حس می‌کند لایق نیست. دلیل آن این است که فرزندخوانده هرگز گذشته‌اش را رها نمی‌کند. پدر می‌خواهد فرزندخوانده طوری رفتار کند که انگار پسر یا دختر مشروع و قانونی اوست. او از آنها می‌خواهد که راحت و آزاد باشند؛ در یخچال را باز کنند، خوراکی بردارند و

از خوردن آن لذت ببرند. اما یتیم یا خدمتکار همیشه شک دارد که «آیا اجازه انجام این کار را دارم؟»

فرزند حقیقی رفتاری متفاوت دارد. وقتی فرزندم گرسنه است، در یخچال را باز می‌کند و هر چه می‌خواهد از آنجا برمی‌دارد، فقط به این خاطر که گرسنه است. او آنچه را که در خانه به او تعلق دارد، برمی‌دارد و نمی‌پرسد که آیا اجازه خوردن غذا را دارد یا نه. من معمولاً به او یادآوری می‌کنم که «در یخچال را باز نگذار. بریز و بیاش‌هایت را جمع کن.» من در اینجا درباره محق بودن صحبت نمی‌کنم؛ بلکه منظور من اطمینانی است که فرزند بودن به بار می‌آورد. چون او فرزند من است، به‌شکلی خاص فکر و رفتار می‌کند.

پسر گفت: "پدر، به آسمان و به تو گناه کرده‌ام. دیگر شایسته نیستم پسرت خوانده شوم." (لوقا ۱۵: ۲۱)

جالب است که پدر خونسردی خود را حفظ می‌کند و حرف پسرش که حس یک یتیم را منتقل می‌کرد، او را مضطرب نمی‌سازد. او می‌گوید: «خب... او احساس برهنگی می‌کند. پس، بهترین جامه را به او بدهید تا احساس کند لایق و مقبول است.»

اما پدر به خدمتکارانش گفت: "بشتابید! بهترین جامه را بیاورید و به او بپوشانید. انگشتی بر انگشتش و کفش به پاهایش کنید." (لوقا ۱۵: ۲۲)

از فصل سوم پیدایش به بعد، انسان در وضعیت برهنگی قرار داشته است. خدا از این تصور نادرست و تصویر منفی‌ای که به دنبال دارد، خسته است. به همین خاطر، پدر گفت: «بهترین جامه را بیاورید تا او دیگر خود را برهنه احساس نکند. نه تنها بهترین جامه را بیاورید، بلکه آن را بر تن او کنید.»

گوساله پرواری آورده، سر ببرید تا بخوریم و جشن بگیریم. زیرا این پسر من مرده بود، زنده شد؛ گم شده بود، یافت شد!" پس به جشن و سرور پرداختند. (لوقا ۱۵: ۲۳-۲۴)

این نقشه احیا و بازگشت کامل ماست.

در باغ عدن

از همان ابتدا، شیطان عزم کرده بود که تصویری را که انسان از خود داشت، تیره و تار کرده و رابطه ما را با پدرمان از بین ببرد. در فصل‌های آغازین پیدایش، درباره آدم که نماد تمام بشر است و رابطه خاصی که با خدا در خنکی روز داشت، می‌خوانیم. در باغ عدن، هیچ واسطه، نبی، شبان یا رسولی وجود نداشت؛ بلکه حضور الهی خدا، صدای او و آدم بود. رابطه آنان بر پایه مشارکت و اعتمادی عمیق بود.

لطفاً توجه داشته باشید که رابطه خدا با پسرش، از سوی انسان طراحی و اجرا نشد. بسیاری از مسیحیان از عبارت «ساختن رابطه‌مان با خدا» استفاده می‌کنند، اما این مفهوم غلط است. بیایید به طرح اصلی برگردیم و ببینیم خدا چگونه می‌خواست با انسان رابطه برقرار کند و چه مشارکتی مدنظر اوست. این انسان نبود که باغ عدن را خلق کرد، بلکه خدا بود. او در رابطه با آدم پیشقدم شد. در فصل‌های بعد در این مورد بیشتر خواهم گفت، اما بیایید در اینجا به اتفاقی که در باغ عدن افتاد توجه کنیم:

نخست اینکه، رابطه بین انسان و خدا مورد حمله قرار گرفت. لوسیفر نقشه کشید تا در رابطه پدر و پسر (فرزند) نفوذ کرده و دیدگاه انسان را درباره خدا عوض کند (ر.ک. پیدایش ۳). آیا خدا برآستی گفته است؟ اگر وسوسه شدید که تسلیم چنین افکاری شوید، مراقب باشید، زیرا این افکار می‌توانند شما را به راهی خطرناک بکشانند و تصویر خدا را در ذهنتان مخدوش کنند. این تصویر اشتباه نیز کاری می‌کند که به کلام خدا و اعتمادتان به او شک کنید. در این قسمت از کلام، می‌بینیم که چطور یک صدا از بیرون وارد رابطه خدا و انسان شد و تصویری اشتباه و مخدوش از خدا ارائه کرد. این ندای بیرونی، یعنی شیطان به این اشاره داشت که خدا چیزهایی را از آدم و حوا مخفی کرده و ایشان چیزی کم دارند.

دوم اینکه، فرزند بودن انسان مورد حمله قرار گرفت. «من باید کاری کنم تا شبیه خدا شوم.» این فکر به فاجعه دامن زد و ایشان را به اقدام کردن واداشت؛ شیطان از این طریق بذر مذهب را کاشت و این تفکر را به وجود آورد که برای اینکه شبیه خدا باشیم و او را خشنود کنیم، باید پیوسته کارهایی را انجام دهیم. «صبر کن آدم، من تو را به شباهت خود آفریدم. تو هم‌اینک شبیه من هستی. به تو اقتدار، تسلط و میراث بخشیدم. چه کسی خلاف این حرف را به تو زد؟»

سوم اینکه، آدم خود را از صدای خدا پنهان کرد. او از آنجایی که پارسایی خود را از دست داده بود، از خدا می‌ترسید.

چهارم اینکه، آدم به واسطهٔ فریب و وسوسه، تسلط و حکمرانی خود را از دست داد.

سپس، خدا آدم و حوا را از باغ عدن بیرون راند و آنها را بر زمین فرستاد تا در آن رنج بکشند، همان مکانی که انسان نخست در آن خلق شد. آنان برای خوردن غذا باید سخت کار می‌کردند و برای گذران زندگی فانی خود عرق می‌ریختند. این جدایی بسیار سخت بود؛ آدم همه چیز از جمله فراوانی، هدف و حس رضایتش را از دست داد. در نتیجه، گناه حسد به وجود آمد. متأسفانه، اولین قتل اتفاق افتاد و قائن برادرش را کشت؛ این چرخهٔ خشونت از آنجا شروع شده و شدت گرفت.

بازگشت

همان‌طور که آدم همه چیز را از دست داد، عیسی، آدم دوم، همه چیز را به انسان بازگرداند. وقتی این مثل را دقیق‌تر مطالعه می‌کنیم، به غنی بودن و نیکویی خانهٔ پدر پی می‌بریم، همان خانه‌ای که عیسی آن را کاملاً احیا کرد:

۱. محبت پدرانه

وقتی پسر گمشده بازگشت، پدر با آغوشی باز به **سوی او دوید** و مشتاق این بود که صدایش اولین صدایی باشد که پسرش می‌شنود. او می‌دانست که اگر کسی قبل از او با پسرش حرف بزند، کلامش می‌تواند تصویری را که پسر از خود دارد، خراب کند. پدر می‌خواست از پسرش، در برابر کلام مخرب دیگران محافظت کند؛ کلامی که می‌توانست در مورد او و رابطه با پدرش به ترس‌ها و تردیدهایش مهر تأیید زند؛ حرف‌هایی مثل این: «بین چه کسی بلاخره برگشته! خوش گذشت؟ خوب لذت بردی؟ همه چیز را از دست دادی، درسته؟ می‌دانستیم که این اتفاق می‌افتد! حقت بود!»

پدر با عجله به سمت پسر دوید و او را با محبتش سیراب کرد، محبتی که گناهان بسیار را می‌پوشاند. متوجه هستید که طرز فکر خدا در مورد شما فرق دارد؟ او از آغاز جهان مشتاق این بوده که شما را فرزند خود گرداند.

۲. رابطه پدر و فرزندی

دومین چیزی که پدر احیا کرد، رابطه پدر و فرزندی بود. توجه داشته باشید که پسر گمشده، مجبور نبود این رابطه را بدست آورد؛ لازم نبود که با گریه و زاری به پای پدر بیافتد تا او را تحت تأثیر قرار دهد. لازم نبود برای آن تلاشی کند یا کار خاصی انجام دهد، به جز اینکه نزد او بازگردد. وقتی پدر با آغوشی باز به استقبال پسرش رفت و او را به خانه پذیرفت، این رابطه احیا گردید.

۳. بهترین جامه

اکنون این صحنه را تصور کنید: پدر از روی محبت خود، جامه‌ای بر تن پسرش می‌کند که نماد پارسایی است. او به خادمانش گفت، «بهترین جامه را بیاورید.» لباس‌ها انواع مختلفی دارند، اما پدر بهترین جامه را درخواست نمود و آن را بر تن پسرش کرد، زیرا آن را از ابتدای عالم، برای وی آماده کرده بود. بهترین جامه، تصویری اجمالی از آینده است و خبر از بره می‌دهد که از ابتدای عالم ذبح شد. او این جامه را که به بهترین اوست، برای مدتی طولانی نگاه داشته بود تا بتواند بر تن شما بکند.

اگر خدا شخصاً این جامه را بر تن شما می‌کند، چه کسی می‌تواند آنچه را خدا به شما داده، از شما بگیرد؟ چه چیزی باعث می‌شود که آن جامه را از تن درآورید؟ یا خودتان و یا شیطان که همیشه سعی می‌کند با خدا مخالفت کند و آن جامه را از شما بگیرد. شیطان تلاش می‌کند انسان را به لحاظ احساسی و روحانی برهنه سازد.

خدا ما را با بهترین جامه می‌پوشاند. ما عیسی مسیح را دربرکرده‌ایم و دیگر خود را در حضور او بی‌ارزش نمی‌دانیم، زیرا پدر ما را از طریق عیسی می‌بیند. او می‌بیند که جامه پارسایی بر تن ماست. اکنون که این جامه بر تن شماست، هیچ کس نمی‌تواند آن را از شما بگیرد، حتی اگر بلغزید یا فروافتید. نخستین هدیه‌ای که خدا به ما می‌دهد، هدیه روح القدس نیست، بلکه هدیه پارسایی است. دوست من، پارسایی هدیه‌ای از جانب خداست که هرگز از شما ربوده نخواهد شد. هر چقدر بر این نکته تأکید کنم باز کم است: خدا هدایایی را که به ما می‌دهد، از ما پس نمی‌گیرد. این هدایا هیچ ارتباطی با احساسات ما ندارند، بلکه اساساً به ذات آنکه به او پوشیده شده‌ایم، مربوط می‌شوند. همه اینها به شکوه و عظمت او وابسته است. بنابراین، وقتی مرتکب گناه می‌شوید یا سقوط می‌کنید، هویت شما تغییری نمی‌کند. جامه پارسایی هنوز بر تن شماست و این پارسایی شما را بالاتر می‌برد.

وقتی لغزش می‌خورید، با عزمی راسخ بلند می‌شوید، زیرا هنوز هدیهٔ باارزشی را که پدرتان به شما بخشیده، در اختیار دارید. البته این موضوع را با زندگی در گناه اشتباه نگیرید. من در این مورد صحبت نمی‌کنم. اگر گناه کردید و صادقانه توبه کردید، اجازه ندهید گذشته شما را از خدمت به دیگران بازدارد. دلیل خدمت کردن شما این نیست که خود را لایق این کار می‌دانید یا فکر می‌کنید از کسانی که به خدمت نیاز دارند، بهتر هستید. خدمت دربارهٔ شما نیست، بلکه دربارهٔ «کسی» است که از طریق شما خدمت می‌کند.

چرا وقتی بیمار می‌شویم، یاد می‌گیریم که اعلان کنیم «من شفا یافته‌ام»، اما وقتی در گناه می‌افتیم، می‌گوییم، «من گناهکار هستم. من لایق نیستم.» طرز فکر یا کلام ما می‌تواند ما را پایین نگاه دارد. شما با کلام خود یا تبریئه خواهید شد یا محکوم؛ اگر لغزش خوردید، به خاطر داشته باشید که خدا شما را با چه جامه‌ای پوشانیده است. شما هدیهٔ پارسایی بر تن دارید و خدا شما را از طریق پسرش، عیسی می‌بیند. به همین خاطر، اگر لغزش خوردید یا سقوط کردید، باید بگویید: «من به اینجا تعلق ندارم؛ این ماهیت من نیست. من پارسا هستم.» وقتی این کار را می‌کنید، جامهٔ عدالت شما را بلند می‌کند. شما نمی‌توانید به تنهایی و با تکیه بر قوت خود، شایسته شوید؛ این شایستگی به شما عطا شده است. عیسی این هدیه را بدست آورده و به شما داده است؛ و جایگاه شما در اوست. پس، رو به جلو حرکت کنید!

۴. انگشتر

وقتی پارسا می‌شوید، آن تسلط و اقتدار را پس می‌گیرید. به بیان نبوتی، انگار پدر می‌گوید، «بر انگشتش انگشتر کنید. او با ترک عدن، آن را از دست داده بود.» انگشتر نماد تسلط، اقتدار و قدرتی است آدم از دست داد.

وقتی پارسایی و جایگاه خود را به عنوان فرزند بازمی‌یابید، خدا می‌تواند قدرتش را به شما بسپارد. اما این قدرت و اقتدار برای چیست؟ به همین خاطر است که پدر پس از گذاشتن انگشتر در انگشت پسرش، گفت، «کفش به پاهایش کنید.»

۵. کفش

کفش نماد هدف است. پدر کفش به پای پسرش می‌کند و با این کار، او را به هدفش بازمی‌گرداند. این کفش نماد بشارت انجیل است. به پسر این اقتدار داده شده تا ماران و عقربها و تمامی قدرت دشمن را پایمال کند و هیچ چیز به او آسیبی

نرساند. همچنین، به او اقتدار بخشیده شده تا دعوتش را به انجام رساند. اما برای این کار، می‌بایست تدارکاتی ببیند.

۶. تدارکات

پدر می‌گوید، «گوسالهٔ پرواری آورده، سر ببرید بیایید در حضور دشمنان جشن بگیریم، در برابر کسانی که از او بدگویی می‌کردند و به پسر من آزار می‌رساندند. در حضور آنان سفره‌ای بگشایید.» این تدارکی است که خدا برای ما دید.

۷. شادی در خدا

«حال که سفره پهن شده، بیایید جشن بگیریم! بیایید از صمیم قلب شادی کنیم و برقصیم.» شادی نشانهٔ خوشی و رضامندی در حضور خداست. وقتی آدم از باغ عدن بیرون رانده شده و به زمین آمد، به جهانی ناآشنا قدم گذاشت. دیگر از روزهای فراوانی و برکت خبری نبود؛ او باید با این واقعیت تازه چالش‌انگیز روبرو می‌شد. اما اکنون پدر می‌گوید، «پسر، بیا جشن بگیریم چون دلیل خوبی برای آن داریم. اگر کسی از این جشن ناراحت می‌شود، چه اهمیتی دارد؟ بیا شادی کنیم و جشن و سرور به پا کنیم!» دوستان، عدد ۷ نماد کاملیت خداست. آیا جالب نیست که در خانهٔ پدر هفت کار مهم انجام شد؟

فرزندان خدا آشکار خواهند شد

هر چیزی در این زندگی مراحل روحانی خاص خود را دارد: شما نمی‌توانید پسر باشید، اگر به پدر نزدیک نشوید. همچنین، نمی‌توانید بدون محبت او، اراده‌اش را به جا آورید. از فصل سوم کتاب پیدایش، رابطه با پدر به شکل تأسفانگیزی به‌خاطر چند اتفاق از بین رفت. اما آنگاه که عیسی بیاید، همه چیز را مثل قبل خواهد کرد و تأثیرات گناه را برخواهد داشت. او به‌عنوان آدمِ آخر، محبت، رابطهٔ پدر و فرزندی، پارسایی، حاکمیت، هدف، دعوت، تدارک و رضایت را بازخواهد گردانید. عیسی الگوی آسمانی احیا و بازگشت را نمایان ساخت.

اگر می‌توانستیم تصور کنیم که چه چیزهای نیکو و باشکوهی در خانهٔ پدر انتظار ما را می‌کشد! هرچند پسر گمشده می‌خواست به خانهٔ پدر بازگردد، اما هیچ کدام از حق و حقوق گذشتهٔ خود را نخواست. آیا می‌دانید چه بسیاری از ایماندارانی

که امروز در خانه پدر هستند اما به نیکویی او دسترسی ندارند؟ و چه بسیاری آنانی که در خانه پدر یتیم مانده‌اند؟ چرا این اتفاق می‌افتد؟

اشعیا ۵۳: ۶ می‌گوید: «همه ما چون گوسفندان، گمراه شده بودیم، و هر یک از ما به راه خود رفته بود، اما خداوند تقصیر جمیع ما را بر وی نهاد.» ما بیهوده در سرگردانی و گمراهی بودیم؛ و با زندگی در حصار فکر خود، از هدف خود غافل مانده‌ایم و تلاش‌های ما در این زمینه بی‌ثمر بوده است. اما خبر خوش این است: عیسی ما را از این طرز فکر آزاد ساخته، پس اکنون می‌توانیم به‌عنوان پسران و دختران نور، وارد هدف و دعوت خود شویم.

عیسی گفت، «من در هستم» که شما را به پدر می‌رسانم (ر.ک. یوحنا ۱۰: ۹)؛ اما به دلایلی، بسیاری از انسان‌ها هنوز جلوی در ایستاده و به این وضعیت عادت کرده‌اند. ما باید به اهمیت ورود از طریق عیسی پی برده و قدم بعدی را برداریم تا محبت پدرانه، رابطه پدر و فرزندی، پارسایی، تسلط، هدف، تدارک، خوشی و رضایت عمیق را تجربه کنیم.

خدا مفهوم رابطه پدر و فرزندی را در سراسر جهان، احیا نموده و از این طریق، ما را به میراث خود و تحقق اراده پدر مرتبط می‌سازد. این رابطه احیا خواهد شد. فرزندان بازخواهند گشت، درست همان‌طور که اشعای نبی نوشت:

زیرا اینک تاریکی زمین را فرو خواهد گرفت،
و ظلمت غلیظ قومها را خواهد پوشانید.
اما خداوند بر تو طلوع خواهد کرد،
و جلال او بر تو نمایان خواهد شد.
قومها به سوی نور تو خواهند آمد،
و پادشاهان به سوی درخشش طلوع تو.
چشمان خود را به اطراف خویش برافراز و ببین:
ایشان همه گرد آمده، نزد تو می‌آیند؛
پسرانت از دور دستها خواهند آمد،
و دخترانت در آغوش حمل خواهند شد. (اشعیا ۶۰: ۲-۴)

پسران به خانه پدر بازخواهند گشت. خدا مفهوم حقیقی فرزندی در خانه خویش را احیا خواهد کرد. پسران احیا خواهند شد. آنان دیگر در آرزوها، باورها،

خدمت و درک و فهم خود غرق خواهند شد و دیگر ترس بر آنان حکمفرما نخواهد بود. ایشان خواهند رفت و تمام خلقت را از اسارت آزاد نموده و به جلال پسران خدا وارد خواهند نمود.

امروز می‌خواهم برای شما چنین نبوت کنم:
پسر کوچکتر بازمی‌گردد و این نشانه نسل بعدی است.
نسل بعد، شیفته **محبت پدر** خواهند شد!
نسل بعد، به جایگاه خود به عنوان **فرزندان** خواهند رسید و هویت حقیقی خود را خواهند شناخت!
نسل بعد، جامعه **پارسایی** به تن خواهند کرد!
نسل بعد در تسلط و **اقتدار** قدم خواهند زد و ماران، عقربها و تمامی قدرت دشمن را پایمال خواهند کرد و هیچ چیز به آنها آسیب نخواهد رساند!
نسل بعد، تدارک خدا خواهند بود!
نسل بعد، در خدا **شادی** خواهند کرد و او را **ستایش** خواهند نمود!!!

پدر، برای کسانی که اکنون این کتاب را می‌خوانند، دعا می‌کنم. باشد که به خود آیند؛ باشد که هر یوغی در زندگیشان با مسح تو شکسته شود. دعا می‌کنم که ذهنیت برده و غلام بودن از آنها برداشته شود، از بندهای شیطان آزاد شوند و مسح تو از درون آنها را تعلیم دهد. آنان را مجذوب محبت خود کن.
دعا می‌کنم که خادمان بالغ تو به پاخیزند، دختران و پسران، کسانی که هدایتشان خواهی کرد و اراده تو را به جا خواهند آورد. آنان خرابه‌های قدیمی را بازسازی خواهند کرد، ویرانی‌های گذشته را بردارند، شهرهای ویران را بازسازی کنند و خرابه‌هایی که از نسل‌های بسیار به جا مانده، ترمیم نمایند. آنان درختان پارسایی نامیده خواهند شد که به دست خدا کاشته شده و او را جلال خواهند داد. ای پدر، باشد که آنان با زندگی خود تو را خشنود سازند. در نام عیسی، آمین.
اکنون می‌خواهم شما را برکت دهم و این مسح و وعده خدا را بر تمام قسمت‌های زندگیتان اعلان کنم، بر روح، جان، جسم، قلب، فکر، احساس، اراده، امور مالی، ازبواج، خانه و خانواده. دعا می‌کنم برکاتی که از جایهای آسمانی دریافت کردید، زندگیتان را پر سازد، هر غم و اندوهی را بیرون راند و این مسح در زندگیتان جاری شود. آن را در نام عیسی دریافت کنید.



قدرت محبت خدا

اما خدایی که در رحمانیت دولتمند است،
به خاطر محبت عظیم خود به ما ...
افسیان ۲: ۴-۶

من بدون پدر بزرگ شدم. متأسفانه وقتی پنج ساله بودم، پدرم با موتور تصادف کرد؛ به همین خاطر هرگز نفهمیدم که پیوند و محبت بین پدر و پسر چگونه است. کسی را نداشتم که محبتی از جنس پدر را به من نشان دهد. من از بسیاری از سختی‌های زندگی به تنهایی عبور کردم. پدری نداشتم که بنشیند و با من صحبت کند، نصیحتم نماید یا راه درست را به من نشان دهد. رابطه‌ای که دوستانم با پدرشان داشتند را می‌دیدم. با اینکه از تماشای آنها لذت می‌برم، اما از درون می‌دانستم که هرگز این رابطه را تجربه نخواهم کرد؛ چاره‌ای ندارم جز اینکه مستقل باشم و کسی نیست که به او تکیه کنم.

برایم جالب بود که در طول ملاقات مافوق‌طبیعی‌ای که با عیسی داشتم

می‌توانید در کتاب دیگرم با عنوان از پیش تقدیر شده درباره آن بخوانید)، اولین چیزی که با آن روبرو شدم، محبت پدر نسبت به من بود. در آن زمان، نمی‌فهمیدم که چرا عیسی دست مرا گرفته، با من بازی می‌کند یا مرا روی پای خود نشانده، اما همه اینها دلیلی داشت. او از گذشته من خبر داشت؛ سال‌های زندگی مرا از قبل دیده بود، و می‌دانست که برای تحقق اراده‌اش و خدمت به مردم، باید ابتدا محبت پدرانه او را تجربه کنم. به همین خاطر، عیسی مانند پدری که فرزندش را محبت می‌کند، مرا محبت و خدمت نمود. این اولین باری بود که محبت پدر را به این قدرت تجربه می‌کردم. محبت او عمیقاً در جان من رخنه کرد و نشانی پاک ناشدنی بر قلبم حک کرد.

نَفَسِ خدا

در طول ملاقاتی که با عیسی داشتم، او شروع کرد به دمیدن در من و نَفَسِ خود را در شش‌هایم جاری کرد و در این حین، آتش روح القدس تمام بدنم را فراگرفت و از حیات و مسح او پر شد؛ داشتم می‌لرزیدم و هنوز هم نمی‌دانم چقدر طول کشید، چون زمان در آن قلمرو کاملاً متفاوت است. اما خوب یادم هست که به من گفت، «زمانی خواهد رسید و من تو را به سراسر زمین خواهم فرستاد تا با این مسح، بدن مرا خدمت کنی. نَفَسِ من در توست و تو آن را بر قوم من خواهی دمید.» در همان حال که نَفَسِ او را دریافت کرده و به صدایش گوش می‌دادم، محبتش تمام وجودم را پر ساخت.

محبت خدا خارق‌العاده‌ترین قدرت موجود است. هر بار که با خدا ملاقات می‌کنیم، محبت او را لمس می‌کنیم، زیرا او محبت است. منظورم را اشتباه برداشت نکنید، من آتش، قدرت و مسح خدا را دوست دارم، اما محبتش عظیم‌ترین چیزی است که تا به حال تجربه کرده‌ام. محبت او به من کمک می‌کند که زندگی‌ام را کاملاً به او بسپارم و بدنش را خدمت کنم. در اینجا با استعداد و کاریزماتیک بودن فرد اهمیتی ندارد، چرا که محبت خدا تنها راه موثر برای خدمت به مردم است. محبت خدا پی محکمی است که زندگی‌ام را روی آن بنا می‌کنم. من عمیقاً باور دارم که هر کاری که می‌کنیم باید بر روی این شالوده قرار گیرد.

وقتی افراد محبت خدا را تجربه می‌کنند، زندگی‌شان برای همیشه عوض می‌شود. خدا آنقدر برای آنان ملموس و واقعی می‌شود که دیگر نمی‌توانند آن را

مخفی کنند. عیسی دیگر برای آنان یک افسانه و مسیحیت یک دین نیست. بعلاوه، حضور او واقعی‌تر از هر چیز دیدنی خواهد شد! وقتی خدا را صمیمانه به‌عنوان پدرمان می‌شناسیم، همیشه به او بازمی‌گردیم زیرا او منشأ غایی حیات است. فقط او می‌تواند ما را درک کند، در آغوش گیرد، شفا بخشد و تبدیل نماید. هیچ پدر زمینی نمی‌تواند ما را مانند پدر آسمانی محبت کند و برکت دهد. علاوه بر این، او می‌خواهد کارهایی برای شما انجام دهد که فراتر از خواسته و درک و تصوراتان است. نقشه‌های او برای شما نیکو، لذت‌بخش و عالی است. او نقشه بی‌نظیری برای هر یک از ما دارد.

برایم روشن شد که خدا پدر من و من پسر او هستم. محبت او تا ابد بر دل و ذهنم حک شد. پس از آن ملاقاتی که با عیسی داشتم، پیوسته به او می‌گفتم: «خدا، می‌خواهم به حضورت بازگردم. فقط می‌خواهم با تو باشم.» من هرگز به دنبال تجربه‌های مافوق‌طبیعی نبودم؛ تنها هدفم این بود که خدا را صمیمانه بشناسم. هر روز زندگی‌ام را وقف او می‌کردم و خبر نداشتم که اشتیاق من برای شناخت او، مرا از چاهی بی‌انتهای بیرون خواهد کشید و برکت را در سراسر زندگی‌ام جاری خواهد ساخت.

صدای او

چند هفته‌ای از ملاقاتم با عیسی می‌گذشت؛ هنگام دعا و رازگهان با خدا، هنوز آن بوی خوش آسمان در اتاق به مشام می‌رسید. هرگز عطر خوش آسمان را فراموش نخواهم کرد، چون به بخشی از وجودم تبدیل شد. همچنان خدا را می‌طلبیدم و از او درخواست کردم:

«خدایا، به من نشان بده که چه باید بکنم.»

او پاسخ داد، «رویم را بطلب.»

«تا کی؟»

«تا آخرین نفَسْت.»

«اما رویت را طلبیدن چه معنایی دارد؟»

او جواب داد، «روی من در صدایم است. آن را در حضورم خواهی یافت.»

پس روی خدا را طلبیدن چه معنایی دارد؟ در ابتدای پیدایش، درباره صدای خدا

در باغ عدن می‌خوانیم. کتاب پیدایش می‌گوید:

و صدای یهوه خدا را شنیدند که در خنکی روز در باغ می‌خرامید،
و آدم و زنش خود را از حضور یهوه خدا در میان درختان باغ پنهان
کردند. (پیدایش ۳: ۸).

از قرار معلوم، روی خدا در صدایش است و این صدا در حضورش یافت
می‌شود. او در باغ عدن در قالب جسم راه نمی‌رفت. به این آیات رجوع کنید و
درباره آن بخوانید. خدا مثل انسان، با دو پا نیامد تا با آدم ملاقات کند. او با صدایش
آمد و پس از آنکه آدم صدایش را شنید گفت، «صدای تو را در باغ شنیدم و از این رو
خود را پنهان کردم.»

آدم در باغ عدن کامل بود. او با روح خدا کاملاً هماهنگ بود. بنابراین، طبیعی
بود که صدای خدا را بشناسد و درک کند. آدم هرگز صدای خدا را با صدای دیگری
اشتباه نگرفت. صدای خدا برای او، قابل درک و تشخیص بود. اما، وقتی خدا پرسید،
آدم کجا هستی؟ آدم جواب داد، از روی تو پنهان شدم. پس طلبیدن روی خدا، یعنی
طلبیدن صدایش که همانا حضور اوست. در صدای او، معرفت و حکمت، نور و
قدرت وجود دارد. تشخیص صدای خدا و شناخت صمیمانه او باید هدف اصلی ما
در دعا باشد. اما بسیاری از ما در حین دعا، برای نیازهای خود شفاعت می‌کنیم و
گمان می‌کنیم این یعنی روی خدا را طلبیدن و به دنبال صدای او بودن!

«صدای تو را در باغ شنیدم و ترسیدم، زیرا که عریانم، از این رو خود
را پنهان کردم.» (پیدایش ۳: ۱۰)

می‌خواهم توجه شما را به این نکته جلب کنم: وقتی آدم فریب خورد و دروغ را
باور کرد، ناگهان از خدا ترسید. به همین نحو، بسیاری از مردم امروز که تصمیمات
اشتباه گرفته‌اند، گناه کرده و خرابی به بار آورده‌اند، از بازگشت نزد پدر می‌ترسند.
آنها نیز می‌ترسند که خدا با آنها سخن بگوید. بسیاری از مسیحیان مانند آدم و پسر
کوچکتر باور دارند که برهنه، نالایق و گمشده هستند. این چرخه تکرار می‌شود
زیرا ایمانداران با خود خدا آشنا نمی‌شوند. علاوه بر این، از قلب خدا خبر ندارند و
هرگز او را شخصاً نشناخته‌اند.

که تو را گفت که عریانی؟
آیا از آن درخت که تو را امر فرمودم از آن نخوری، خوردی؟
آیا دروغ دشمن را باور کردی؟
سخن که را باور کردی؟
چه کسی این را به تو گفت؟
چه صدایی بین ما جدایی انداخت؟
چه کسی بین رابطه من و تو آمد؟

بقیه داستان را می‌دانید.

اما وقتی زمان کامل رسید (غلاطیان ۴:۴)، خدا پسرش را فرستاد تا آن رابطه از دست رفته را بازگرداند. عیسی آن دَری شد که انسان را می‌رهاند و آنچه را آدم اول از دست داد، بازگرداند، به ما ببینش بخشید و به ما اجازه داد تا آزادانه به پادشاهی خدا راه یابیم. متأسفانه، بسیاری از ایمانداران عیسی را مقصد نهایی خود می‌دانند. آنها متوجه این نیستند که او می‌خواست ایشان را به آغوش پرمحبت پدر، شاه شاهان و رب ارباب بازگرداند. عیسی فرمود، «من راه و راستی و حیات هستم؛ هیچ‌کس جز به واسطه من، نزد پدر نمی‌آید» (یوحنا ۱۴:۶). نزد پدر آمدن بیانگر احیای رابطه پدر و فرزندی است. ما از طریق عیسی مسیح، حق دسترسی به پادشاهی خدا، وعده‌ها و مهمتر از همه، به خدا، قلب و ماهیتش را دریافت کرده‌ایم. دسترسی به پادشاهی او، قابلیت شبیه شدن به مسیح را نیز ممکن می‌سازد.

دانش و آگاهی ذهنی در برابر مکاشفه

در مسیحیت امروز، کمی ابهام و پیچیدگی به وجود آمده است. آگاهی از اینکه فرزند پدر آسمانی هستید یک موضوع و پذیرفتن آن و زندگی کردن مطابق با آن، موضوع کاملاً متفاوتی است. بسیاری از ایمانداران می‌گویند که فرزند خدا هستند، اما بین اعلان این حقیقت و پذیرفتن آن به‌عنوان یک اصل وجودی، تفاوت قابل توجهی وجود دارد. دوباره تأکید می‌کنم که گفتن «من پسر یا دختر خدا هستم» لزوماً این به حقیقت در زندگیتان جامه عمل نمی‌پوشاند.

کلمات توخالی شیطان را نمی‌ترساند. در مسیحیت امروز، مردم آن را اعلان می‌کنند، درباره آن سرود می‌خوانند، نبوت می‌کنند و با هیجان فریاد می‌زنند که

«من فرزند پادشاه هستم» و سپس به خانه برمی‌گردند، بدون اینکه مطابق با این حقیقت زندگی کرده باشند. دانستن این موضوع که فرزند خدا هستید، با زندگی به‌عنوان یک فرزند، یکی نیست. اعلان حقیقت مهم و ضروری است، اما اگر این رابطه در زندگیتان آشکار نشود، صرفاً کلماتی توخالی خواهد بود. شیطان تمام تلاش خود را خواهد کرد تا شما را از شناخت عمیق پدرتان بازدارد، تا هرگز بر ماهیت او تعمق نکنید، وارد این رابطه پدر و فرزندی نشوید و در وضعیت راکد و عاری از حیات باقی بمانید.

با همه این اوصاف، فرزند بالغ و کارآمد شدن یک شبه اتفاق نمی‌افتد. این یک فرایند الهی است که در آن، به خدا اجازه می‌دهیم که پدر ما شود و ما را به فرزندی بپذیرد. اگر فرزندی را از یتیمخانه به فرزندی بپذیرید و به او توضیح دهید که اکنون پسر یا دختر شماست، مدتی طول می‌کشد تا آن کودک مفهوم فرزندی را درک کرده و این حقیقت جدید را کاملاً بپذیرد. طبیعی است که او این حقیقت را بلافاصله درک نکند، حتی اگر تمام تشریفات و مراحل فرزندخواندگی کامل شده باشد. برقراری رابطه پدر و فرزندی و مشاهده تغییر مشهود در رفتار و طرز فکر کودک، به زمان و تلاش نیاز دارد. در ضمن، فرایند فرزندخواندگی فقط به پدر بستگی ندارد. پدر سهم خود را ادا می‌کند، اما اینکه فرزند چگونه به او اعتماد کرده و واکنش نشان می‌دهد، تعیین‌کننده رشد مستمر این رابطه است.

آگاهی شما از اینکه فرزند خدا هستید، قدمی در مسیر درست است، اما اینکه اجازه دهید پدر شما را فرزند خود گرداند، حقیقتاً به منزله تسلیم و سرسپردگی می‌باشد.

شناخت پدر

ایمان دارم که هر چقدر زمان می‌گذرد و کلیسا به موقعیت پرشکوه خود نزدیک می‌شود، روح القدس ما را به شناخت بیشتر پدر از طریق عیسی مسیح خواهد رسانید. اجازه دهید یکبار دیگر بر این موضوع تأکید کنم. غیرممکن است که بدون عیسی به این شناخت دست یابیم. ایمان دارم که روح القدس می‌خواهد ما را با حقیقت پدر و خداوندی او کاملاً عجین نماید، اما این امر تنها از طریق «پسر» ممکن است. با گذر زمان، وضعیت ما تحت حاکمیت و خداوندی پدر، از طریق قربانی کامل «پسر» عمیق‌تر می‌گردد.

تنها زمانی می‌توانید فرزند حقیقی شوید که ماهیت و ذات پدرتان را منعکس نمایید.

بیایید به این موضوع بپردازیم که عیسی درباره پدرش چه گفت. در مرقس ۱۰: ۱۷-۱۸ می‌خوانیم که مرد جوانی نزد عیسی آمد و در برابرش زانو زده، گفت:

استاد نیکو، چه کنم تا وارث حیات جاویدان شوم؟ عیسی پاسخ داد: «چرا مرا نیکو می‌خوانی؟ هیچ‌کس نیکو نیست جز خدا فقط.» (مرقس ۱۰: ۱۷-۱۸)

جالب است که عیسی بلافاصله به سوال او پاسخ نمی‌دهد، بلکه می‌گوید، «چرا مرا نیکو می‌خوانی؟ هیچ‌کس نیکو نیست جز خدا فقط.» این چیزی بود که عیسی درباره پدرش گفت. به عبارت دیگر، هر عمل نیکویی که تاکنون از افراد پیرامون خود دیده و یا شنیده‌اید، با نیکویی پدر آسمانی ما قابل قیاس نیست. هیچ‌کس در نیکویی به او نمی‌رسد. این حقیقت را درک کنید و اجازه دهید که در تمام وجوتان نفوذ کند.

عیسی در جای دیگر کتاب مقدس می‌گوید:

حال اگر شما با همه بدسیرتی‌تان، می‌دانید که باید به فرزندان خود هدایای نیکو بدهید، چقدر بیشتر پدر شما که در آسمان است به آنان که از او بخواهند، هدایای نیکو خواهد بخشید. (متی ۷: ۱۱)

عیسی در اینجا تصویر قانع‌کننده‌ای به ما می‌دهد: «شما با همه بدسیرتی‌تان...». به عبارت دیگر، «همه ما در مقایسه با پدر آسمانی بدسیرت هستیم، حتی وقتی نیکویی می‌کنیم، ذات و ماهیت ما قابل قیاس با او نیست...» فقط تصور کنید که تمام نیکویی‌هایی که در شش یا هفت هزار سال اخیر بر روی زمین انجام شده، در مقایسه با ذات پدر هیچ است. اگر هر عمل نیکو و برجسته‌ترین تلاش‌های بشر برای نشان دادن نیکویی را جمع کنیم، به نیکویی دل و ذات خدا نمی‌رسد. به همین خاطر عیسی فرمود، «هیچ‌کس نیکو نیست جز خدا فقط.»

من ایمان دارم که ذات و طبیعت خدا در این ایام آخر به شکل عظیم‌تری آشکار خواهد شد. مکاشفه ذات خدا، «برداشت محصول عظیم» و نهایی را به بار خواهد آورد.

محبت عظیم خدا نسبت به ما

مطمئنم بارها شنیده‌ایم که خدا نیکو، مهربان و قدوس است، اما دعا می‌کنم که خدا از طریق این کتاب، شما را در سفری عظیم همراه سازد تا او را بشناسید و نیکویی‌اش را تجربه نمایید. دعا می‌کنم که خدا به‌عنوان خداوند و سرورتان، شما را هدایت کند تا بتوانید با تمرکز بر آسمان زندگی کنید نه بر زمین. دعا می‌کنم درک کنید که جایگاه شما در جایهای آسمانی است و آمین که هویت شما مطابق با آن چیزی باشد که خدا از همان ابتدا خلق نمود.

لطفاً یک دقیقه مکث نموده و دعا کنید: «روح‌القدس، این حقایق را بر من آشکار کن. خدایا، چشمانم را بگشا تا به این حقیقت دست یابم و این مکاشفه را به من بفهمان. به من روح حکمت و فهم ببخش تا تو را بهتر بشناسم. چشمان دلم را بگشا تا آن میراث باشکوهی را که برای مقدسین آماده کردی، بشناسم. مرا یاری ده تا به قدرت بیکران عظمت در خویش، پی برده و بدانم که به چه دلیل و هدفی چه در جایهای آسمانی نشسته‌ام. آمین.»

می‌خواهم به تک تک کلماتی که پولس رسول در افسسیان ۲: ۴-۶ نوشت، فکر کنید:

اما خدایی که در رحمانیت دولتمند است، به‌خاطر محبت عظیم خود به ما، حتی زمانی که در نافرمانیهای خود مرده بودیم، ما را با مسیح زنده کرد - پس، از راه فیض نجات یافته‌اید؛ و با مسیح برخیزانید و در جایهای آسمانی با مسیح عیسی نشانید.

عبارت در جایهای آسمانی نشانید، بیانگر کار کامل شده عیسی و جایگاهی است که اکنون در آن به سر می‌بریم. همچنین، توصیف کننده جایگاه درست و به حق ما در عیسی مسیح است. آیا می‌دانید این چه جایگاهی است؟ فراتر از هر ریاست و قدرت و نیرو و حاکمیت و هر نامی. کتاب مقدس در افسسیان ۱: ۲۰-۲۳ درباره آن می‌گوید:

... آن هنگام که او را از مردگان برخیزانید و در جایهای آسمانی، به دست راست خود نشانید، پس فراتر از هر ریاست و قدرت و نیرو

و حاکمیت، و هر نامی که چه در این عصر و چه در عصر آینده ممکن است از آن کسی شود. و همه چیز را زیر پاهای او نهاد، و مقرر فرمود که او برای کلیسا سر همه چیز باشد، کلیسایی که بدن اوست، یعنی پُری او که همه را در همه پر می سازد.

بسیاری از ایمانداران برای عناوینی مثل رسولان، انبیا و شبانان احترام و ارزش قائل هستند، اما اینها صرفاً عطایایی هستند که به بدن مسیح داده می شوند، نه اینکه بخواهیم برای بدست آوردن آنها تلاش کنیم. بالاترین جایگاه در مسیح، رسول، نبی، شبان یا رهبر پرستشی نیست. بالاترین جایگاه، پسر یا دختر خدا بودن است. بله، به رسولان، انبیا و رسولان اقتدار خاصی داده شده، اما مقام ما به عنوان فرزندان از هر قدرت، نیرو و حاکمیت فراتر است.

بله، جایگاه و مقامی که در عیسی داریم بالاتر از هر قدرت، ریاست و خدایان دیگر است. من و شما این جایگاه را بدست نیاوردیم. عیسی آن را بدست آورد، با ما همنشین شد و آن را به عنوان یک هدیه به من و شما داد. وقتی او از مردگان برخاست، ما به عنوان انسانی نوین در او قیام کردیم و آنچه را از طریق مرگش بدست آورد، به ما عطا نمود. فیضی که عیسی به ما بخشیده، فراتر از درک و تصور ماست. ما در او زنده گشتیم! دیگر چیزهایی مثل یهودی و یونانی، برده و آزاد، مرد و زن مطرح نیستند، زیرا همه در مسیح عیسی یک هستند و پُری او همه را در همه پر می سازد؛ و این پُری در کلیسای عیسی و تحت اقتدار اوست.

برای درک این جایگاه، باید به سطح جلالی که عیسی اکنون در آن قرار دارد، نگاهی بیاندازیم. این امر به ما کمک خواهد کرد تا جلال جایگاهی را که در آن قرار داریم، درک نماییم:

و همه چیز را زیر پاهای او نهاد، و مقرر فرمود که او برای کلیسا سر همه چیز باشد، کلیسایی که بدن اوست، یعنی پُری او که همه را در همه پر می سازد. (افسسیان ۲: ۲۲-۲۳)

چرا عیسی همه این کارها را کرد؟ به چه هدفی؟ چرا چنین بهای عظیم و چنین فداکاری و سوء استفاده باورنکردنی‌ای را متحمل شد؟ کار او با مراحل سخت، طاقت فرسا و پر جزئیاتی همراه بود و پایانی بی نقص و کامل داشت. آن لحظه‌ای را

به یاد دارم که روح القدس به من گفت، داشتن رابطه با من برای تو بهایی ندارد، اما من همه چیز را دادم تا با تو وارد رابطه شوم. اما خدایی که در رحمانیت دولتمند است - اگر لازم است، این عبارت را صد بار بخوانید و آن را بپذیرید.

فیض غنی و بی‌مانند او

عیسی بهای کامل را پرداخت کرد، به آسمان صعود نموده و گفتن «من قرار نیست اینجا تنها بنشینم. تمام مردم را به سوی خود خواهم کشانید و آنان را با خود در جایهای آسمانی خواهم نشانید.» چرا؟ به چه دلیل؟ تا در عصر آینده، فیض غنی و بی‌مانند خود را در مسیح عیسی، به واسطهٔ مهربانی خود نسبت به ما نشان دهد. (افسیان ۲: ۷)

خدا می‌خواهد دولتمندی جلال خود را آشکار نماید و آن را در زندگیتان به واقعیت تبدیل گرداند. فیض او بی‌حد و اندازه است و هیچ مقیاسی برای سنجش آن وجود ندارد.

موضوع هیجان‌انگیزی است، اما خدا فیض خود را به هدفی عطا می‌کند؛ فیض به جهت شفا، آزادی، تدارک و احیا. اما جالب است که وقتی پولس رسول دربارهٔ ماهیت خدای پدر صحبت می‌کند، دربارهٔ شفا، آزادی، آیات و معجزات صحبت نمی‌کند، بلکه دربارهٔ نشان دادن فیض غنی و بی‌مانند خود در عصر آینده می‌گوید. این فیض برای ما و زمانی است که در آن زندگی می‌کنیم. آیا می‌دانید که جلال خدا چگونه نمایان خواهد شد؟ پدر جلال خود را از طریق نیکویی‌اش آشکار خواهد کرد و در عصر آینده آن را با سخاوت خواهد ریخت. نتیجهٔ آن، شفا، آزادی، احیا و چیزهایی بیشتر خواهد بود! خدا پری ماهیتش را نمایان خواهد کرد و نسل ما را تکان خواهد داد!

ما در جهان پیرامون خود شاهد شرارت‌های بسیار، فساد، تباهی، بیماری‌های همه‌گیر، امراض، بدبختی و فجایع طبیعی هستیم. همهٔ اینها ارادهٔ رئیس قدرت هوا است، روحی که اکنون در سرکشان عمل می‌کند. او انسان‌ها را به اسارت گرفته و از آزادی انتخاب آنان سوء استفاده می‌کند. رئیس قدرت هوا با زور خلقت را به زیر کشید. اما آیا به نظر شما فقط بدی و شرارت می‌تواند خود را به این شکل واضح آشکار کند؟ خیر! شرارت حرف آخر را نمی‌زند. کتاب مقدس به ما می‌گوید که تمام زمین از

جلال خدا پر خواهد شد. زمین نه از شرارت، بلکه از شناخت جلال خدا پر خواهد شد! اجازه دهید که این حقیقت در شما ریشه کند: جهان از جلال و شناخت خداوند پر خواهد شد (ر.ک. اشعیا ۱۱: ۹؛ حبقوق ۲: ۱۴). این بدین معناست که موج عظیمی از جلال خدا با «برداشت نهایی محصول»، بازگشت فرزندان، احیای رابطه آنان با خدا و محبت و خداوندی خدا همراه خواهد شد. چه زمان باشکوهی خواهد بود!

برخی اتفاقاتی که در دنیای امروز می افتد، ترس به دل انسان ها انداخته و این ترس باعث می شود که برای یافتن پاسخ به کلیسا پناه آورند. اما این احیای جهانی در آینده و ظهور فرزندان خدا، هیچ ارتباطی با ترس و اضطراب ندارد. شاید به نظر برسد که ترس همه چیز را تحت کنترل گرفته، اما حتی کارهای دشمنان خدا در جهت نقشه ها و اهداف خدا پیش خواهد رفت. این همان اتفاقی بود که در مصر افتاد. فرعون فکر می کرد که شرایط را تحت کنترل خود دارد، اما از درک این موضوع قاصر بود که با تمام سرسختی هایش، در نقشه خدا به کار رفت تا نام خدا در سراسر جهان شناخته شود (بعداً در مورد فرعون بیشتر صحبت خواهیم کرد). اراده پدر آسمانی ما متفاوت است چرا که نیکو، دلپسند و کامل می باشد. خدا هرگز نیکویی خود را بر شما تحمیل نخواهد کرد؛ او با ملایمت شما را احاطه خواهد کرد. نیکویی او هرگز شما را اسیر نکرده، بلکه آزادتان خواهد نمود. نیکویی بی حد و حصر خدا روح توبه را بر سراسر جهان خواهد ریخت.

آیا می دانید چرا پطرس خود را تسلیم خدا کرد؟ این کار او از روی ترس نبود. همچنین، خشم یا قدرت خدا عامل فروتن شدن او نبود. عیسی هرگز پطرس را وادار نکرد که رسول شده و از پی او برود. او هرگز پطرس را مجبور نکرد که پیشه خود را ترک کند. من واقعاً نمی فهمم که چرا برخی می گویند، «خدا باعث شد که من فلان کار را بکنم...» به باور من، افرادی که چنین حرف هایی می زنند، واقعاً خدا را خوب نشناخته اند. او هرگز کسی را به کاری وادار نمی کند و اجبار در ذات او جایی ندارد. من کسانی را که درباره خدا این طور حرف می زنند، ملامت نمی کنم. متوجه هستم که این طور آموخته اند، اما این تعلیم با حقیقت کتاب مقدس همخوانی ندارد.

نیکویی او چیزی را به شما تحمیل نمی کند

بیا بید به انجیل لوقا ۵: ۳-۱۱ نگاهی بیاندازیم. پطرس و دوستانش تمام شب در حال ماهیگیری بودند و چیزی صید نکرده بودند. عیسی به پطرس گفت، «قایق را

به جایی عمیق ببر، و تورها را برای صید ماهی در آب افکنید.» آیا تمام شب مشغول همین کار نبودند؟ اما اهمیتی نداشت؛ آنچه اهمیت داشت این بود که عیسی فیض خود و نیکویی پدر را بر پطرس آشکار نمود. وقتی ایشان تورها را در آب انداختند، آنقدر صید کردند که نه یک قایق، بلکه دو قایق آنها پر از ماهی شد؛ تا جایی که نزدیک بود غرق شوند. پطرس ماهیگیری ماهر بود و می دانست که این صید معجزه آسا بوده، به همین خاطر، او و سایر ماهیگیران متحیر گشته و از ترس و حرمت خدا پر شدند. ما باید درک کنیم که وقتی عیسی پطرس را فراخواند، از ماهی به عنوان یک استعاره استفاده کرد تا نشان دهد که پطرس صیاد آدمیان خواهد شد. عیسی به زبان نبوتی نشان داد که نیکویی و فیض خدا آنقدر عظیم است که «تورها» از «ماهی» پر خواهند شد و ما پادشاهی خدا را از جانها پر خواهیم ساخت. می خواهم این نکته را درک کنید که نیکویی خدا به نیرو، تلاش یا فصل زندگی شما ارتباطی ندارد. امیدوارم که از دید خدا به آن نگاه کنید. شاید تمام زندگی خود را صرف کار و تلاش کرده اید؛ با این حال، اگر به جایگاه خود در مسیح پی برده و ماهیت پدرتان را بشناسید، وارد فصل تازه ای پر از مکاشفه خواهید شد و خدا را بیش از پیش خواهید شناخت. هر چقدر خود را به او نزدیک کنید، این فصل با واقعیت شما عجین تر خواهد شد.

پطرس تمام شب را سخت کار کرده بود؛ به لحاظ منطقی، امکان صید در آن ساعت وجود نداشت. شاید شما هم سخت کار کرده و در راه خواندگی خود از هیچ تلاشی مضایقه نکرده اید، اما هنوز تا ثمره فراوان راه زیادی در پیش دارید. این صید ارتباطی با تلاش شما ندارد، بلکه به نیکویی خدا مربوط است و از طریق شخص عیسی آشکار خواهد شد، به واسطه فیض بیکران او.

این صحنه را تصور کنید: پطرس مردی با اراده قوی، در یک لحظه در شرایطی قرار گرفت که کل زندگی اش را متحول ساخت. جالب است که به محض اینکه پطرس به نیکویی خدا شهادت داد و به پاهای عیسی افتاد. عیسی نگفت، «پطرس به پاهای من بیفت و پرستم کن!» همچنین، او را مجبور نکرد که سر خم کرده و توبه نماید. عیسی به پطرس نگفت که تو چقدر گناهکاری و هرگز نگفت، «می دانی من کیستم؟» بلکه نیکویی پدر به پسرش را نمایان ساخت.

می دانید بعد از آن چه اتفاقی افتاد؟ جلال خدا پطرس و دوستانش را دربرگرفت. آنگاه، پطرس به پای عیسی افتاد و گفت، «ای خداوند، از من دور شو، زیرا مردی

گناهکارم!»

شاید کسی بپرسد:

پطرس، چرا به پای عیسی افتادی؟

چرا توبه کردی؟

چه کسی تو را مجبور به این کار کرد؟

ترس از جهنم یا مرگ تو را به توبه هدایت نکرد. ترس انسان را نجات نمی‌دهد.

پس، چه چیزی تو را به این کار واداشت؟

حقیقتاً ترس انسان را اسیر می‌کند. ببخشید که این را می‌گویم، اما برخی از شما که سعی می‌کنید افراد را با ترس و تهدید به توبه آورید، هنوز خدا را نشناخته‌اید. شما چیزهایی را درباره‌ی او می‌دانید اما با او صمیمی نیستید و قلب پدر آسمانی را درک نکرده‌اید. برخی با ترس نجات خواهند یافت، اما نقشه‌ی خدا برای احیا از این طریق نیست. شاید عده‌ای از ترس مرگ و جهنم به خدا پناه آورده باشند، اما احیا و بیداری جهانی این نسل و بازگشتشان به سوی خدا به‌خاطر نیکویی اوست و نه از روی ترس. روح توبه ترس از جهنم و مصیبت‌های آینده را به همراه ندارد، بلکه نتیجه‌ی نیکویی و فیض خداست.

دوست عزیز، فقط روح القدس می‌تواند چشمان شما را بگشاید تا خود واقعی‌تان را از دید خدا ببینید. خدا همه چیز را کامل کرد. او هم‌اینک جلال و نیکویی خود را از طریق عیسی مسیح در اعصار آینده آشکار نموده است.

نیکویی خدا شما را دربرمی‌گیرد

من نبوت می‌کنم که خدا نیکویی خود را به شکلی قدرتمند به این نسل ظاهر خواهد ساخت، به‌گونه‌ای که مهم نیست ابلیس چقدر تلاش کرده تا آنان را اسیر سازد، زیرا خدا آنان را آزاد خواهد کرد. اراده‌ی خدا نقطه‌ی مقابل نقشه‌ی دشمن است. اراده‌ی خدا نیکو، دلپسند و کامل است و به افراد امید و آینده می‌بخشد. اراده‌ی خدا حول محور نیکویی‌اش می‌چرخد و این نیکویی برآمده از ذات و قلب اوست.

کاملاً مشخص است که دشمن برای اسیر ساختن این نسل، به حملات بسیاری متوسل می‌شود. اینترنت دسترسی بیست و چهار ساعته به انواع وسوسه‌ها را فراهم کرده و فکر افراد را به اسارت درآورده است. امروزه، عوامل بسیاری ذهن و فکر جوانان را منحرف و درگیر نموده، تا جایی که شمار بی‌سابقه‌ای از مردم در

گناه غرق شده‌اند. شیطان با راهکارهای خود تلاش می‌کند تا توجه افراد را از خدا دور کرده و به گناه بکشانند.

با این وجود، پولس رسول می‌گوید، «جایی که گناه افزون شد، فیض بی‌نهایت افزونتر گردید» (رومیان ۵: ۲۰). گناه به طرق مختلف زیاد می‌شود؛ وقتی به نظر می‌رسد که گناه با سرعت تمام به سوی هدف خود در حرکت است، آنجاست که بر طبق کلام خدا، روح القدس درهای بی‌پایان را خواهد گشود و فیض او **بی‌نهایت افزون** خواهد شد. تکرار می‌کنم که همه اینها از طریق نیکویی او به قوت نمایان خواهد شد.

من کاملاً ایمان دارم که نیکویی خدا توجه این نسل را به خود جلب خواهد کرد، تا جایی که با وجود تمام فرصت‌های شریر و وسوسه‌های موجود، خدا را انتخاب خواهند کرد. آنچه این نسل را فروتن خواهد ساخت، نه ترس، جنگ، فجایع طبیعی، بیماری‌های همه گیر یا زلزله، بلکه نیکویی خدا خواهد بود؛ از این رو، با کمال میل تسلیم او خواهند شد. آنان طالب خدا می‌گردند و پدر ماهیت خویش و محبت عظیمی را که به آنان دارد، آشکار خواهد کرد.

شما نجات یافته‌اید، اما قدم بعدی چیست؟

نجات صرفاً نقطه آغاز است. بسیاری از افراد نجات را دریافت می‌کنند، اما هرگز مراحل فرزندخواندگی الهی را طی نکرده و به شناخت عمیق‌تر خدا، رشد روحانی و تبدیل شدن به صورت او نائل نمی‌گردند. ایماندار بایستی پس از نجات این مراحل را طی کند. چنانکه در غلاطیان نوشته شده:

باری سخن من این است: تا زمانی که وارث صغیر است، با غلام فرقی ندارد، هرچند مالک همه چیز باشد. (غلاطیان ۴: ۱)

این بدین معناست که باید از رفتارهای بچگانه دست برداشته و رشد کنیم. منظور از صغیر بودن، مسیحیت نابالغی است که صرفاً بر خود و نجاتش تمرکز دارد. تنها هدف فرد این است که از دروازه‌های آسمان عبور کند. اما راه رسیدن به رشد و بلوغ روحانی، شناخت عمیق خدا، رشد کردن در او و درک افکار و اراده‌اش می‌باشد. **بلوغ روحانی به پذیرفتن مسئولیت‌های خانه پدر مربوط**

می‌شود. به همین خاطر است که برخی مسیحیان به رشد روحانی علاقه‌ای ندارند؛ آنان متوجه این موضوع هستند که این رشد، مسئولیت‌های بیشتری را برایشان به همراه خواهد داشت. ما هرگز نباید به نجات بسنده کنیم؛ بلکه، باید از نجات فراتر رفته و تحت اقتدار و خداوندی خدا رشد نماییم.

بیایید مثل پسر گمشده را که در فصل اول درباره آن صحبت کردیم، به خاطر آوریم.

به نظر شما آیا پسر بزرگتر از دل پدر خبر داشت؟
آیا او به شباهت پدر درآمد بود؟
آیا تحت اقتدار و خداوندی خدا قرار داشت؟
آیا اراده پدر را درک کرده بود؟
پاسخ این پرسش‌ها واضح است.

ممکن است فردی تمام عمر خود را در خانه خدا سپری کند، اما طرز فکرش هرگز عوض نشود. این امکان وجود دارد که شخصی با پدر زندگی کند، اما هرگز او را نشناسد. همچنین، ممکن است فردی خادم خدا و فعال در کارهای او باشد، اما ذهنیتی اشتباه داشته باشد و نتواند او را منعکس کند.

تصور کنید چه اتفاقی می‌افتاد اگر به جای پدر، برادر بزرگتر به استقبال برادر کوچکترش می‌رفت. شاید دلیل اینکه بسیاری از مردم امروز به کلیسا نمی‌روند، همین باشد. شاید به همین خاطر است که بسیاری می‌ترسند از اینکه یک نبی به آنان نزدیک شود و اشتباهاتشان را در برابر همه فاش کنند. شاید برای شما خنده‌دار به نظر برسد، اما این موضوع در کلیساهای محافظه‌کار، ترسی جدی به شمار می‌رود. برخی از مردم حتی دعا می‌کنند که خدا از طریق انبیا با آنان سخن نگوید. وقتی افراد با طرز فکری که نو نشده، از عطای نبوت استفاده می‌کنند، وضعیت خطرناکی به وجود می‌آید. در این شرایط، آنچه قرار است فرد را تشویق و بنا کند، به ابزاری برای تخریب او تبدیل می‌شود.

پسر بزرگتر

در این مثل، پسر بزرگتر از کار در مزرعه بازمی‌گشت. به عبارت دیگر، او به سفر مأموریتی رفته بود، موعظه نموده بود، زحمت کشیده بود اکنون در راه بازگشت به خانه بود، خانه‌ای که معمولاً آرام است و او همین را می‌پسندد. اما این بار چنین

نیست. وقتی برادر بزرگتر فهمید که پدر چه رفتاری با برادر کوچکتر خود داشته، دلش نخواست حتی وارد خانه شود:

چون این را شنید، برآشفته و نخواست به خانه درآید. پس پدر بیرون آمد و به او التماس کرد. (لوقا ۱۵: ۲۸)

به عبارت دیگر، پسر کوچکتر جشنی را که برای برادرش برگزار شده بود، رد کرد. او نمی‌خواست آن را بپذیرد. می‌توانم او را تصور کنم که با قیافه‌ای ناراحت و عبوس جلوی در خانه ایستاده است. پدر برون رفت و او را صدا زد:

«پسر، بیا داخل.»

«نه.»

«پسر، بیا داخل. برادرت به سلامت برگشته است.»

«به هیچ وجه.»

چه تصویر قدرتمندی است! پسر بزرگتر به آرامش خانه عادت کرده، جایی که برای او هیچ مزاحمتی وجود ندارد و مثل یک موزه به نظر می‌رسد! عادت کردن مسیحیان به این سکوت و احساس ناراحتی از بازگشت افراد گمشده، موضوعی جدی و ترسناک است. آنان بیشتر از آنکه هیجان‌زده شوند، آشفته می‌گردند. وقتی پسران کوچکتر به جایگاه و دعوت خود بازمی‌گردند، سرور و شمع خانه را فرامی‌گیرند.

با اینکه پسر بزرگتر تمام عمرش را با پدر سپری کرده بود، از دل، احساسات یا افکار پدر نسبت به برادر کوچکترش خبر نداشت. پسر بزرگتر هرگز به شباهت پدرش درنیامده بود و این طرزفکر اشتباه مانع از این شد که در آن پری‌ای که پدر می‌خواست به پسرانش ببخشد، سهمی داشته باشد.

برای لحظه‌ای فراموش کنید که چقدر خدا را خدمت کرده‌اید. آیا خدا را خوب می‌شناسید؟

امروزه ایمانداران زیادی وجود دارند که از نجات برخوردارند، اما هرگز در شباهت به خدا پیش نرفته‌اند. طرز فکر آنها متحول نشده و همچنان مثل یتیمان در طردشدگی و مذهب زندگی می‌کنند. من نمی‌خواهم صرفاً فرزند خوانده شوم، بلکه می‌خواهم هویتم را به‌عنوان فرزند خدا بپذیرم. می‌خواهم در این رابطه پدر

و فرزندى قرار گیرم و مفهوم آن را به معنای واقعی درک و تجربه نمایم. او پدر مهربان من است و من فرزند محبوب او. به محض اینکه این واقعیت در زندگی شما نمایان شود، دعای ربانى (پدر ما) جامه عمل خواهد پوشید.

بسیارى از فرزندان خانه پدر همچنان مثل یتیمان زندگى خواهند کرد. آه، چقدر از روح یتیم بودن نفرت دارم!

حضور روح یتیم بودن یا فقدان پدر، باعث مى شود که فرد پیوسته دیگران را مقصر ببیند. این روح همیشه دیگران را بهتر از خود مى داند، و احساس ناشایست بودن و محرومیت را به دنبال دارد. کسى که این روحیه را دارد، همیشه مى خواهد خود را ثابت کند و در پی جلب توجه بقیه است؛ همچنین، بیشتر به دنبال منبر است تا هدف و جایگاه و مقام حقیقى خود؛ و بیشتر از آنکه بخواهد مسئولیت پذیر باشد، به دنبال خودنمائی و فرصتى برای اظهار نظر است.

روح یتیم بودن باعث مى شود به دیگران حسادت کنید.

این روح به شما حس نالایق بودن مى دهد.

این روح طردشدگى و روح فقر را به ذهن و زندگیتان خواهد آورد.

مشکل اینجاست که روح یتیم بودن به سرعت از بین نمى رود، بلکه برای غلبه بر آن، باید سفر ایمان و رشد روحانى با خدای پدر را طى کرد. اما امروز مى توانید برای غلبه بر این روح، کارى انجام دهید: مى توانید تصمیم بگیرید که هر نوع ارتباط و پیوندی را با آن قطع کنید. ایمان دارم که مسح روح القدس اسارت و قدرت آن را در زندگیتان از بین خواهد برد.

با ایمان اعلان کنید:

من روح یتیم بودن را در زندگى ام نمى پذیرم.

هر نوع روح فقر و طردشدگى را باطل اعلان مى کنم.

روح قربانى بودن را رد مى کنم.

به هر گونه حس ناشایستگی، حسادت و ستیزه نهیب مى زنم.

آنها را از زندگى ام بیرون مى کنم. به نام عیسی از زندگى من بیرون بروید.

امروز به خانه پدرم مى روم. جشن خواهم گرفت و به شناخت هر

چه بیشتر او ادامه خواهم داد.



زندگی تحت حاکمیت و خداوندی او

آن که در مخفیگاه آن متعال قرار گزیند،
زیر سایهٔ قادر مطلق به سر خواهد برد.

مزمور ۹۱: ۱

امروز صبح موقع رانندگی این‌طور دعا کردم: «خداوندا، من متعلق به تو هستم. من برای تو خریده شدم. از آن تو هستم. مرا تماماً در بر بگیر. تمام وجودم مال توست!» این دعا و طرز فکر و هدف همیشگی من در زندگی بوده است؛ اینکه بخواهم مردی موافق دل خدا باشم و زندگی‌ام را تسلیم خداوندی او کنم. این شیوهٔ زندگی هرچند هیجان‌انگیز است، اما می‌تواند چالش‌هایی را نیز به دنبال داشته باشد. دورانی را به یاد دارم که برنامهٔ سفرهای خدمتی‌ام بسیار فشرده شده بود. باید پشت سر هم به ایالت‌ها و کشورهای مختلف سفر کرده و در

کنفرانس‌ها و کلیساها خدمت می‌نمودم. وقتی به آلمان سفر کردم، همسرم ناتاشا عکسی از پسرمان الایجا را برایم فرستاد که آن زمان دو ساله بود. او روی مبل در حال بازی با اسباب‌بازی‌هایش بود و ویدئوی موعظه من در یک شبکه مسیحی در حال پخش بود. الایجا وقتی مرا در تلویزیون دید، شروع به گریه کرد. ناتاشا این لحظه را با دوربین شکار کرد و برایم فرستاد. وقتی تصویر را دیدم، دلم گرفت. می‌خواستم او را محکم بغل بگیرم و با او وقت بگذرانم. در طول سفر احساس درماندگی می‌کردم، چون می‌دانستم که باید فردای رسیدن به خانه به کنفرانس دیگری بروم.

منظور مرا اشتباه برداشت نکنید. من عاشق خدمت کردن به مردم و موعظه کلام خدا هستم، اما در آنجا بود که درد یک پدر را حس کردم. تصویر گریه پسر از جلوی چشمم دور نمی‌شد. علاوه بر این، برنامه سفر فشرده مرا بسیار خسته کرده بود. وقتی برای بار اول به خانه برگشتم، به همسرم گفتم:

«ناتاشا، دیگر نمی‌خواهم جایی بروم. خسته‌ام.»

آن شب خوابی دیدم. در آن خواب، در آشپزخانه بودم و برای به عده زیادی که مهمان خانه‌ام بودند، غذا درست می‌کردم. در این حین، تصویر گریه پسر را دوباره دیدم. سپس، صدایی را شنیدم که به من می‌گفت:

آیا به من می‌گویی که خسته‌ای و دیگر نمی‌خواهی خدمت کنی؟

جواب دادم، «خدایا، من وقت کافی برای پسر ندارم.»

نگران او نباش. من از پسرت و خانواده‌ات مراقبت خواهم کرد و به تو قوت می‌دهم تا به آنجایی که تو را می‌فرستم بروی و کار مرا انجام دهی.

ناگهان از خواب پریدم و در حالی که هنوز به آن رویا فکر می‌کردم، بلافاصله چمدانم را برای سفر بعدی بستم. من در آن خواب، غذای زیادی آماده کرده بودم. این بدین معنا بود که عده زیادی گرد خواهند آمد و باید به آنان خوراک روحانی بدهم. با این وجود، برخلاف آنچه خدا در خواب به من وعده داد، انرژی و توان کافی نداشتم. پس این‌طور دعا کردم: «بله خداوند، تمام وجودم متعلق به توست.» وقتی سوار هواپیما شدم، هنوز خستگی را حس می‌کردم و نمی‌خواستم بروم

و خدمت کنم. برای اینکه این افکار و احساساتم را سرکوب کنم، کتاب مقدس را باز کردم و شروع به خواندن آن کردم؛ به آنچه نوشته شده بود توجه چندانی نداشتم و بی هدف می خواندم. ناگهان، شخصی آب داغ روی سرم ریخت. آخ! فکر کنم مهماندار داشت به کسی چای می داد و تصادفاً آن را روی من ریخت. برگشتم و نگاه کردم اما کسی آنجا نبود. می توانستم به لحاظ جسمانی حس کنم که «آب داغ» روی سر، گردن، پشت و بازوهایم ریخته و به پاهایم رسیده است. نشستم و آرام شدم. آن «آب داغ» در بدنم نفوذ کرد و تمام خستگی هایم را شست.

بلافاصله احساس سبکی فوق العاده ای به من دست داد و از نگرانی ها و بارهای احساسی ام آزاد شدم. می توانستم موجی مافوق طبیعی از قدرت و انرژی را در خود احساس کنم و بلافاصله خلق و خویم تغییر کرد! حیات وافر خدا وارد من شد و مرا پر کرد. بقیه سفر را مشغول خواندن کتاب مقدس شدم. وقتی به مقصد رسیدم، به راحتی تمام روز را موعظه کردم و به مردم خدمت نمودم. تازه، آن شب خوابم نمی برد، نه از روی بی خوابی، بلکه به خاطر انرژی زیادی که داشتم. اصلاً خسته نبودم! برای دو روز بعد نیز همین حس را داشتم؛ دو شب بعد هم نمی توانستم بخوابم! خدا به شکلی مافوق طبیعی نیازهای طبیعی من را رفع نموده بود.

طولی نکشید که فهمیدم وقتی خود را به عنوان یک ابزار به دست خدا می سپارم، مراقبت و تدارک او را در تمام زندگی ام تجربه می کنم. او خداوند زندگی من است. او خداوند خانواده من است. او خداوند فرزندانم است. وقتی مرا می فرستد تا اراده اش را انجام دهم، فقط به نیازهای مادی ام رسیدگی نمی کند، بلکه به تمام نیازهای زندگی ام توجه دارد تا بتوانم این دعوت را دنبال کنم. به همین خاطر، دیگر نگران شرایط و موانع نیستم و می توانم با جسارت خود را به عنوان قربانی زنده تقدیم او کنم، چنانکه نوشته شده:

«پس ای برادران، در پرتو رحمت های خدا، از شما استدعا می کنم که بدنه های خود را همچون قربانی زنده و مقدس و پسندیده خدا تقدیم کنید که عبادت معقول شما همین است.» (رومیان ۱۲: ۱)

وقتی خود را تسلیم خداوندی او می کنم، می توانم احساس کنم که در حین موعظه، این من نیستم که صحبت می کنم، بلکه اوست که از طریق من سخن می گوید؛ همچنین، این من نیستم که راه می روم، بلکه اوست که از طریق من قدم

برمی‌دارد؛ این من نیستم که خدمت می‌کنم، بلکه اوست که از طریق من خدمت می‌کند. من هنوز هم در رابطه‌ام با خداوند رشد می‌کنم، آن هم در قدس الاقداس، جایی که پرده از وسط دو نیم شد و دسترسی به مخفیگاه خدای متعال برای همه میسر گشت. من متوجه شدم که ساختار معبد اورشلیم در کتاب مقدس، الگویی از رابطه و صمیمیت ما با او را نشان می‌دهد. بیایید به این طرح نگاه دقیق‌تری بیاندازیم.

ساختار معبد

معبد از صحن بیرونی، قدس و قدس الاقداس تشکیل شده بود. هر بخش، کارکرد متفاوتی داشت و اتفاقات مختلفی در آن در جریان بود؛ این بخش‌ها به وسیله یک پرده ضخیم از یکدیگر جدا شده بودند. این الگو مفهوم مهمی را به ما می‌رساند زیرا بیانگر سطوحی متفاوت از صمیمیتی است که می‌توانیم با خدا داشته باشیم. مهمترین و اصلی‌ترین هدف معبد این بود که جلال خدا بر زمین و در میان قومش ساکن گردد.

صحن بیرونی محوطه بسیار بزرگی بود که مردم در آنجا جمع می‌شدند. این صحن یا ایوان سلیمان، به عنوان محل گردهمایی برای تعلیم به کار می‌رفت. همه مردم آزاد بودند که وارد این معبد شده، دعا کنند و قربانی تقدیم نمایند.

متأسفانه، بسیاری از مسیحیان در رابطه خود با خداوند در این قسمت متوقف شده‌اند و از کار تمام شده مسیح، صرفاً بخشش گناهان را دریافت کرده‌اند. عده بسیاری نجات را دریافت کرده و به همین رضایت داده‌اند. اما این صرفاً محوطه بیرونی رابطه ما با خداست! اجازه دهید این سوال را از شما بپرسم: «آیا نجات را دریافت کرده‌اید؟ اگر بله، بسیار عالی است. اما قدم بعدی چیست؟ آیا شفا و آزادی یافته‌اید؟ اگر بله، این هم عالی است، اما قدم بعدی چیست؟ خدا شما را برکت داده و تمام احتیاجات شما را رفع کرده؟ اگر چنین است، باز هم عالی است، اما برای چه؟ بسیاری از ایمانداران فقط می‌خواهند از خدا برکت بگیرند و چشم‌اندازی فراتر از آن ندارند. اغلب به نظر می‌رسد که بسیاری از ایمانداران در زندگی خود به نجات بسنده کرده، اوضاع را سامان بخشیده و از این اطمینان مبارک برخوردارند. به عبارت دیگر، «همه چیز حول محور خودمان می‌چرخد.» بنابراین، وقتی برخی ایمانداران به پا می‌خیزند و در رابطه با خدا عمیق‌تر می‌شوند، رو به جلو حرکت

می‌کنند، بشارت می‌دهند، به سفرهای بشارتی می‌روند و تغییر به وجود می‌آورند، عده دیگری از آنان می‌پرسند، «اما چرا؟ همه چیز خوب است. ما نجات را داریم و عیسی برمی‌گردد تا ما را به آسمان ببرد و به زودی این جهان را ترک خواهیم کرد.» بسیاری از کلیساها دائماً درباره حفظ نجات موعظه می‌کنند و این روند شایع شده است. اما چرا آنقدر بر حفظ آن تمرکز کرده‌ایم؟ آیا دلایلش این است که کسی به ما تعلیم داده که ناغافل ربوده خواهیم شد؟ یا کسی به ما هشدار داده که رعد و برقی را خواهیم دید و صدای آن شیپور را خواهیم شنید و تمام کسانی که آماده هستند به آسمانها خواهند رفت و بقیه روی زمین باقی می‌مانند؟ این تعالیم، توجه مردم را صرفاً به وقایع نجات و ربوده شدن متمرکز می‌کنند.

اما صبر کنید، اگر همه چیز آن‌گونه که به گفته شده، پیش نرود چه؟ اگر واقعه ربوده شدن با آنچه تصورش را داشتیم، فرق داشته باشد چطور؟ به نظر می‌رسد که ما مفهومی به نام از نجات تاربوده شدن را ابداع کرده‌ایم. اما شاید حقیقت چیز دیگری باشد. شاید خداوند منتظر ماست تا در حین این انتظار کاری برای او انجام دهیم. آیا می‌دانستید که خدا منتظر ماست تا حقیقت را بشناسیم و اراده‌اش را به جا آوریم؟ پولس رسول درباره آن می‌گوید:

که می‌خواهد همگان نجات یابند و به معرفت حقیقت نایل گردند.

(اول تیموتائوس ۲: ۴)

جالب است، مگر نه؟ او نه تنها می‌خواهد که همه مردم نجات یابند، بلکه به معرفت حقیقت نایل گردند. به همین دلیل، تمرکز مسیحیت هرگز نباید به حفظ نجات و شرکت در کلیسا محدود شود. ما باید در شناخت کامل او و اراده‌اش پیش رویم.

آیا تا به حال به این نکته توجه کرده‌اید که عیسی هرگز درباره نجات تعلیم نداد؟ او صرفاً آن را به عنوان یک هدیه عطا کرد. او درباره چه چیزی تعلیم می‌داد؟ تعالیم او درباره پادشاهی خدا و نو شدن ذهنشان بود. چرا؟ برای اینکه وقتی شخص نجات را دریافت کرد، بتواند هدف و نتایج آن را درک کند.

دوست عزیز، می‌خواهم شما را تشویق کنم که پس از دریافت نجات، خدا و اراده‌اش را بجویید. نجات، **صحن بیرونی** رابطه شما با خداست. بیاپید رو به جلو حرکت کنیم.

قدس یا صحن درونی، مکانی خاص برای خدمت به خدا به شمار می‌رفت. عبادت، جشنها، تقدیم هدایا و قربانی‌ها همگی در این قسمت انجام می‌شد. لایوان که قوم برگزیده بودند، هر روز در آنجا خدا را خدمت می‌کردند. مردم به آنجا می‌رفتند تا برای بخشش، شکرگزاری، نذر، هدایای داوطلبانه و دریافت برکات، قربانی تقدیم کنند. قدس جایی بود که خدمات کاهنان در دسترس مردم قرار می‌گرفت.

وظیفه کاهن در عهدعتیق این بود که برای خدا قربانی دهد و به او خدمت نماید. قدس مرکز فعالیت و خدمت مستمر به شمار می‌رفت. با این وجود، ورود به قدس الاقداس تحت هر شرایطی، ممنوع بود، مهم نبود که آن مکان چقدر شلوغ می‌شد یا تعداد قربانی‌ها به چه حد می‌رسید.

صحن درونی یا قدس نماد رابطه ما با خداست، از طریق کاری که برای او انجام می‌دهیم. بسیاری از مسیحیان در کلیسا فعالیت نموده و دیگران را خدمت می‌کنند با این تصور که از این راه به خدا نزدیکتر می‌شوند. آنان باید درک کنند این که این سبک از نزدیکی و صمیمیت مربوط به عهدعتیق بوده و منسوخ شده است. اینها مربوط به قبل از صلیب می‌شود که مردم سعی می‌کردند با استفاده از اعمال مختلف خدا را خشنود ساخته و به او نزدیکتر شوند. من به هیچ وجه سعی نمی‌کنم خدمت عهدعتیق را کمرنگ جلوه دهم. این خدمت باشکوه بود (ر.ک. دوم قرن‌تین ۳: ۷-۸). اما آیا نباید خدمت عهدجدید، خدمت روح‌القدس و خدمت مابعد صلیب پر جلال‌تر باشد، اکنون که بره خدا جان خود را با کمال میل داد، پرده معبد دو پاره شد و دسترسی آزادانه به قدس الاقداس مهیا گردید؟

من از مردم شهادتهای بسیاری شنیده‌ام که خدا آنان را به مأموریتی فرستاده یا خدمتی را برای او انجام داده‌اند. خدا آنان را برکت داد و در این مسیر موفق شدند. سپس، برای بیست سال آینده به موعظه و تعلیم درباره اینکه چطور دعا و خدمت کنیم، ادامه می‌دهند. چرا؟ چون توجه آنها صرفاً به خدمت متمرکز است. آنها با خدمت، توجه مردم را جلب می‌کنند تا بتوانند بر اساس دیدگاه خود، خدمت کردن را به دیگران بیاموزند. مطمئن هستم که این خدمات برجسته، صادقانه و پرزحمت است، اما ایشان خدا را با توجه به کارهایی که برای او کرده‌اند، به مردم معرفی می‌کنند. به عبارت دیگر، خدا را از جایگاه صحن درونی یا قدس معرفی می‌کنند. لطفاً این موضوع را درک کنید که خدمت به خدا امری ضروری است، اما در

خدمت ماندن هرگز نباید هدف اصلی باشد. بر تعلیم عیسی تعمق کنید: او نه درباره خدمت به خدا، بلکه پادشاهی خود تعلیم داد. خدمت فقط راهی است که خدا از آن استفاده می‌کند. ما باید رو به جلو حرکت کنیم و برای شناخت او وارد قدس الاقداس شده و زیر سایه قادر مطلق آییم.

متأسفانه بسیاری از میسیونرها به ماندن در قدس عادت کرده‌اند و تمرکزشان بر برنامه‌ها و اهداف کلیسایی است. زندگی آنان به خدمت به خدا و مردم محدود شده و هرگز جلوتر نمی‌روند، درست مثل آن پسر بزرگتر در مثلی که در لوقا ۱۵ خواندیم. مطمئنم که پسر بزرگتر **خادمی خارق‌العاده** بود و کارهای بزرگی انجام داده بود، اما هرگز رابطه نزدیکی با پدرش نداشت.

اما شاید شیطان می‌خواهد شما را با مشغله و خدمت خسته کند و کاری کند که بیش از حد به پارسایی خود تکیه کنید. اما اگر دشمن می‌خواست که هرگز پدر، خداوندی و اراده‌اش را نشناسید، هرگز به قدس الاقداس نمی‌رفتید؟

وقتی پرده معبد را کنار زده و به قدس الاقداس می‌روید، دیگر اهمیت ندارد که چه کاری برای خدا انجام می‌دهید، بلکه مهم است که چه چیزی به او تقدیم می‌کنید؛ و آنچه او می‌خواهد، خودمان هستیم! او بدن، قلب و زندگی ما را می‌خواهد. وقتی این اتفاق افتاد، او خود را از طریق ما آشکار می‌کند و ما شاهد جلال او خواهیم بود.

قدس الاقداس

در داخلی‌ترین بخش معبد، قدس الاقداس قرار داشت که مقدس‌ترین محوطه به شمار می‌رفت. قدس الاقداس محل سکونت خدا بود و با پرده‌ای بزرگ و سنگین، از بقیه معبد جدا شده بود. فقط کاهن اعظم اجازه ورود به آن را داشت و تنها سالی یکبار می‌توانست وارد آن شود! هیچ شخص دیگری تحت هیچ شرایط اجازه ورود یا دسترسی به آن را نداشت. کاهن اعظم برای تقدیم قربانی وارد قدس الاقداس نمی‌شد، بلکه با خون بره بی‌عیب وارد شده و خود را به حضور خداوند تقدیم می‌کرد.

جالب است که حتی امروز هم یهودیان در «دعای آمیده» مصرانه از خدا می‌خواهند که معبد و مراسم آن را احیا کند تا با کمک آن **بتوانند به خدا نزدیک شوند** و فرصت این را داشته باشند تا **اراده خدا را به جا آورند**. در اینجا می‌خواهم این نکته را روشن کنم: عهد جدید به ما می‌گوید که خدا پرده را از بالا به پایین به

دو نیم پاره کرد. پاره کردن این پرده از قدرت و توانایی انسان خارج بود. این واقعه، بسیار مافوق‌طبیعی و عمل دست خدا بود. صلیب عیسی مسیح لحظهٔ تبدیل کننده‌ای بود که مسیر تاریخ و جهان را برای همیشه عوض کرد و به عهدجدید منتهی گردید. از طریق قربانی و بدن پاره شدهٔ عیسی مسیح دسترسی آزادانه به پدر، حضورش و قدس‌الاقداس، بار دیگر به انسان داده شد. ما می‌توانیم با شهادت وارد قدس‌الاقداس شویم (ر.ک. عبرانیان ۱۰: ۱۹-۲۰) و تحت خداوندی او زندگی کنیم تا به خدا نزدیک شده و اراده‌اش را به جا آوریم.

در حقیقت، شرکت در جلسات کلیسا، خدمت کردن و حتی تجربهٔ موقتی حضور خدا برای شناخت شخصِ او کافی نیست. برای شناخت صمیمانهٔ خدا، باید وارد قدس‌الاقداس شویم. می‌خواهم خاطرنشان کنم که خدا به موسی گفت که خود را بر او آشکار خواهد کرد و با او سخن خواهد گفت، نه در صحن بیرونی یا درونی و نه در پشت پردهٔ دوم، جایی که کاهنان و لایوان خدمت می‌کردند؛ خدا می‌خواست این کار را پشت پردهٔ سوم، یعنی در قدس‌الاقداس بر فراز صندوق عهد و از تحت رحمت انجام دهد: «من در آنجا با تو ملاقات خواهم کرد و با تو سخن خواهم گفت» (ر.ک. خروج ۲۵: ۸-۲۲).

ما با قربانی‌ها و هدایا و وارد قدس‌الاقداس نخواهیم شد، بلکه در آنجا، خود را به‌عنوان قربانی زنده و در سرسپردگی کامل تقدیم می‌کنیم. آنجا جایی است که خدا خود را بر شما آشکار خواهد کرد، شما را تحت خداوندی خود هدایت می‌کند؛ در آنجا صدای او را خواهید شنید و از پی آن خواهید رفت. آنچه در قدس‌الاقداس تقدیم می‌شود، شما هستید! و اگر به آن وضعیت نرسید، خدا نمی‌تواند خداوند زندگیتان شود. او همچنان خدای قادر مطلق شماس، اما خداوندتان نیست. به همین سادگی! تحت خداوندی یا حاکمیت او، به همین معناست.

اجازه دهید توضیح دهم که «خدا» و «خداوند» (یا سرور) مترادف نیستند و یک معنا را نمی‌دهند. خدا یک قدرت برتر است. خداوند، سرور و پادشاه شماس که خود را تسلیم او نموده و با کمال میل، سلطنت و ارادهٔ او را بر تمام زندگی خود اعلان می‌کنید.

کمی مکث کنید و به این فکر کنید که خدا در زندگی شما چه جایگاهی دارد؛ چه رابطه‌ای با او دارید؟ آیا تحت خداوندی او زندگی می‌کنید یا او صرفاً خدای شماس است؟

شاید عده‌ای بگویند، «اندري، چیزی که می‌گویی بسیار جدی است. به هر حال، بسیاری نجات یافته‌اند، به‌نوعی وارد خدمت شده‌اند، به حضور خدا دعا می‌کنند، شاهد شفا هستند و در اقتدار گام برمی‌دارند. آیا منظورت این است که ممکن است ایشان تحت خداوندی خدا زندگی نکرده و هنوز پیش از صلیب و در عهدعتیق مانده‌اند؟

دقیقاً! به همین خاطر نمی‌توانم در مورد آن سکوت کنم. می‌خواهم همه این را بشنوند. برادران و خواهران عزیزم، این فقط حدس و گمان من نیست. این کلام عیسی مسیح است که فرمود، «نه هر که مرا 'سرورم، سرورم' خطاب کند به پادشاهی آسمان راه یابد...»

سرورم! سرورم!

بیایید به این قسمت از موعظه سر کوه توجه کنیم:

نه هر که مرا 'سرورم، سرورم' خطاب کند به پادشاهی آسمان راه یابد، بلکه تنها آن که اراده پدر مرا که در آسمان است، به جا آورد. در آن روز بسیاری مرا خواهند گفت: "سرور ما، سرور ما، آیا به نام تو نبوت نکردیم؟ آیا به نام تو دیوها را بیرون نراندیم؟ آیا به نام تو معجزات بسیار انجام ندادیم؟" اما به آنها به‌صراحت خواهم گفت، "هرگز شما را نشناخته‌ام. از من دور شوید، ای بدکاران!" (متی ۷: ۲۱-۲۳)

به این آیات توجه کنید: عیسی در این متن، درباره حیات جاودان صحبت نمی‌کند، بلکه بر خداوندی و اقتدارش تأکید می‌کند. همچنین، به آن دسته از مردم که او را عیسی، نجات‌دهنده، معلم یا شفادهنده می‌خوانند، اشاره ندارد، بلکه منظورش کسانی است که او را «سرورم، سرورم» صدا می‌زنند. این به چه معناست؟

پیش از هر چیز، شما می‌توانید اطلاعات زیادی درباره خدا کسب کنید، و حتی او را به‌عنوان نجات‌دهنده (نجات را داشته باشید)، شفادهنده (شفا یافته باشید) و حتی برای دیگران دعا کرده باشید تا شفا را دریافت کنند)، رهاننده خود (رهایی یافته باشید) بشناسید، اما هنوز خود را تسلیم خداوندی او نکرده و او را به‌عنوان خداوند نشناخته باشید. خدا زمانی خداوند زندگیتان می‌شود که از او برای رفع

نیازهایتان استفاده نکنید، بلکه تمام وجودتان را تقدیمش کنید. پولس رسول به آن موقعیت رسید، به همین خاطر نوشت، «و دیگر من نیستم که زندگی می‌کنم، بلکه مسیح است که در من زندگی می‌کند» (غلاطیان ۲: ۲۰). این یک پروسه است و هرچقدر خدا را بیشتر می‌شناسیم، در این پروسه جلوتر می‌رویم.

شناخت خدا به خواندن مکرر کتاب مقدس مربوط نمی‌شود. علم و مکاشفه یکی نیستند. علم ذهنتان را پر می‌کند، اما شناخت خدا از طریق مکاشفه، زندگیتان را عوض می‌کند. خدا را نمی‌توان از طریق تحقیق و مطالعه شناخت؛ او باید خود را آشکار کند، و این امر تنها از طریق اتحاد با روح القدس میسر است که به آن صمیمت با خدا نیز می‌گویند.

وقتی خدا را به‌عنوان شفادهنده خود می‌شناسید، با ماهیت شفابخش او روبرو می‌شوید و شفا اتفاق می‌افتد. بنابراین، شناخت شما از ماهیت شفابخش او چیزی بیش از اطلاعات است، بلکه به تجربه‌ای تبدیل می‌گردد که طرز فکر شما را تغییر می‌دهد و نگاهی متفاوت به بیماری خواهید داشت. ایمان به شفا در شما کار می‌کند، زیرا خدا را به‌عنوان شفادهنده شناخته‌اید. وقتی خدا را به‌عنوان برکت‌دهنده می‌شناسید، وارد برکات او می‌شوید و این برکات در زندگیتان نمایان خواهند شد. اما برای شناخت خدا به‌عنوان خداوندتان باید تمام وجودتان را تقدیم کنید؛ من دربارهٔ قربانی زنده، قدس‌الاقداص، و روش زندگی متفاوت صحبت می‌کنم. شما نمی‌توانید او را به‌عنوان خداوند بشناسید اگر تمام وجودتان را به او تقدیم نکنید. تنها در آن صورت است که خدا می‌تواند شما را تبدیل کرده و از سطحی از جلال به سطح دیگری برساند و آنگاه زندگی شما حقیقتاً صورت مسیح را منعکس خواهد کرد.

دوم اینکه، نه هر که او را سرورم یا خداوندم خواند، بلکه آنکه ارادهٔ او را انجام می‌دهد، تحت خداوندی او زندگی می‌کند. لطفاً توجه داشته باشید که کلمات «ارادهٔ پدر را به جا آورد» به‌صورت حال استمراری به کار رفته، نه به این معنا که هر وقت راحت بودید، بلکه پیوسته ارادهٔ او را به جا آورید. وقتی رابطهٔ صمیمی خود با خدا را حفظ می‌کنیم و خود را به شناخت او و اطاعت از اراده‌اش متعهد می‌سازیم، این حقیقت جزو سبک زندگی روزانهٔ ما می‌شود.

برای به جا آوردن ارادهٔ پدر، تمرکز ما نباید بر افراد یا خدمت، بلکه فقط بر پدر باشد. چرا؟ شما می‌توانید برای خدا کارهای زیادی انجام دهید، کارهایی که هرگز

از شما خواسته است. بسیاری از مسیحیان کارهای نیک می‌کنند و ادعا دارند که آنها را برای خدا انجام می‌دهند. این بد نیست، اما مسأله اینجاست که «آیا شما از خدا شنیده‌اید؟ آیا او به شما گفت که این کار را انجام دهید؟»

من متقاعد هستم که خدمات بسیاری وجود دارد که روح‌القدس بانی آنها نبوده است. افراد می‌خواستند خدمتی را شروع کنند و به همین خاطر این کار را انجام دادند. همچنین، می‌دانم که خادمان بسیاری از پشت منبر موعظه می‌کنند، در حالی که خدا ایشان را برای این کار انتخاب نکرده، بلکه از سوی مردم انتخاب شدند. نمی‌خواهم خیلی روی این موضوع تأکید کنم. منظور من این است که ما باید اراده‌ی او را به جا آوریم نه باورهای خود را که به نظرمان به خدا کمک خواهد کرد. وقتی تسلیم خداوندی او می‌شوید، او به شما می‌گوید چه کاری باید انجام دهید و شما نیز اطاعت خواهید کرد.

سوم اینکه، شفا دادن بیماران و اخراج دیوها صرفاً به این معنا نیست که انبیا تحت خداوندی کامل خدا زندگی کرده و در مرکز اراده‌ی او هستند. شاید شنیدن آن سخت باشد، اما حقیقت دارد! ممکن است کسی همه‌ی این کارهای باورنکردنی را انجام دهند، اما بر طبق اراده‌ی خود نه اراده‌ی خدا، و از قدرت و اقتداری که خدا داده، سوء استفاده کند. بیایید کمی جلوتر برویم. ممکن است شوکه شوید، اما تحقق یک نبوت لزوماً به خداوندی خدا در زندگی نبی اشاره ندارد. عطایای روحانی همچنان عمل می‌کنند، حتی اگر فرد تسلیم خداوندی خدا نباشد. چرا؟ چون خدا عطایای خود را پس نمی‌گیرد. متأسفانه، بارها شاهد این موضوع بوده‌ام. افراد از اسم خداوند استفاده می‌کنند و نتایج خوبی می‌بینند، اما تحت خداوندی او زندگی نمی‌کنند. به عبارت دیگر، او خداوند ایشان نیست.

متی ۷: ۲۱-۲۳، شرح کسانی است که کارهایی را برای خدا انجام داده‌اند. آنان او را خدمت نموده و آیات و معجزات کرده‌اند، اما اراده‌اش را به جا نیاورده‌اند. ایشان از نام خدا استفاده کردند تا خود را سر زبان‌ها بیاندازند و به اهداف و برنامه‌های خود دست یابند. این کار از نظر خدا شرارت و بدکاری است: «از من دور شوید ای بدکاران.»

درک کنید که اراده‌ی خدا فقط به توانایی نبوت کردن، انجام معجزات یا رهایی نیست، گرچه همه‌ی اینها لازم هستند و خدا از آنها برای تحقق اراده‌اش استفاده می‌کند. وجود آنها برای کلیسا لازم است، اما هدف نیستند. اراده‌ی خدا برای کلیسا

این است که به دعوت خود بر روی زمین تحقق بخشد و این دعوت ارتباط مستقیمی به خداوندی خدا و کار پدر دارد.

همچنین، مهم است درک کنید که خدا خداوندی خود را به شما تحمیل نمی‌کند. دوست من، این بستگی به خودتان دارد! این انتخاب شماست که تسلیم خداوندی او شوید. اینکه بخواهید در قدس‌الاقداص خدا وارد شده و رابطه‌ی نزدیکتری با خدا برقرار کنید، تصمیم شماست.

قبل از اینکه جلوتر برویم، لازم است نکته‌ای را درک کنیم. «یهوه» نام خداست که برای نخستین بار بر موسی آشکار شد، آنگاه که می‌خواست به اراده‌ی خود عمل نموده و خداوندی‌اش را بر زمین آشکار نماید.

ابراهیم و موسی

در خروج ۶، خدا بر موسی ظاهر شد و گفت:

«من یهوه هستم. بر ابراهیم، اسحاق و یعقوب با نام خدای قادر مطلق ظاهر شدم، ولی خود را با نام یهوه بر آنها نشاناساندم.» (خروج ۶: ۲-۳)

خدا در کتاب خروج برای اولین بار نام خود را بر انسانی آشکار می‌سازد. او قبل از موسی، خود را به‌عنوان خدای قادر مطلق و خالق معرفی کرده بود، اما هرگز از خود اسمی نبرد. او حتی نام خود را بر ابراهیم که نبی و پدر ایمان و دوست خدا بود، آشکار نکرد. آیا این بدین معناست که موسی روحانی‌تر از ابراهیم بود؟ آیا شایسته‌تر بود؟ البته که نه! پس دلیل آن چیست؟ ارتباطی به ابراهیم یا موسی ندارد. این موضوع به اراده‌ی خدا و زمان‌بندی او مربوط است. به همین خاطر، لازم نیست زندگی ابراهیم و موسی را با جزئیات کامل بررسی کنیم تا به جواب برسیم. بلکه، بیایید در راه‌های خدا عمیق‌تر شده و ببینیم که خواست و هدف او در آن زمان چه بود.

خدا از زمان ابراهیم تا موسی، در حال شکل‌دهی ایمان بود، بنابراین خود را به‌عنوان خدای قادر مطلق آشکار نمود. همان‌طور که همه‌ی ما می‌دانیم، ایمان فقط به گفتار محدود نمی‌شود، بلکه درباره‌ی شهادت دادن به قدرت، معجزات و ظهور مافوق‌طبیعی اقتدار و حاکمیت خداست (ر.ک. اول قرنتیان ۲: ۵). ابراهیم پدر

ایمان است. طرز تفکر و ایمان او آنقدر برجسته بود که چیزهایی را که هنوز اتفاق نیفتاده بود، به وجود آورد. خدا ابراهیم را انتخاب کرد تا در او ایمانی را شکل دهد و آن را به وارثانش، اسحاق و یعقوب و به همین ترتیب، نسل‌های بعد انتقال دهد. در آن زمان، این رویای خدا بود. لازم بود خدا برای بیدار کردن ایمان در ایشان، معجزات و جلوه‌هایی از قدرت خود را نمایان سازد. موسی نیز معجزاتی کرد، اما شکل‌دهی ایمان، اراده و تمرکز خدا در زمان موسی نبود.

ایمان داشتن به خدای قادر مطلق شما را به دیدن معجزات، و ایمان داشتن به خدا به‌عنوان خداوند، شما را به اراده‌اش هدایت خواهد کرد.

فرعون تو فکر کردی خداوندی؟

اکنون بیایید به آن دوره مهم از زندگی عیسی نگاهی بیاندازیم. کمی بعد از آنکه بنی‌اسرائیل به سمت مصر باستان نقل مکان کرد، مصر به نیرویی جهانی تبدیل شد که قوم خدا را به اسارت گرفت. قبل از این واقعه، نه ابراهیم و نه اسحاق و یعقوب با سلطه و نظام مصریان مخالفتی نداشتند. بنابراین، خدا خود را به‌عنوان خداوند بر ایشان آشکار ننمود، زیرا در آن زمان ضرورتی ندید.

اما موسی در موقعیتی قرار گرفت که خدا می‌خواست وعده‌هایی را که به ابراهیم و قومش داده بود، به انجام رساند. بیایید به کتاب رومیان نگاهی بیاندازیم، زیرا در آنجا آیه‌ای هست که طرز فکر خدا را نشان می‌دهد، آنگاه که می‌خواست اراده‌اش را محقق سازد:

«زیرا کتاب به فرعون می‌گوید: «تو را به همین منظور به پا داشتم تا قدرت خود را در تو ظاهر سازم، و تا نامم در سراسر جهان اعلام گردد.» (رومیان ۹: ۱۷)

این نقشه خدا بود. به عبارت دیگر، خدا از طریق فرعون و کل نظام جهان عمل می‌کرد. چرا؟ تا نام او در سراسر زمین اعلام گردد. کدام نام؟ یهوه، شاه شاهان، خدای خدایان، آنکه تا ابد سلطنت خواهد کرد. به بیان دیگر، خدا داشت می‌گفت: «فرعون، جایگاهی که به تو دادم برای این بود که نامم را نمایان سازم. آیا فکر می‌کنی خداوند و حاکم تمام جهان هستی؟ خیر. من خداوند هستم و قدرتم را بر تو نمایان خواهم ساخت. از این طریق، نامم در سراسر جهان شناخته و اعلان خواهد

شد.» مطمئن هستم باقی داستان را می‌دانید.

باید به خاطر داشته باشیم که عهدعتیق سایه‌ای از امور آینده است. در دنیای امروز، فرعون نماد شیطان است و مصر نماد پادشاهی تاریکی و نظام این جهان، که مردم را به اسارت گرفته است. خدا می‌خواهد قوم خود را از این نظام خارج کند، ایشان را تقدیس نماید و آنان را به سرزمین وعده وارد کند. متن بالا را با متی ۲۴: ۱۴ مقایسه کنید. این آیه به شکل مشابه‌ای عنوان نموده که در ایام آخر، خدا قدرت خود را نمایان خواهد ساخت و نام او در سراسر جهان اعلان خواهد شد:

و این بشارت پادشاهی در سرتاسر جهان اعلام خواهد شد تا شهادتی
برای همهٔ قومها باشد. آنگاه پایان فرا خواهد رسید. (متی ۲۴: ۱۴)

و هرزانویی خم خواهد شد، در آسمان، بر زمین و در زیر زمین، و هر زبانی
اقرار خواهد کرد که عیسی مسیح **خداوند** است، برای جلال خدای پدر (ر.ک.
فیلیپیان ۲: ۱۰-۱۱). چه حقیقت هیجان‌انگیزی!

خدا از طریق موسی آمد

هیچ قدرت یا توانایی‌ای نمی‌تواند ارادهٔ خدا را بر زمین به انجام رساند. خدا باید با دست و قدرت خود وارد عمل می‌شد. او برای اجرای نقشه‌اش به انسانی نیاز داشت که بتواند خود را به‌عنوان خداوند بر او ظاهر سازد و از طریق او، اراده‌اش را به انجام رساند. او موسی را برگزید و او را از بقیه جدا نمود. اجازه دهید تکرار کنم: خدا موسی را نه برای خدمت، بلکه برای خود، خداوندی و اراده‌اش جدا کرد. این چیزها با هم فرق دارند. خدا به استعدادها، توانایی‌ها، مهارتها یا تحصیلات موسی احتیاج نداشت؛ او به خود موسی به‌عنوان یک شخص نیاز داشت. به هر روی، موسی هنگامی که چهل ساله بود و در کاخ فرعون زندگی می‌کرد سعی کرده بود با توانایی‌ها و قدرت خود به دعوت خدا پاسخ گوید. او تلاش کرده بود از قوم خدا دفاع نماید، با آن نظام مبارزه کند و سعی نمود به خدا کمک کند. در نتیجه، باید از مصر گریخته و دعوت خود را ترک می‌نمود.

اما در آن لحظه، خدا مداخله نمود تا قومش را نجات بخشد. چگونه؟ از طریق

موسی. اما این بار، موسی با کمال میل تسلیم خدا شد. خداوندی، این‌گونه خود را آشکار کرد: من خود را به‌عنوان ظرف خدا و قربانی زنده تسلیم او می‌کنم تا اراده‌اش را از طریق من به انجام رساند. اجازه دهید دوباره تکرار کنم: خدا خدمت موسی (یا اعمال انسان‌ها) را نمی‌خواست، بلکه خود موسی را می‌خواست تا اراده‌اش را از طریق او محقق سازد. به‌نظر می‌رسید خدا می‌گوید، می‌خواهم با من همگام شوی؛ می‌خواهم وقتی می‌روی، از تمام چیزهایی که به تو گفتم، اطاعت کنی تا خدمت خود را بنا کنی، بلکه به صدا، هدایت و اراده من حساس باشی. برای اینکه این اتفاق بیافتد، می‌خواهم خود را وقف من نموده و برای من آماده باشی. مخلص کلام اینکه، اگر موسی خود را به‌عنوان قربانی زنده تسلیم خدا نکرده بود، خدا نمی‌توانست خداوندی‌اش را از طریق او بر فرعون آشکار نماید.

معجزات اصل مطلب نیستند

خدا موسی را در برابر دیدگان مردم مصر، فرعون و بنی اسرائیل بلند کرد. کتاب خروج را بخوانید. مهم نیست که فرعون چه اقتدار یا قدرتی را به کار برد، زیرا قدرت خداوند برتر از هر قدرتی است. وقتی جادوگران فرعون چند مار را ظاهر نمودند، موسی قدرتی فراتر از ایشان نشان داده و مار او مارهای دیگر را بلعید. این نشانه‌ای بود برای همه تا بدانند خدا بر هر قدرتی حاکم است. به خاطر داشته باشید که در طول عمر موسی، تمرکز بر معجزات نبود، بلکه بر ظهور و جلوه قدرتی بود که تسلط برتر آن را نشان می‌داد.

وجود آیات و معجزات در یک خدمت خاص، عالی است، اما تنها بخشی از اراده خدا به شمار می‌رود. این به معنای تحقق اراده خدا نیست. به خاطر داشته باشید که معجزات تنها جلوه قدرت هستند. کتاب مقدس به ما هشدار می‌دهد که شخص می‌تواند به نام خداوند معجزه کند و در عین حال اراده‌اش را به جا نیاورد؛ یا ممکن است شخصی به نام او شفا دهد، اما به اراده خدا عمل نکند. این امکان وجود دارد که شخصی نبوت کند اما طرز فکرش احیا نشده باشد. افراد می‌توانند کل زندگی خود را به نبوت در نام او، اخراج ارواح و معجزات سپری کرده باشد، و سرانجام بشنود، «از من دور شو. تو پادشاهی خود را بنا کردی و نخواستی مرا بشناسی و اراده مرا به جا آوری.»

اهمیتی ندارد که چقدر خادم موفق هستی یا از طریق شما چه معجزات و

شفاهایی اتفاق افتاده، زیرا عظمت در نگاه خدا در معجزات و شفاها نیست، بلکه در سطح تعهد و سرسپردگی شما به خداوندی اوست.

کسانی که موسی را دیدند، خدا را دیدند

آنگاه خداوند به موسی گفت: «بنگر که تو را بر فرعون خدا ساخته‌ام و برادرت هارون، نبی تو خواهد بود.» (خروج ۷: ۱)

اینها کلام خداست و بدین معناست که رابطه موسی با خداوند آنقدر نزدیک بود که فرعون و مردمش از او ترسیدند. چرا؟ ایشان خدا را در او دیدند. موسی نام خداوند را آشکار ساخت. این نشانه اتحاد موسی با خدا بود. بین آنان هماهنگی، اعتماد و ارتباطی عمیق وجود داشت. وقتی به این سطح از صمیمیت با خداوند می‌رسیم، او را منعکس می‌کنیم و به نام‌های تبدیل می‌شویم که همه می‌توانند آن را بخوانند. عیسی نیز فرمود، «کسی که مرا دیده، پدر را دیده است» (یوحنا ۱۴: ۹) و «من و پدر یکی هستیم» (یوحنا ۱۰: ۳۰). این تنه‌راه کامل شناخت خدا و رابطه صمیمانه با اوست. توجه داشته باشید که قوم اسرائیل معجزات را دیدند و تحت تأثیر قرار گرفتند، اما موسی اقتدار و اراده خدا را دید. همچنین، مهم است به یاد داشته باشید که خدا راه‌های خود را بر موسی آشکار کرد تا توجه موسی نه فقط بر معجزات او، بلکه خداوندی‌اش باشد (ر.ک. مزمور ۱۰۳: ۷).

اسرائیل اعمال خدا را دید، اما موسی راه‌های او را. اعمال به خدمت خدا مربوط می‌شود و راه‌های خدا به اراده خدا و شناخت خداوند. اگر خود را وقف خدا کنید، شاهد عظمت و جلال او خواهید بود.

چگونه است که مرا 'سرورم، سرورم' می‌خوانید، اما به آنچه می‌گویم عمل نمی‌کنید؟ آن که نزد من می‌آید و سخنانم را می‌شنود و به آن عمل می‌کند، به شما می‌نمایانم به چه کس می‌ماند. او کسی را ماند که برای بنای خانه‌ای، زمین را گود کند و پی خانه را بر صخره نهاد. چون سیل آمد و سیلاب بر آن خانه هجوم برد، نتوانست آن را بجنباند، زیرا محکم ساخته شده بود. (لوقا ۶: ۴۶-۴۸)

آیا در حال کندوکاو هستید؟

من سوالی دارم: چقدر می‌خواهید خداوند را بشناسید؟ تا کجا می‌خواهید از اراده او آگاه شوید؟ آیا در حال کندوکاو هستید؟ آیا دوست دارید در این شناخت عمیق‌تر شوید؟ آیا به مسیحیت سطحی رضایت داده‌اید؟ هدف ما در این کتاب، عمیق‌تر شدن در شناخت خداست، پس بدون توقف ادامه دهید.

گاهی مردم از من می‌پرسند، «چرا این موضوع ضروری است؟» اجازه دهید به شما جواب دهم:

شناخت هر چه بیشتر خدا به این بستگی دارد که هرگاه موقعیت و زمان پیش آید، چقدر در او «عمیق» می‌شوید. عمیق شدن شما در او به این بستگی دارد که چقدر خواهان رابطه با او هستید، چقدر او را شخصاً می‌شناسید و به صورت او تبدیل شده‌اید؛ و آیا می‌دانید هدف همه اینها چیست؟

چون سیل آمد و سیلاب بر آن خانه هجوم برد، نتوانست آن را بجنباند، زیرا محکم ساخته شده بود. (لوقا ۶: ۴۸)

حتی سیل هم نمی‌تواند آن را تکان دهد، نه به این خاطر که برای خود کسب و کار، خانه یا خدمت معتبری ساخته‌اید، بلکه به این خاطر که تمام وعده‌های خدا را به خاطر سپرده‌اید و می‌توانید آنها را اعلان کنید. شالوده یا پی شما جنبش‌ناپذیر است، زیرا در شناخت خدا عمیق شده‌اید و در او ریشه دوانده‌اید. پس، اگر جهان سیل و جنبش را تجربه کند، مثل زمانی که سرزمین مصر به بلایای وزغ، پشه و مگس، دمل و سایر بلاها گرفتار شد، هر پی و بنیان غلطی درهم شکسته خواهد شد، اما پی شما استوار خواهد ماند. به جز شما، هر چیز و هر کس دیگری جنبش خواهد خورد. سیل‌ها به آن خانه کوبیدند اما نتوانستند آن را نابود کنند. پادشاهی تاریکی و تمام مقام‌های آن به ضد شما به پا خاستند. آنان ترس، افسردگی، شک و فریب را به ملک شما سرازیر کردند؛ اما با همه اینها، هیچ اتفاقی برای شما نیفتاد. عجب! چگونه این چیزهای قابل رویت هیچ قدرتی بر شما ندارند و نمی‌توانند شما را بلرزانند؟ چون شما و اهل خانه‌تان، تحت خداوندی قادر متعال، حاکمیت، تسلط و محافظت او قرار گرفتید.

ما می‌توانیم یکصدا و با شهامت بخوانیم:

چه خدای قدرتمندی را خدمت می‌کنیم،
چه خدای قدرتمندی را خدمت می‌کنیم،
فرشتگان در برابر او زانو می‌زنند،
آسمانها و زمین او را می‌پرستند،
چه خدای قدرتمندی را خدمت می‌کنیم!

شالودهٔ زندگی شما محکم و استوار است، زیرا به عمق‌ها رفته و خانهٔ خود را بر صخره بنا کردید. زندگی تحت خداوندی او در مزمور ۹۱ نشان داده شده، جایی که قدرت عهد را مشاهده می‌کنیم و تحت حاکمیت او رشد می‌کنیم (دربارهٔ مزمور ۹۱ بیشتر صحبت خواهیم کرد).

جلوه‌های دو حاکمیت

وقتی خداوند قوم خود را از مصر بیرون آورد، نشان داد که این امکان وجود دارد که در یک قلمروی مادی و در یک زمان واحد، دو حاکمیت متفاوت جلوه‌گر شود. برخی دچار بلاها و وحشت شدند و بقیه در صلح و آرامش خدا محفوظ ماندند. این تصویری کامل از خداوندی خدا را به ما می‌دهد.

زمانی که بلایا سراسر مصر را فراگرفته بود، آنجا بود که خداوند حاکمیت و خداوندی خویش را بر قومش آشکار نمود، قومی که ایشان را برای خود جدا کرده بود. یک گروه در کابوس زندگی می‌کردند، در حالی که گروه دیگر تحت محافظت مافوق‌طبیعی خدا قرار داشتند. این محافظت برای دیگران کاملاً آشکار و غیرقابل انکار بود. خدا سرزمین جوشن را تحت رهبری خود برآورده بود (ر.ک. خروج ۸: ۲۲)؛ تفاوت بین آنانی که تحت رهبری خدا بودند و آنانی که از رهبری او خارج بودند، بر همه آشکار بود و هیچ کس نمی‌توانست آن را انکار کند.

کتاب مقدس می‌گوید که در سرزمین مصر گریه و شیون بر پا بود، اما در سرزمین جوشن آرامش برقرار بود و حتی سگی پارس نمی‌کرد (خروج ۱۱: ۶-۷). صلح خدا در مخفیگاه او و زیر سایهٔ قادر مطلق آشکار بود، به حدی که حتی سگها هم ساکت بودند. مزمور ۹۱ می‌گوید، «تنها با چشمانت خواهی نگریست و سزای شریران را خواهی دید. چون خداوند را پناهگاه خویش گردانیده‌ای...» به عبارت دیگر، بنی‌اسرائیل از پنجره‌های خانه‌شان بیرون را نگاه کرده و شاهد فجایعی

بودند که در مصر اتفاق می‌افتاد. سرزمین جوشن، به مفهوم نبوتی به ما نشان می‌دهد که زندگی تحت حاکمیت و خداوندی خدا چگونه است.

نبوت‌های آخر زمانی

در محافل مسیحی امروز، بحث نبوت‌های آخر زمانی بسیار داغ است. من به اکثر آنها باور ندارم و فکر نمی‌کنم از جانب خدا باشند. وقتی ایمانداران از این نبوت‌ها برای ترساندن یکدیگر، نقل مکان یا ذخیره مواد غذایی استفاده می‌کنند، این نشان می‌دهد که ایشان فقط یک جنبه از داستان را می‌بینند و توجه آنان بر خداوند و نقشه‌های خداوند نیست، بلکه بر آن اتفاقی است که بر مصر می‌افتد. به همین دلیل، ترس را گسترش می‌دهند. ایشان آنچه را پدر در طول این دوران انجام می‌دهد، در نظر نمی‌گیرند. به خاطر داشته باشید که خدا همیشه تفاوت‌ها را نشان نخواهد داد- منظور کاری است که در مورد مصر انجام داد- زیرا در آنجا این تفاوت مثل شب و روز بود. برخی در ظلمت و تاریکی بودند و بقیه در نور خدا. عده‌ای مغلوب بودند و عده‌ای در رهایی و آرامش به سر می‌بردند. برخی از آنان تحت حاکمیت فرعون بودند و برخی تحت حاکمیت خدای قادر مطلق.

زمان‌های آخر درست مثل همان دوران مصر خواهد بود: «زیرا اینک تاریکی زمین را فرو خواهد گرفت، و ظلمت غلیظ قومها را خواهد پوشانید. اما خداوند بر تو طلوع خواهد کرد، و جلال او بر تو نمایان خواهد شد» (اشعیا ۶۰: ۲). اگر تحت حاکمیت و خداوندی او زندگی کنید، ترسی نخواهید داشت، زیرا در نور و زیر سایه قادر مطلق هستید. جلال خدا بر قومش خواهد تابید و تاریکی و وحشت بقیه قومها را خواهد پوشانید. خدا از قوم خود محافظت کرده و بر ایشان سلطنت خواهد کرد، در حالی که بقیه مغلوب خواهند شد. شرایط زمان‌های آخر درست مثل شرایطی است که در سرزمین‌های جوشن و مصر حکمفرما بود.

اجازه دهید نظرها و افکارم را در مورد نبوت‌های آخر زمانی به پایان برسانم. فرقی ندارد که به کدام کشور یا ایالتی می‌روید، بلکه مهم این است که تحت حاکمیت و خداوندی چه کسی خواهد بود؛ حتی در ایالت کالیفرنیا که من در آن زندگی می‌کنم، عده‌ای در «مصر» و عده‌ای در «جوشن» (به لحاظ استعاری) به سر می‌برند. من این را با فروتنی و با ایمان و اعتمادی که به خدا دارم، اعلان می‌کنم.

این نکته را از من پذیرا باشید: آینده‌ای که به سوی آن می‌رویم برای عده‌ای

وحشتناک، و برای عده‌ای دیگر **پر جلال** خواهد بود. خدا دوباره قومش را از مصر بیرون خواهد آورد و همان اتفاقاتی که در آن دوران افتاد، در ایام آخر نیز تکرار خواهد شد. برای کسانی که خود را تسلیم خداوندی خدا کرده‌اند، وقایع سرزمین جوشن یک واقعیت خواهد بود. خدا این کار را به‌خاطر نام خود انجام می‌دهد، نه به خاطر شما، زیرا نام او، یعنی خداوند را شناخته‌اید. او نام و پادشاهی خود را آشکار خواهد کرد.

یهوه

در این فصل، فهمیدیم که قربانی عیسی، راه دستیابی به قدس الاقداس یا حضور خدا را برای ما ممکن ساخت. در آنجاست که خود را به‌عنوان یک قربانی زنده تقدیم می‌کنید تا تحت حاکمیت او قرار گیرید. همچنین، در آنجاست که خدا شما را جدا کرده و خود را بر شما آشکار می‌کند. شما سالی یکبار وارد آنجا می‌شوید؛ و در آنجا (در مخفیگاه خدای متعال، زیر سایه‌ی قادر مطلق) سکونت می‌کنید. این تجربه، چیزی فراتر از خدمت است و باید به سبک زندگی شما تبدیل گردد. شما به حضور او می‌روید تا او را به‌عنوان پدر بشناسید و با طبیعت او یکی شوید. در فصل‌های بعد، درباره‌ی گام‌های عملی رشد در این پروسه، بحث خواهیم کرد. اما می‌خواهم بر این نکته تأکید کنم که این شیوه‌ی زندگی فقط در مورد خدمت به خدا نیست؛ بلکه درباره‌ی شناخت صمیمانه، شنیدن صدای او و پیروی از او (در هر جا که شما را به آن هدایت می‌کند) و یکی شدن با اوست. خداوندی خدا در این مسیر آشکار خواهد شد.

به‌خاطر داشته باشید که خدا کل وجود شما را می‌خواهد؛ او می‌خواهد خداوند تمام زندگیتان باشد. اگر خود را کاملاً تسلیم نکنید، این هدیه نصیب شما نخواهد شد. در این صورت، خدا همچنان خدای قادر مطلق شما خواهد بود، اما نه خداوند شما! این اصل بنیادی حاکمیت و خداوندی اوست.

نکته‌ی آخر اینکه، روزی که کاهن اعظم وارد قدس الاقداس می‌شد، مهمترین روز سال به شمار می‌رفت. در آن روز تقدیس انجام می‌شد و قوم اسرائیل با خالقش متحد می‌شد. مهمترین بخش روز، زمانی بود که کاهن اعظم وارد قدس الاقداس می‌شد تا بخور بسوزاند و خون بره‌ی بی‌عیب را بر تخت عهد بپاشد و نام چهار حرفی و غیرقابل بیان **یهوه** را به زبان بیاورد، کلمه‌ای که به معنای خداوند است. این حقیقت بسیار عمیق است! او نگفت خدای قادر مطلق، نجات‌دهنده یا شفا دهنده. او

باید مقدس‌ترین نام، یعنی یهوه را نمایان می‌ساخت.
او خداوند است و شما را در قدس‌الاقداس برای خود تقدیس خواهد
کرد. در آنجا با او یکی خواهید شد، از طریق فرایند فرزندخواندگی او را
شخصاً خواهید شناخت و از مزایای فرزندى برخوردار خواهید شد، یعنی
از طریق شناخت یهوه خدا!



مخفیگاه عیسی

یوغ مرا بر دوش گیرید و از من تعلیم یابید،
زیرا حلیم و افتاده‌دل هستم، و در جانهای
خویش آسایش خواهید یافت.

متی ۱۱: ۲۹

اجازه دهید این ماجرای جذاب را که به زمان نوجوانی عیسی برمی‌گردد، تعریف کنم. یک روز، والدین عیسی به اورشلیم رفته بودند که در این سفر عیسی را گم کردند. او هنوز جوان بود و حدوداً دوازده سال داشت. پدر و مادرش با ناراحتی زیادی به مدت سه روز دنبال او گشتند تا در نهایت، او را در معبد پیدا کردند. شاید این داستان را از فصل ۲ لوقا به خاطر داشته باشید، اما تکرار آن خالی از لطف نیست، زیرا تنها اشاره کتاب مقدس به دوران نوجوانی عیسی است. جالب است که عیسی در دوازده ساگی می‌دانست که کیست، چه باید بکند، کجا باید باشد و برای چه کاری خوانده شده است. اما آگاهی از این حقیقت (پسر خدا بودن) صرفاً بدین

معنا نبود که در رابطه خود با پدر بالغ است. چنان که در کتاب غلاطیان نوشته شده:

باری سخن من این است: تا زمانی که وارث صغیر است، با غلام فرقی ندارد، هرچند مالک همه چیز باشد. و تا زمانی که پدرش تعیین کرده است زیر دست قیّمان و وکلاست. (غلاطیان ۴: ۱-۲)

خدای پدر زمان خاصی را نیز برای شما تعیین کرده است. عیسی از همان سنین کودکی می دانست که وارث و پسر خداست، اما باید به آن بلوغ می رسید. انسان بدون عبور از این مراحل، نمی تواند اراده کامل خدا و کار پدر را به جا آورد. شاید کسی از شما بپرسد، «صبر کن، مگر می شود که عیسی در آن وضعیت نابالغ باشد؟ او کلام بود که انسان شد. او خداست. معلمان شریعت از درک و فهم و حکمت او متحیر بودند.» لوقا ۲: ۴۷ می گوید، «هر که سخنان او را می شنید، از فهم او و پاسخهایی که می داد، در شگفت می شد.» همه اینها درست است، اما عیسی پسر انسان نیز بود و درست مثل ما جسم زمینی داشت و باید بر نفس و خواهش های آن غلبه می کرد. او باید رشد می کرد و به بلوغ می رسید تا همان کسی باشد که پدر می خواست. عیسی باید مثل ما از تمام آن دوره های مختلف زندگی عبور می کرد. او باید رشد می کرد و بالغ می شد و معیار بلوغ صرفاً معرفت و مکاشفه نیست. در حقیقت، شخص می تواند نابالغ باشد و در عین حال، چیزهای زیادی درباره خدا بداند، خدمتی را شروع کند یا حتی به دیگران تعلیم دهد.

بیاید زندگی عیسی را از همان سالهای نوجوانی تا زمانی که خدمتش را شروع کرد، بررسی کنیم. آیات پایانی فصل دوم لوقا به ما نشان می دهند که در طول این ۱۸ سال چه اتفاقاتی رخ داد:

پس با ایشان به راه افتاد و به ناصره رفت و مطیع ایشان بود. اما مادرش تمامی این امور را به خاطر می سپرد.

و عیسی در قامت و حکمت، و در محبوبیت نزد خدا و مردم، ترقی می کرد. (لوقا ۲: ۵۱-۵۲)

در حقیقت، عیسی خود را با کمال میل تسلیم کرد و مطیع راهنمایی های والدین

زمینی‌اش بود، تا زمان موعود از سوی پدر آسمانی فرارسید. این حقیقت در راستای غلاطیان ۴: ۲ می‌باشد: «و تا زمانی که پدرش تعیین کرده است زیر دست قیّمان و وکلاست.» عیسی تا قبل از سی سالگی خود را به‌عنوان پسر خدا معرفی نکرده و مأموریت خود را برای تحقق ارادهٔ پدر آغاز ننمود. برخی می‌پرسند که او قبلتر، مثلاً در سن پانزده، بیست و یک یا بیست و پنج سالگی هویت خود را آشکار ننمود. اما بعید است که عیسی در آن سنین، قابلیت رساندن پیامش را نداشته، با توجه به این موضوع که حکمت و درک او چنان بالا بود که در سن دوازده سالگی معلمان شریعت را تحت تأثیر قرار داده بود.

خدای پدر، پسرش را این‌گونه هدایت کرد. عیسی در این دوران انتظار، در حکمت و قامت رشد می‌نمود. اجازه دهید دوباره تکرار کنم که او مطیع مقامات دنیا بود و مسیر رشد و بالغ شدن را طی می‌کرد. چالش مسیحیت امروز اغلب در آنجایی ظاهر می‌شود که افراد سعی می‌کنند تسلیم خدا باشند و در عین حال، قدم اساسی اطاعت از رهبران و شبانان زمینی را نادیده می‌گیرند، کسانی که خدا برای هدایت و پرورش زندگیشان به خدمت گماشته است.

راه خدا

همان‌طور که تا اینجا فهمیدید، من در سن ۲۲ سالگی ملاقاتی مافوق‌طبیعی با عیسی مسیح داشتم. در آنجا بود که دعوت‌م را بر من آشکار کرد و گفت که مرا به سراسر دنیا خواهد فرستاد تا آتش و مسح او را به همه جا برسانم. من آماده بودم که روز بعد بروم و به دعوت خود پاسخ دهم. اما سال‌ها گذشته بود و هیچ اتفاقی نمی‌افتاد. من پیوسته دعا می‌کردم که بتوانم ارادهٔ او را به جا آورم. تمام مدت در کلام خدا مانده بودم. در نتیجه، در شناخت و درک رشد می‌کردم. من شهادتها و مکاشفه‌هایی داشتم که با دیگران در میان بگذارم، اما با این وجود، کسی از من دعوت نکرده بود که خدمت یا موعظه کنم. با این حال، همچنان در کلیسای محلی خدمت می‌کردم.

یادم می‌آید که یک روز صبح زود به کلیسا رفته بودم. آن زمان، شبان تمام‌وقت بودم، اما می‌دانستم که این آن چیزی نبود که خدا در مورد دعوت‌م به من نشان داده بود. منظور من را اشتباه برداشت نکنید؛ من در کلیسایی عالی خدمت می‌کردم و شبانی فوق‌العاده داشتم که او را واقعاً دوست دارم. او مرد ارزشمند خداست که تأثیر

قابل توجهی بر رشد روحانی من داشت. مهمتر از همه، به من باور داشت و اجازه داد خدا مرا هدایت کند و به همین خاطر بی‌نهایت قدر دان او هستم. من هر ماه جلسات بیداری جوانان شهر را برگزار می‌کردم و او در تمام آنها شرکت می‌کرد. آمدن او و حضورش در کنار ما مایه دلگرمی من بود. او همیشه می‌نشست و گوش می‌داد و هرگز در برنامه‌ها، نظرات یا روند جلسه دخالت نمی‌کرد، بلکه فقط اجازه می‌داد که خدا مرا هدایت کند. من از شبان الکس صمیمانه سپاسگزارم که ابزار دست خدا شد.

برگردیم به داستانی که تعریف می‌کردم. صبح زود بود و من قبل از طلوع آفتاب به کلیسا رفته بودم. پشت پیانو نشستم و شروع به پرستش خدا کردم. آن روز، حضور خدا را به شکل خاصی احساس کردم. کاملاً در پرستش غرق شده بودم و در هنگام پرستش، اشک از گونه‌هایم سرازیر می‌شد. تنها نور اتاق، لامپ کوچک سالن بود. در آن لحظه غرق شده بودم، پیانو می‌زدم و خداوند را پرستش می‌کردم. ناگهان حس کردم که فضا عوض شده؛ انگار آسمان بر من گشوده شده بود و عیسی را دیدم که وارد اتاق شد و کنارم ایستاد. او هنوز چیزی نگفته و کاری نکرده بود؛ فقط به من نگاه می‌کرد و من غرق در احساسات شده بودم و روی صندلی جابجا شدم تا فضایی برای نشستن به او بدهم. او کنار من نشست. در حالی که اشک می‌ریختم و سفره دلم را در برابرش گشوده بودم، به نواختن یک ملودی پرستشی ادامه دادم.

گفتم، «خدایا من متعلق به تو هستم. می‌خواهم به تو وفادار باشم. مرا هدایت کن و من عهد می‌بندم که پیام‌آور تو باشم. قول می‌دهم که زبان تو باشم. هیچ چیزی از کلامت کم نکرده و به آن نخواهم افزود. اجازه بده پیام‌آور تو باشم. تو وعده دادی که مرا به سراسر جهان خواهی فرستاد تا قومت را خدمت کنم. تو وعده دادی، با این حال، من سالها در حصارهای این شهر گرفتار شده‌ام و هیچ اتفاقی نمی‌افتد...»

ناگهان عیسی، دستش را روی دهان من گذاشت. کف دستش را روی لبهای خود احساس کردم. ساکت شدم و دیگر نتوانستم حرف بزنم.

او شروع به صحبت با من کرد: «پسرم، من تو را در این مکان گذاشتم، همچون مرغ مادر که جوجه‌هایش را پنهان می‌کند. من تو را اینجا قرار دادم تا آهسته آهسته شخصیتت را شکل دهی. زمان تو به زودی فرا خواهد رسید. تو را با دستانم بلند خواهم کرد. پسرم، نمی‌دانی که افراد بسیاری می‌آیند تا تو را نابود کنند و در برابر

راحت سنگ اندازی خواهند کرد. من در این فصل تو را برای همه چیز آماده می‌کنم. تو را بلند می‌کنم تا بتوانی در برابر همهٔ اینها مقاومت کنی و بتوانی نام مرا بر بسیاری آشکار نمایی؛ همیشه به من اعتماد کن.»

با شنیدن این جملات، از گلایه‌ها و شکوه‌هایم به خدا شرمسار بودم. بله، قبول داشتم که در قلبم چه خبر است. در آن لحظه، از صمیم دل، خود را به خداوند و راههای او تسلیم نمودم و دعا کردم: «نه خواست من، بلکه ارادهٔ تو انجام شود. من برای تو خریده شدم. مرا در راهت هدایت کن. من تماماً از آن تو هستم.»

فرایند رشد روحانی

شاید رویا یا مکاشفه‌ای را از جانب خدا در مورد خواندگی یا خدمت خود دریافت کرده باشید. به خاطر داشته باشید که نباید از زمانی که پدر تعیین کرده، جلوتر حرکت کنید. به این دوران به‌عنوان یک فصل نگاه کنید که خدا می‌خواهد شما و شخصیتتان را طی آن شکل دهد. از این مرحلهٔ مهم و حیاتی به سرعت عبور نکنید یا سعی نکنید در رسیدن به خواندگی خود، به خدا «کمک» کنید. به هر روی، منظور من این نیست که منفعل باشید، بلکه می‌خواهم راه‌ها، روش‌ها و اصول خدا را به شما نشان دهم. شما در این فصل تنها نیستید. او با شماست و در این مسیر شاهد رشد و پرورش شماست تا به بلوغ رسیده و بتوانید اراده‌اش را انجام دهید.

شاید در شناخت خدا و سرسپردگی به او به سطح خاصی رسیده‌اید، اما هنوز از پروسهٔ رشد عبور نکرده‌اید. شما در طول این پروسه، یاد می‌گیرید که یک سری چیزها را رد کنید، واکنش‌های خود را کنترل کنید و تصمیمات خود را آگاهانه بگیرید. شاید بین دو راهی گیر کرده‌اید، یک طرف شما نظر و فکر خداست و از طرف دیگر با باورهای مردم خوب، موفق و تأثیرگذار روبرو هستید؛ و هر بار باید باید تصمیم بگیرید که از نظرات انسان‌ها اطاعت کنید یا راه‌های خدا را بپذیرید. این شرایط آسانی نخواهد بود.

روح القدس شما را از مسیر تنگ و باریک هدایت می‌کند. آنجاست که خدا را نزدیک خود احساس می‌کنید و جایی برای شخص دیگری باقی نمی‌ماند. به همین دلیل این راه تنگ است، چون راه شخص شما و خداست. در این مسیر، نسبت به نفْس خود می‌میرید تا اجازه دهید خدا شما را از مراحل فرزندخواندگی عبور دهد. در آنجا به خودتان می‌آیید؛ نفْس‌تان را می‌کشید و وابستگی به نظر مردم و هر گونه

ترس، غرور و ریاکاری را به خاک می‌سپارید. در آنجاست که راه‌های کج و ناهموار صاف خواهد شد تا جلال خداوند در زندگیتان نمایان گردد.

خدا به شما به‌عنوان فرزندش بسیار اهمیت می‌دهد و به همین خاطر شما را به راه‌های خود رهنمون می‌سازد. تسلیم هدایت روح القدس شوید. به او اجازه دهید که با قلب شما سخن بگوید؛ و به خاطر داشته باشید که تمام کسانی که تحت هدایت روح خدا هستند، فرزندان خداوند.

صدای خدا در زندگیتان

خدا هرگز نمی‌خواهد که در زندگی روحانی‌مان، همچون طفل باقی بمانیم. او می‌خواهد که ما را به سوی دگرگونی، فرزندخواندگی و بلوغ در او پیش ببرد. در مسیر این رشد و بلوغ روحانی، تمام مدت به صدای خدا گوش خواهیم داد. اما وقتی وارد رابطهٔ فرزندی می‌شویم، کم‌کم به این درک می‌رسید که پدر چگونه فکر می‌کند، به همین خاطر، لازم نیست همیشه سوال بپرسیم. اجازه دهید توضیح دهم. وقتی کودکان رشد می‌کنند، در مورد هدایت و تعلیم امور اساسی، کاملاً به صدای والدین خود وابسته هستند، مثل اینکه، آنجا نرو، به آن چیز دست نزن و غیره. وقتی کودکان بالغ شده و به بزرگسالی می‌رسند، وابستگی‌شان به صدای والدین از بین می‌رود و طرز تفکر مستقلی پیدا می‌کنند. در نتیجه، فرزندان بزرگ می‌دانند که پدر چه می‌خواهد، بدون اینکه لازم باشد از او بپرسند.

امروزه، موعظه‌ها و کتب بسیاری با موضوع شنیدن صدای خدا و اینکه او چگونه سخن می‌گوید، در دسترس ماست. اینها پیام‌های خوبی هستند که ایمانداران آنها را از تجارب، روش‌ها و راهکارهای مختلف خود، با دیگران در میان می‌گذارند، با این حال، می‌خواهم به اصول اساسی برگردیم. ببینید، اگر خدا با همه به یک شکل سخن می‌گفت، برقراری رابطهٔ شخصی با او لزومی نداشت. به همین خاطر، باید کمتر به روش‌ها و اقسام سخن گفتن او تمرکز کرده، و بیشتر به نزدیک‌تر شدن و یکی شدن با او متمرکز شویم، تا بتوانیم مانند او فکر کرده و راه‌هایش را بدانیم.

متأسفانه، بسیاری از ایمانداران در رشد روحانی خود مردد هستند و در عوض به صداهایی از بیرون گوش می‌دهند. آنها اغلب می‌گویند، «باید نزدیک نبی بروم و دربارهٔ خدا بپرسم» یا «من با نبی دعا می‌کنم و هر چه او به من بگوید، انجام می‌دهم؛ مثلاً در مورد اینکه نقل مکان کنم یا نه، فلان چیز را بخرم یا نه، ازدواج

کنم یا نه!» این افراد با اینکه سالهاست از مسیحی شدنشان می‌گذرد، اما هنوز رشد نکرده و به رابطه شخصی دیگران با خدا تکیه می‌کنند، چه شبان باشد چه هر شخص دیگری. به عقیده من، زمان آن رسیده که کلیسا در رابطه فرزندی خود رشد کند، همچون پدر فکر کند و اراده او را انجام دهد.

من از صمیم قلب باور دارم که داشتن ذهن مسیح و طرز تفکر او، بالاترین سطح ممکن از شنیدن صدای خداست. اجازه دهید این حقیقت در عمق وجودتان نفوذ کند. آنگاه دیگر منتظر نبی، نشانه یا هیچ عامل دیگری نخواهید بود، بلکه می‌دانید چه کنید، چه زمانی آن کار را انجام دهید و در شرایط مختلف چگونه واکنش نشان دهید.

بالاترین درجه در شنیدن صدای خدا زمانی ممکن است که به ذهن و فکر مسیح دست یابیم؛ یعنی زمانی که همه چیز را از دیدگاه خدا ببینیم و درک نماییم.

من متوجه این موضوع شده‌ام که برخی ایمانداران با گذشت زمان، دچار این ترس می‌شوند که اگر خدا چیزی به آنها نگوید، احتمالاً به خاطر این است که اشتباهی کرده‌اند. اما مهم است به خاطر داشته باشیم که این تصور لزوماً درست نیست. آیا تا به حال هنگام رانندگی از جی پی اس استفاده کرده‌اید؟ وقتی سیستم جهت‌یابی ساکت است، یعنی در مسیر درستی حرکت می‌کنید. پس لازم نیست که هر پنج دقیقه یکبار همان دستور تکرار شود. اما اگر مسیر منحرف شوید یا یک پیچ روبروی شما باشد، جی پی اس به شما می‌گوید که به مسیر اصلی برگردید تا به مقصد برسید. به همین خاطر، اگر خدا ساکت است، احتمالاً در مسیر درستی قرار گرفته‌اید. ادامه دهید! اگر مسئول نظافت کلیسایان هستید و خدا هنوز چیزی به شما نگفته، به همین کار ادامه دهید؛ این بدین معناست که در مسیر درستی حرکت می‌کنید. همیشه روی خدا را بطلبید و در حضور او باشید؛ هرگاه وقت آن رسید که مسیرتان را عوض کنید، صدای خدا را خواهید شنید. خدا طوری با شما صحبت می‌کند که مطمئن شود پیام او را از دست نخواهید داد!

به روح القدس اجازه دهید تا شما را هدایت کند

به روح القدس اجازه دهید تا شما را هدایت کند. نمی‌دانم عضو چه کلیسایی هستید، اما لطفاً اجازه ندهید که این فکر به ذهنتان خطور کند: «اوه، شبان من به

قدر کافی روحانی نیست. کاش شبانی مثل اندری داشتم.» دقت کنید، خدا هم‌اینک از طریق همین کتاب، مرا به زندگی شما فرستاده و می‌توانید از این طریق یاد گرفته و رابطه خود را با خدا عمیق‌تر کنید. با این وجود، باور دارم که شما در کلیسای محلی خود به شبانی نیاز دارید که شما را در قسمت‌هایی از زندگیتان که خدا در حال حاضر در آن کار می‌کند، رشد دهد. به خاطر داشته باشید که او از شبانان، رهبران و گاهی اوقات افرادی که ظاهراً روحانی نیستند استفاده می‌کند تا بارهایی نظیر غرور، ریاکاری و سایر صفات ناشایستی را که خدا نمی‌پسندد، بر زمین بگذارید. در همان موقعیتی که هستید، امین بمانید؛ گله و شکایت نکنید؛ کسی را سرزنش نکنید؛ سعی نکنید چیزی را به کسی ثابت کنید؛ تلاش نکنید خود را برتر از دیگران نشان دهید؛ و سعی نکنید خود را بی از حد روحانی جلوه دهید. اجازه دهید مردم خودشان زندگی شما را ببینند و قضاوت کنند. بگذارید طرز فکر جدید و شخصیت درونی‌تان پرنگتر از کلامتان باشد. و هرگاه مردم از شما سوال پرسیدند، راه رسیدن به پدر را به ایشان نشان دهید.

همچنین، لطفاً به دنبال این نباشید که دائم اشتباهات مردم را به آنان گوشزد کنید. خداوند به بسیاری از شما می‌گوید، تو چه کار داری؟ تو مرا پیروی کن. دعا می‌کنم که راه خدا را دنبال کنید؛ این خواسته قلبی من است. گاهی اوقات، به نظر می‌رسد که پروسه او بسیار کند پیش می‌رود، اما لازم است از آن عبور کنید تا شخصیتی خداپسندانه در شما شکل بگیرد. به روح‌القدس اجازه دهید تا شما را هدایت کند. به راه خود ادامه دهید. برای اطرافیان خود مایه برکت باشید؛ همچنین، برای شبانان و رهبرانتان؛ برای آنان دعا کنید. مطمئنم که ایشان افراد نیکویی هستند. به خاطر داشته باشید که خدا شما را رهبری و هدایت می‌کند. این راه باریک و تنگ شماس. خدا شما را در زمان مناسب بلند خواهد کرد و به انجام اراده‌اش هدایت خواهد نمود. اگر احساس می‌کنید که در پروسه رشد و بلوغ قرار دارید، دعا می‌کنم که خدا به شما کمک کند تا تصمیمات درست بگیرید و جلوتر از او حرکت نکنید.

روح خداوند بر من است

نوجوانی عیسی (از لوقا ۲: ۵۲) تا زمانی که با شهادت در کنیسه اعلان کرد، «روح خداوند بر من است...» (لوقا ۴: ۱۸)، دوران مهمی در زندگی او به شمار می‌رود، زیرا به‌عنوان پسر خدا رشد کرد و بالغ شد. بله، عیسی به این دوران رشد

نیاز داشت، نه فقط رشد جسمانی، بلکه بلوغ در خدا، پسر انسان، رشد در خانه پدر و تحت خداوندی او.

وقتی زمان کامل فرارسید، عیسی با جمله «روح خداوند بر من است» (لوقا ۴: ۱۸) خود را بر اسرائیل آشکار نمود. توجه کنید که او نگفت، «روح القدس بر من است»، بلکه گفت، «روح خداوند بر من است.» در فصل قبل، درباره مفهوم خداوندی و حاکمیت خدا بحث نمودیم. بنابراین، می دانید که بین داشتن روح القدس و اینکه روح القدس خداوند و حاکم زندگیتان باشد، چه فرقی وجود دارد. وقتی او خداوند زندگیتان می شود، شما را مسح می کند تا اراده او را به جا آورید. پیوندی که بین مسح روح القدس و تحقق اراده پدر وجود دارد از خداوندی او جدانشدنی است. وقتی جماعت در کنیسه جمع شده بودند، عیسی بلند شد تا از کلام بخواند. او کتاب اشعیاى نبی را باز کرد و شروع به خواندن این متن کرد:

«روح خداوند بر من است،

زیرا مرا مسح کرده

تا فقیران را بشارت دهم

و مرا فرستاده تا رهایی را به اسیران

و بینایی را به نابینایان اعلام کنم،

و ستمدیدگان را رهایی بخشم،

و سال لطف خداوند را اعلام نمایم.» (لوقا ۴: ۱۸-۱۹)

عیسی مخصوصاً آن قسمت از کتاب اشعیا را برای خواندن انتخاب کرد و در حین خواندن، کلمات آن با شخصیت خودش همخوانی داشت، اما قبل از اینکه به انتهای نبوت برسد، به آرامی کتاب را بست. چرا این کار را کرد؟ دلیل آن، ماهیت نبوت بود که به صلیب و این موضوع مربوط می شد که عیسی آمده تا انسان را نجات بخشد، آزاد کند، شفا بخشد و احیا نماید. بخش دوم این نبوت به آنچه پس از صلیب رخ داد، مربوط می شود؛ به همین خاطر عیسی آن را نخواند. او در این سوی صلیب، به فقرا بشارت داد و در آن سوی صلیب، به آنانی که در صهیون هستند و قدرت دگرگون کننده نجات او را تجربه کرده اند، اعلان خواهد کرد. اما این اعلان چیست؟

بیا ببینیم بخش دیگر این نبوت را از کتاب اشعیا بخوانیم:

و به آنان که در صهیون سوگوارند،
تاجی به عوض خاکستر ببخشم،
و روغن شادمانی به عوض سوگواری،
و ردای ستایش به جای روح یأس.
آنان بلوطهای پارسایی،
و نهالهای مغروس خداوند خوانده خواهند شد،
تا جلال او نمایان شود. (اشعیا ۶۱: ۳)

اشعیا درباره‌ی رهایی و نجات، تاج زیبایی، روغن شادمان و ردای پر جلال ستایش نبوت کرد. به عبارت دیگر، او درباره‌ی احیای رابطه‌ی پدر و فرزند نبوت می‌کرد! این اتفاقی بود که در آن سوی صلیب رخ داد. ما در مثل پسر گمشده که در فصل‌های گذشته در مورد آن بحث کردیم، با همین عناصر روبرو می‌شویم. وقتی این رابطه احیا شود، خواهیم فهمید که خدا از اول چه هدفی از بخشیدن آن به ما داشت:

آنان خرابه‌های کهن را بنا خواهند کرد،
و ویرانه‌های سلف را بر پا خواهند داشت؛
شهرهای خراب را بازسازی خواهند کرد،
و ویرانه‌های نسل‌های متمادی را آباد خواهند نمود. (اشعیا ۶۱: ۴)

این متن از کتاب مقدس مفهوم عمیقی دارد و موضوع آن درباره‌ی احیای پسران و دختران خدا، مراحل احیای کل خلقت می‌باشد. زمین از طریق پسران و دختران او از جلال خدا پر خواهد شد.

رشد نمودن در رابطه‌ی فرزند مستلزم تسلیم شدن در برابر خداوندی و حاکمیت خدا در زندگیتان می‌باشد. دوباره تکرار می‌کنم که من نه درباره‌ی رشد در خدمت، بلکه رشد در رابطه‌ی فرزند یا به عبارت دیگر، شناخت خدا به عنوان خداوند و اطاعت کامل از او صحبت می‌کنم.

پدر و پسر

همان‌طور که قبلاً گفتم، درک مفهوم پدر و پسر در زمینه‌ی رشد روحانی شما اهمیت بسزایی دارد. عیسی الگویی کامل از رابطه‌ی پدر و پسر را به ما نشان داد.

بیایید به آیات زیر از کتاب مقدس نگاهی بیاندازیم:

من و پدر یکی هستیم. (یوحنا ۱۰: ۳۰)

کسی که مرا دیده، پدر را دیده است. (یوحنا ۱۴: ۹)

... من در پدرم و پدر در من است؟ سخنانی که من به شما می‌گویم
از خودم نیست، بلکه پدری که در من ساکن است، اوست که کارهای
خود را به انجام می‌رساند. (یوحنا ۱۴: ۱۰)

پدرم همه چیز را به من سپرده است. هیچ‌کس پسر را نمی‌شناسد جز
پدر، و هیچ‌کس پدر را نمی‌شناسد جز پسر، و آنان که پسر بخواند او
را بر ایشان آشکار سازد. (متی ۱۱: ۲۷)

کتاب مقدس به وضوح می‌گوید که تأکید نباید بر رشد خدمت، بلکه رشد این
رابطه باشد. منظور من ارتباطی عمیق با پدر و اشتیاق به شناخت او و به جا آوردن
اراده‌اش می‌باشد. اجازه دهید مثالی بزنم: بسیاری مرا به‌عنوان شبان، خادم،
نویسنده، موسیقیدان و دوست می‌شناسند، اما هیچ‌کدام شناختی از من به‌عنوان
پدر ندارند. فقط پسری که از من متولد شده، تحت تعلیم و تربیت و مراقبت من
قرار گرفته و با من بازی کرده باشد، مرا به‌عنوان پدر می‌شناسد. او همیشه با من
در ارتباط است، از من یاد می‌گیرد و زیر سقف خانه من رشد می‌کند. دیگران مرا
به‌عنوان پدر نمی‌شناسند، چون عضو خانواده من نیستند و در خانه من زندگی
نمی‌کنند. رابطه من با پسر، کاملاً متفاوت است و در حد بالاتری از صمیمت قرار
دارد.

بنابراین، وظیفه ما این است که در این رابطه رشد کرده و به بلوغ برسیم. مردم
اغلب از من می‌پرسند، «شما چگونه در رابطه فرزندی خود رشد می‌کنید و بالغ
می‌شوید؟» پاسخ ساده است، بدون شناخت پدر، نمی‌توانید در این رابطه رشد
کنید. برعکس آن نیز صادق است: شما نمی‌توانید بدون رشد در این رابطه، خدا
را بشناسید. رابطه صمیمی و نزدیک شما با او، همچون محرکی برای پیشرفت در
مراحل تبدیل و دگرگونی شما به شمار می‌آید. وقتی کم‌کم قادر به دیدن کار پدر
می‌شوید، ساکن و منفعل نخواهید ماند؛ خدمتتان، شما را خواهد یافت.

از من تعلیم یابید

زندگی عیسی بر روی زمین، نمونه حقیقی رابطه‌ای صمیمانه با پدر بود. من سپاسگزارم که او این الگو را برای ما به جا گذاشت. او صرفاً موعظه نکرد، بلکه، گفت «از من تعلیم یابید» (متی ۱۱: ۲۹). دوست عزیز، آیا می‌خواهید از او تعلیم یابید؟ یا فقط به چیزهایی که او می‌گوید گوش می‌دهید؟ عده زیادی از مردم گرد عیسی جمع شده و به دقت به حرفهای او گوش می‌دادند، اما در درون خیلی از ایشان تغییری ایجاد نشد. یکی از آنها یهودا عضو گروه عیسی بود که هرگز متحول نشده و تسلیم خداوندی او نشد. شما این اشتباه را نکنید: خدمت شما نباید محل صمیمیت شما با خدا یا پرستش او باشد، و همچنین، هرگز نباید جایگزین مراحل تبدیل فردی شود. خدمت هرگز نباید هدف شما باشد. هدف باید همیشه شناخت او و به جا آوردن اراده خدا از طریق خدمت باشد.

بیایید به الگوی رابطه عیسی با پدرش بپردازیم.

نخست اینکه، در نمونه‌ای که عیسی پیش روی ما قرار داد، می‌بینیم که او هنگامی وارد خدمت شد که روح خداوند تمام او را در برگرفت. دوم اینکه، توجه عیسی بر خدمت نبود، بلکه بر پدر و اراده‌اش بود. توجه کنید که خدمت عیسی چگونه آشکار شد:

با این همه، خبر کارهای او هر چه بیشتر پخش می‌شد، چندان که جماعت‌های بسیار گرد می‌آمدند تا سخنانش را بشنوند و از بیماری‌های خود شفا یابند. (لوقا ۵: ۱۵)

به عبارات «خبر کارهای او»، «سخنانش را بشنوند» و «از بیماری‌های خود شفا یابند» توجه کنید. نکته جالب این است که توجه افراد بر عیسی بود، اما توجه و تمرکز او بر پدر بود.

دنایی را تصور کنید که شهادت‌ها و داستان‌های مردم درباره عیسی، به سرعت پخش می‌شود. در عصر امروز، مثل این می‌ماند که اخبار او در سراسر رسانه‌های جمعی مثل اینستاگرام، فیسبوک، تیک تاک، یوتوب و غیره فراگیر شود. در چنین شرایطی، عیسی نقل مجلس می‌شد: «معلم جوانی حدوداً سی ساله، با معجزات حیرت‌انگیز غوغا به پا کرده! خدمت او با شفا همراه است و مردم از انواع و اقسام

بیماری‌ها آزاد می‌شوند. اما همه چیز به اینجا ختم نمی‌شود: او اقتداری بی‌نظیر بر دیوها دارد و آنها از او اطاعت کرده، می‌گریزند. او کارهایی انجام می‌دهد که علم قادر به توجیه آن نیست؛ جایی که او هست، آیات، معجزات و شگفتی‌ها اتفاقاتی رایج و روزمره هستند. او هزاران نفر را با پنج نان و دو ماهی سیر کرد. همچنین، پسر بیوه زن را زنده نمود. آیا او همان مسیح موعود است که منتظرش بودیم؟...»

خبرها دربارهٔ عیسی در همه جا پخش شد. مردم می‌خواستند بیایند و از بیماری‌هایشان شفا یابند. هرچقدر خبر کارهای او بیشتر پخش می‌شد، مردم بیشتری نزد او می‌آمدند. امروز، خادمان بسیاری به دنبال این نوع شهرت هستند. به هر روی، آیا این همان احیا و بیداری‌ای نیست که باید منتظرش باشیم؟ شگفت‌انگیز است! همه دربارهٔ شما صحبت می‌کنند؛ همه نزد شما می‌آیند.

آیا می‌دانید که هر چقدر افراد بیشتری نزد شما بیایند، خدمت شما شلوغ‌تر می‌شود؟ نکته اینجاست که هرچقدر افراد بیشتری دربارهٔ شما حرف بزنند و خدمت شما گسترده‌تر گردد، امکان این امر که غرور و خودبینی شما بالاتر برود نیز بیشتر می‌شود.

بیا باید لحظه‌ای به تأثیری که عیسی بر اسرائیل گذاشت، فکر کنیم. او هر جا که پا می‌گذاشت، مردم به دنبال او روانه می‌شدند و مشتاق گوش دادن به سخنان او و تجربهٔ قدرت شفابخش او بودند. هر کسی که با عیسی روبرو می‌شد، تحت تأثیر قرار می‌گرفت؛ تعجبی ندارد که چرا شهرت او تا این حد گسترده شد. این کاری بود که او می‌کرد:

اما عیسی اغلب به جاهای دورافتاده می‌رفت و دعا می‌کرد (لوقا ۵: ۱۶).

شاید برخی از شاگردان از او پرسیدند، «عیسی، کجا می‌روی؟ ببین که جمعیت بسیاری نزد تو آمده‌اند! عجب موفقیتی! آنان به خدمت تو نیاز دارند. دعا را بگذار برای بعد. به هر حال، تو ارادهٔ خدا را انجام می‌دهی. چرا این مردم را ترک می‌کنی؟»

بله، مردم مرتب نزد عیسی می‌آمدند؛ اما او آنجا نبود که خدمت خود را بنا کند، بلکه می‌خواست ارادهٔ پدر را به انجام رساند. شاید بپرسید، «اما مگر این دو یکی نیستند؟ آیا ارادهٔ پدر این نیست که تا جایی که ممکن است انسان‌های بیشتری نجات یابند؟»

فرق خدمت کردن و انجام اراده پدر در این است که **تمرکز شما بر چیست**. اجازه دهید بر این موضوع تأکید کنم. عیسی به جاهای دور افتاده نمی‌رفت که برای خدمت یا آماده کردن پیام دعا کند. هدف او این نبود که مسح بیشتری بخواند یا قدرت خدا را در زندگی خود بیشتر کند. تمرکز او بر احیا، تدارکات یا آیات و معجزات نبود. همچنین، به آن مکان‌ها نمی‌رفت تا احساساتش را به خدا ابراز کند. بلکه، می‌خواست اندکی مکث کند. این تصمیم مهمی است. او از تمام مشغله‌ها و شلوغی‌ها کناره‌گیری می‌کرد و وارد آرامی خدا می‌شد. او می‌رفت تا با پدر باشد و کار او را نظاره کند، و این تجربه‌ای منحصر به فرد و عمیقی بود.

دعا می‌کنم که شما هم مثل من ملاقات با خدا را تجربه کنید. فکر و ذکر عیسی نه خدمت، بلکه پدر بود. به همین خاطر، برای او اولویت داشت که موقتاً از خدمت کناره‌گیری کرده و با پدر وقت بگذراند.

اگر می‌خواهید اراده پدر را انجام دهید، توجه شما باید بر خدا باشد، نه خدمت.

آیا تا به حال به این موضوع فکر کرده‌اید که عیسی چگونه با پدر وقت سپری می‌کرد؟ آیا به این فکر کرده‌اید که او درباره چه چیزهایی دعا می‌کرد؟ دعاها انواع مختلفی دارند، مثل شکرگزاری، شفاعت، تقاضا، تضرع، درخواست، اعلان و غیره. همه اینها، دعا به شمار می‌روند و موقعیت و زمان مخصوص به خود را دارند. اما دعای دیگری هم داریم، به نام مخفیگاه قادر مطلق، که هیچ چیز و هیچ کس دیگری در آن نیست، به جز خودتان و خدا. شما در آنجا کمتر صحبت کرده و بیشتر گوش می‌دهید. همچنین، در حضور خداوند می‌مانید تا با شما سخن بگوید.

جالب است که عیسی شاگردانش را متقاعد یا مجبور نکرد که بیشتر دعا کنند. او چیزهای زیادی درباره دعا تعلیم نداد. بلکه، صرفاً به مکان‌های خلوت می‌رفت تا دعا کند. این سرسپردگی ساده و خالصانه، آنقدر توجه شاگردان را جلب کرده بود که نزد او آمدند و پرسیدند، «روزی عیسی در مکانی دعا می‌کرد. چون فارغ شد، یکی از شاگردانش به او گفت، «ای سرور ما، دعا کردن را به ما بیاموز» (لوقا ۱۱: ۱).

مخفیگاه عیسی

یوحنا ی رسول در فصل ۵ کتابش، به بینش جالبی درباره مخفیگاه عیسی می‌رسد. در آنجا، شاهد اتحاد و رابطه نزدیک پدر و پسر هستیم:

پاسخ عیسی این بود که «پدر من هنوز کار می‌کند، من نیز کار می‌کنم.» از همین رو، یهودیان بیش از پیش درصدد قتل او برآمدند، زیرا نه تنها شَبَّات را می‌شکست، بلکه خدا را نیز پدر خود می‌خواند و خود را با خدا برابر می‌ساخت. پاسخ عیسی چنین بود: «آمین، آمین، به شما می‌گویم که پسر از خود کاری نمی‌تواند کرد مگر کارهایی که می‌بیند پدرش انجام می‌دهد؛ زیرا هر چه پدر می‌کند، پسر نیز می‌کند.» (یوحنا ۵: ۱۷-۱۹)

این آیات، مخفیگاه عیسی، ارتباط و اتحاد او با پدر و سرسپردگی‌اش را نسبت به او آشکار می‌کنند. پسر با کمال میل تسلیم پدر می‌شود. وابستگی و اتکای کامل به خداوند، بالاترین حد آزادی است.

از قضا، اتحاد عیسی با پدر، خشم مردم مذهبی را برمی‌انگیخت. آنان از اینکه او کارهای خدا را انجام می‌داد، خشمگین بودند، زیرا مزاحم اقدامات برنامه‌ریزی شده، سنتها، تشریفات و نقشه‌های آنان بود. دلیل دیگر خشم آنان این بود که عیسی، خدا را پدر خود خطاب می‌کرد. ایشان از اینکه او خود را با خدا برابر می‌دانست، به حد جنون عصبانی می‌شدند. اما این مخالفت‌ها و دشمنی‌ها، صرفاً شهادتی بر رابطه عیسی با پدر بود.

در آیات بالا خواندیم که «پسر از خود کاری نمی‌تواند کرد.» قاعدتاً، او می‌توانست از خود کارهایی را انجام دهد و با این قضیه مشکلی نداشت. مطمئناً می‌توانست کارهای زیادی بکند، مثلاً می‌توانست خدمت خود را در دوازده سالگی شروع کند و معروف شود. اما عبارت از خود کاری نمی‌تواند کرد، نشان‌دهنده اطاعت و سطح تعهد او به پدر بود؛ علاوه بر این، بر بلوغ، رابطه او به عنوان پسر و اتحادش با پدر نیز دلالت داشت.

عیسی قبل از اینکه وارد این جهان شود و کلام، انسان گردد، فرمود، «اینک من می‌آیم تا اراده تو را ای خدا به جای آورم» (عبرانیان ۱۰: ۷). آن لحظه، مهم و سرنوشت‌ساز بود. او نگفت، «می‌دانم که چه کارهایی باید انجام شود»؛ بلکه اعلان کرد، «من می‌آیم تا اراده تو را به جای آورم.» پسر با کمال میل تسلیم پدر می‌شود. به همین خاطر، می‌گوید، «پسر از خود کاری نمی‌تواند کرد.» به این موضوع منطقی فکر کنید: آیا او می‌توانست از خود کاری کند؟

قطعاً بله و این را در باغ جتسیمانی ثابت کرد. وقتی سربازان آمدند تا او را دستگیر کنند، گفت، «اگر می‌خواستم، می‌توانستم بیش از دوازده فوج فرشته را برای کمک به خود فراخوانم و آنها همه چیز را نابود می‌کردند.» اما این کار را نکرد. تفاوت در اینجاست. او نقشه‌های خود را دنبال نمی‌کرد و خدمت خاص خود را بنا نمی‌نمود. بعلاوه، به صلاح‌دید خود عمل نمی‌کرد.

عیسی از اراده پدر اطاعت می‌کرد. او در باغ جتسیمانی دعا کرد که «نه خواست من، بلکه اراده تو انجام شود، بر زمین، چنانکه در آسمان است.» او اراده، تصمیم و زندگی خود را تسلیم پدر کرد.

پولس رسول نیز این الگو را تأیید می‌کند:

پس ای برادران، در پرتو رحمت‌های خدا، از شما استدعا می‌کنم که بدنهای خود را همچون قربانی زنده و مقدس و پسندیده خدا تقدیم کنید که عبادت معقول شما همین است. و دیگر هم‌مشکل این عصر مشوید، بلکه با نو شدن ذهن خود دگرگون شوید. آنگاه قادر به تشخیص اراده خدا خواهید بود؛ اراده نیکو، پسندیده و کامل او. (رومیان ۱۲: ۱-۲)

ما باید یاد بگیریم که خود را تماماً تقدیم پدر کنیم تا وقتی (یا اگر) وارد خدمتی شدیم، اسیر آن نگردیم و خدمت، خدای ما نشود، بلکه گاهی از آن فاصله گرفته و شاهد کار پدر باشیم.

به این موضوع فکر کنید. در حال حاضر توجه شما معطوف به چیست؟ «پسر از خود کاری نمی‌تواند کرد مگر کارهایی که می‌بیند پدرش انجام می‌دهد ... زیرا پدر، پسر را دوست می‌دارد و هرآنچه می‌کند به او می‌نمایاند...» این حقیقت، باید مبنا و اساس مخفیگاه ما باشد. در این صورت، همه چیز در جای درست خود قرار خواهد گرفت. بنابراین، مخفیگاه نوعی دعا نیست، بلکه وضعیت تمرکز، فکر و دل شماست. شما مشتاق این هستید که زمانی را به خدا اختصاص دهید و به حضور او بروید تا او خود را بر شما آشکار کند. او در آنجا با شما سخن خواهد گفت و سفره دل خود را به روی شما خواهد گشود.

امروز عیسی به شما می‌گوید، «من این الگوی مخفیگاه را بر شما عیان و آشکار نمودم؛ زندگی من با پدر نیز بر همین اساس بود. از من یاد بگیرید تا بتوانید به کاری

که من کردم، ادامه دهید و حتی کارهای بزرگتر از من انجام دهید. روحی که در من است، در شما نیز حضور دارد و کمکتان می‌کند که درست مثل من زندگی کنید. شما هم می‌توانید درست مثل من، رابطه‌ای صمیمانه با پدر داشته باشید. صرفاً به اندوختن تعالیمی که به شما دادم، بسنده نکنید، بلکه از من یاد بگیرید. آنگاه قادر خواهید بود کاری را که من شروع کردم، ادامه دهید.»

از این فصل به بعد، مراحل باورنکردنی ورود به مخفیگاه و قدس‌الاقداس را تحت خداوندی خدا آغاز خواهید کرد.



فصل ۵

آن چه بود؟

خوشا به حال فقیرانِ در روح،
زیرا پادشاهی آسمان از آن ایشان است.

متی ۵: ۳

پس از آنکه زندگی ام را تسلیم خدا کردم، با خانم مسن و فوق العاده‌ای آشنا شدم که نزدیک ما زندگی می‌کرد. از روی علاقه، او را مادر بزرگ صدا می‌کردم. او خود را کاملاً وقف خدا کرده بود و به من یاد داد که چگونه دعا کنم، دیوها را اخراج کنم، کلام خدا را اعلان نمایم و صدای روح القدس را بشنوم. اغلب از سر کار به منزل او می‌رفتم و با هم دعا می‌کردیم. تنها چیزی که می‌توانم بگویم این است که او برای خدا اشتیاقی شدید داشت. من واقعاً قدردان مسیحیان مسنی هستم که نسل جوان را قضاوت نمی‌کنند، بلکه برای آنان شفاعت می‌کنند، به کمک و تشویقشان می‌آیند و مهمتر از همه، وعده‌های خدا را بر زندگی خود اعلان می‌کنند. این مادر بزرگ نیز دقیقاً همین کار را می‌کرد؛ او هرگز مرا قضاوت نکرد و حتی وقتی لغزش می‌خوردم

و خطا می‌کردم. او دقیقاً مثل حنای نبیه بود که انجیل لوقا ۲: ۳۶ از او نام برده است. کتاب مقدس می‌گوید که حنا سالخورده بود و معبد را ترک نمی‌کرد، بلکه شب و روز در حال دعا و روزه بود (لوقا ۲: ۳۷). توجه کنید که او نبیه‌ای بود که خدا را با دعا خدمت می‌کرد. چرا زنی که خدا را با دعا خدمت می‌کرد، نبی خوانده شد؟ نبوت کردن در دعا، به معنای پیشگویی آینده نیست؛ هدف آن این نیست که گناهان جوانان را فاش کند یا مردم را از داوری خدا بترساند. نبوت کردن در دعا، یعنی اعلان کلام و اراده خدا در زندگی، آینده، شرایط و موقعیت‌های مردم و این نسل.

دعا و کلام

خدا از طریق این کلام مرا تعلیم داد. در مزمور ۱۰۳: ۱۹-۲۲، نوشته شده است:

خداوند تخت خویش را در آسمان استوار ساخته،

و پادشاهی‌اش بر همه مسلط است.

ای فرشتگان خداوند، او را متبارک خوانید،

ای زورآورانی که کلام او را به جا می‌آورید

و فرمانبردار اوید.

ای جمیع لشکریان او،

و ای خادمان او که اراده‌اش را به جا می‌آورید،

خداوند را متبارک خوانید!

ای همه کارهای خداوند،

او را در هر کجای فرمانروایی‌اش متبارک خوانید!

ای جان من، خداوند را متبارک بخوان!

در این متن از کلام، می‌توانیم ساختار پادشاهی خدا و کارکرد آن را تشخیص دهیم:

نخست اینکه، تخت خداوند برتر و بالاتر از هر چیزی قرار دارد.

دوم اینکه، گرداگرد تختش، فرشتگان قدرتمند او قرار دارند که در قوت و زورآوری نظیر ندارند. همان‌طور که می‌دانیم، فرشتگان انواع و مرتبه‌های مختلفی دارند، اما به این فرشته قدرت داده شده تا کلام خدا را اجرا کند. توجه و تمرکز کامل آنان بر انجام این کار معطوف است. وقتی خادمان خدا (پسران) کلام او را بر زمین

آن چه بود؟

اعلان می‌کنند، لشکریان آسمان که بین آسمان و زمین خدمت می‌کنند، بر طبق نقش و کارکرد خود وارد عمل می‌شوند.

بنابراین، نخست باید کلام خدا بر زمین اعلان شود تا فرشتگان آن را به جا آورند. آن فرشتگان به صدای کلام او گوش می‌دهند. این صدا همان دعا‌هایی است که بر طبق کلام خدا از زبان شفیعان، خادمان و قوم مقدس خدا جاری می‌شود. مهم است بر این نکته تأکید کنیم که ما به‌عنوان نمایندگان خدا بر روی زمین، مسئول هستیم که کلام خدا را با زبانمان اعلان کنیم.

گاهی تصور می‌کنم که فرشتگان بسیاری در آسمان بیکار نشسته‌اند، چون قوم خدا بر روی زمین فقط در مورد مشکلاتشان دعا می‌کنند و از احساسات و شرایط دشوار زندگی‌شان می‌گویند. بسیاری از مردم در احساساتشان غرق می‌شوند تا جایی که فقط برای خالی کردن آنها نزد خدا دعا می‌کنند؛ به عبارت دیگر، حرف می‌زنند و بیهوده‌گویی می‌کنند و بعد سراغ کار و زندگی‌شان می‌روند. لطفاً فکر نکنید که هر چقدر در دعا بیشتر با خدا صحبت کنید، او بیشتر به حرف‌های شما گوش خواهد داد. زیرا نوشته شده:

همچنین، هنگام دعا، عباراتی توخالی تکرار نکنید، آن‌گونه که اقوام بت‌پرست می‌کنند، زیرا می‌پندارند به سبب زیاده گفتن، دعایشان مستجاب می‌شود. (متی ۶: ۷)

گاهی که به دعای افراد گوش می‌دهم، کلمات آنان با چنان فصاحت و زیبایی از زبان‌شان جاری می‌شود که بر دل می‌نشیند و احساسات آدم را تحت تأثیر قرار می‌دهد تا جایی که نزدیک است گریه کنید. برای شنوندگان این‌طور به نظر می‌رسد که خدا به این نوع دعا جواب خواهد داد. اما فرشتگان تحت تأثیر این احساسات زیبا، اشکها و سخنان شیوا قرار نمی‌گیرند. فرشتگان نیرومندی که نزدیک تخت خدا هستند، نه به تدرع‌های ما، بلکه به کلام خدا پاسخ می‌دهند و برای تحقق آن وارد عمل می‌شوند. آنان به کلام خدا که از زبان ما بیرون می‌آید، واکنش نشان می‌دهند.

وقتی دعا می‌کنید، تمرکز را از احساسات خود برداشته و به هویتتان به‌عنوان فرزند خدا معطوف نمایید، جایگاه خود را به‌عنوان پسر یا دختر خدا درک کنید، دست از ناله و شکایت بردارید و آن چیزی را که مکتوب است (کلام و وعده‌های خدا) را اعلان کنید؛ در این صورت، شاهد تغییری شگرف در قلمروی روحانی

خواهید بود و آسمان به حرکت درمی‌آید. اجازه دهید تکرار کنم: فرشتگان به صدای کلام خدا از زبان شما واکنش نشان می‌دهند و از آن اطاعت نموده و آنچه را که مکتوب است، به انجام می‌رسانند.

دعای شفاعتی

شفاعت یکی از قوی‌ترین انواع دعا است. ما این نوع دعا را در سراسر کتاب مقدس مشاهده می‌کنیم. شاید برای شما جالب باشد که ابراهیم، موسی، داوود و سایر انبیا، شفیع بودند. علاوه بر این، خداوند عیسی، برای شاگردانش و تمام کسانی که به او ایمان خواهند آورد، از طریق کلامش شفاعت کرد (ر.ک. یوحنا ۱۷). چرا دعای شفاعتی تا این اندازه مهم است؟ چیزهایی وجود دارد که ما نمی‌توانیم با چشمان جسمانی خود ببینیم، اما در قلمروی روحانی برای ما قابل مشاهده هستند. یکبار خدا قسمتی از کلام را نشانم داد که توضیح می‌دهد به هنگام دعای شفاعتی، در قلمروی روحانی چه اتفاقی می‌افتد. در کتاب ایوب مکالمه‌ای بین خدا و شیطان روایت شده که در آن، شیطان به خداوند می‌گوید:

آیا جز این است که گرد او و اهل خانه و همهٔ اموالش از هر سو حصار کشیده‌ای؟ تو دسترنج او را برکت داده‌ای، و چارپایانش در زمین افزون گشته‌اند. (ایوب ۱: ۱۰)

جالب نیست؟ دشمن چیزی را می‌بیند که ما نمی‌بینیم: گرد او حصار کشیده‌ای. این عبارت به این معناست که در قلمروی روحانی، خدا حصار یا دیواری محافظ در اطراف ما، خانواده، دارایی و اعمال دست ما می‌بیند. شیطان این حصار محافظ را می‌بیند و در برابر آن هیچ قدرتی ندارد.

من شخصاً معتقدم که دعای شفاعتی، گرداگرد زندگی فرد یک حصار می‌کشد و از ورود شیطان به آن ممانعت می‌کند. دشمن با دیدن و تشخیص آن، خلع سلاح می‌شود. می‌خواهم دوباره این نکته را به شما یادآوری کنم که دعای شفاعتی زمانی تأثیر دارد که بر طبق کتاب مقدس و ارادهٔ خدا باشد. وقتی این دیوار دعا را بنا می‌کنیم، فرشتگان خدا از کلامی که اعلان شده اطاعت می‌کنند.

آن چه بود؟

مادر بزرگی در معبد

در کتاب لوقا می خوانیم:

در آنجا نبیه ای می زیست، حَنَّا نام، دختر فَنَوِئیل از قبیله اشیر، که بسیار سالخورده بود. حَنَّا پس از هفت سال زناشویی، شوهرش را از دست داده بود و تا هشتاد و چهار سالگی بیوه مانده بود. او هیچ گاه معبد را ترک نمی کرد، بلکه شبانه روز، باروزه و دعا به عبادت مشغول بود. (لوقا ۲: ۳۶-۳۷)

این زن مبارک، جنگجوی قدرتمند دعا بود و خدمت شفاعت داشت که با عنوان نبوت مشخص شده است. به عبارت دیگر، او پر از روح القدس بود و کلام خدا را در دعاهای خود اعلان می کرد؛ او شبانه روز به همین کار مشغول بود. دعای شفاعتی باید نبوتی باشد. درک این مفهوم بسیار مهم است: نبوت در دعا، یعنی اعلان کلام خدا در زندگی، شرایط و موقعیت های شخص و نسلمان، درست مثل کاری که حنا در طول عمر خود می کرد. او شبانه روز کلام خدا را اعلان می کرد و آسمان ها به دعاهای او که بر طبق کلام خدا بود، پاسخ می داد. من باور دارم که خدا به خاطر وفاداری کامل او به این خدمت، به سالهای زندگی اش افزود و به او اجازه داد تا نجاتش را ببیند که همانا، تولد مسیح موعود بود. این شهادتی قوی بر سرسپردگی و تعهد او بود.

پس مادر بزرگ های عزیز، ما به دعاها و خدمت شفاعت خدا، نزد خدا، نیاز داریم. این خدمت شما قدرت خدا را بر نسل ما جاری می کند! فقط با حمایت شما قادر خواهیم بود اراده خدا را به جا آورده و در اطاعت شما از خدمت و خواندگیتان، جلال او را آشکارا ببینیم. من از کسانی که برای ما دعا می کنند، صمیمانه سپاسگزارم. آمین که خدا به شما توانایی این را بدهد که ثمره این خدمت را ببینید و بچشید و باشد که شاهد جلال و نجات خدا در این نسل باشید!

دعا در روح

یک روز، با مادر بزرگ گفتگو می کردم که او گفت، «اندری، تو باید بیشتر در روح دعا کنی. من تو را از درون بنا می کنم و به تو کمک می کنم که آتش اشتیاق

برای خدا روشن بماند. در آن صورت، روح القدس راحتتر تو را هدایت خواهد کرد. پس زیاد به زبانها دعا کن!

من شروع به این کار کردم. در آن زمان، پیک بودم و بیشتر زمانهای روز در ماشینم به تنهایی رانندگی می‌کردم و در طول مسیر، وقت زیادی برای صحبت به زبانها داشتم. در خانه نیز به روح دعا می‌کردم، اما شغلم این فرصت را به من داده بود که آن را به سطحی بالاتر برسانم.

در طول سالهای خدمتم، انواع مختلف دعا را یاد گرفتم و تمام آنها را به کار بردم. درست نیست بگویم که یکی از دعاها قویتر از بقیه است، اما در مورد دعا به زبانها یک چیز را فهمیدم: دعا به زبانها دری باز به سوی بعدی دیگر است! دعا به روح، سلاح روحانی قدرتمندی است که به قوم خدا عطا شده است. دعا شمارا در مسیر اراده‌ای که خدا برای زندگیتان دارد، هدایت می‌کند. پولس رسول درباره آن می‌گوید:

و روح نیز در ضعف ما به یاری‌مان می‌آید، زیرا نمی‌دانیم چگونه باید دعا کنیم. اما روح با ناله‌هایی بیان‌ناشدنی، برای ما شفاعت می‌کند. و او که کاوشگر دلهاست، فکر روح را می‌داند، زیرا روح مطابق با اراده خدا برای مقدسین شفاعت می‌کند. (رومیان ۸: ۲۶-۲۷)

درک کنید که وقتی در روح دعا می‌کنید، مطابق با اراده کامل و بی‌نقص خدا شفاعت می‌نمایید. روح خدا چنین دعایی را هدایت می‌کند. از این رو، افکار خدا را منتقل می‌کند و آن را هنگام دعا بر شما مکشوف می‌سازد. به همین خاطر مهم است که در حین دعا به زبانها، تمرکز خود را از دست ندهید، ذهنتان را خاموش نکنید و اجازه ندهید حواس و افکار شما از دعا منحرف شود.

به‌عنوان مثال، وقتی به زبانها دعا می‌کنید، خود را کاملاً در آن غرق کنید و سعی کنید حساس باشید و به روح خود گوش بسپارید. به خاطر داشته باشید که روح شما با روح القدس در ارتباط است. روح خدا برای چیزی یا کسی شفاعت نموده و آن را بر شما آشکار می‌کند. من هنگام صحبت به زبانها به لحن و سمت و سوی دعایم توجه می‌کنم و از روح القدس می‌خواهم که به من قدرت درک و فهم بدهد تا بدانم درباره چه چیزی شفاعت می‌کنم. به هر روی، این دعا، زبان خداست و افکار او را منتقل می‌کند؛ بعلاوه، باید آن را بفهمم تا بتوانم با زبان خود دعا کنم و کلام خدا را در آن شرایط خاص اعلان نمایم. پولس رسول می‌گوید، «پس چه باید بکنم؟ به روح دعا خواهم کرد

آن چه بود؟

و به عقل نیز دعا خواهم کرد؛ به روح سرود خواهم خواند و به عقل نیز خواهم خواند» (اول قرن‌تین ۱۴: ۱۵). هر دو به یک اندازه مهم هستند.

وقتی به روح دعا می‌کنم، اجازه نمی‌دهم که ذهن و حواسم پرت شود. بر خدا تمرکز می‌کنم؛ در حضورش غرق می‌شوم و هدایت و رهنمودهای روح را تشخیص داده و آنها را دنبال می‌کنم. من اغلب در روح، چیزهایی را می‌بینم. وقتی روحم برای آینده یا شرایط شفاعت می‌کند، می‌توانم آن را حس کنم. گاهی اوقات چهرهٔ کسی را می‌بینم و می‌فهمم که روح‌القدس دارد برای آنها شفاعت می‌کند. گاهی اوقات، زبان‌های روحانی من عوض می‌شود و وقتی کشور و مردم دیگری را می‌بینم، می‌دانم که دارم برای آنان شفاعت می‌کنم. به همین خاطر، گفتم که دعا در روح، دری باز به سوی بعد متفاوتی است. شاید شما هم این را تجربه کرده باشید.

در عین حال، ممکن است فکر کنید که چرا دارم برای چیزی دعا می‌کنم که هیچ ربطی به من ندارد؟ شیطان یا حتی ذهنتان سعی می‌کند شمارا سرگردان کند و ترغیبتان نماید که برای نیازهای خود دعا کنید؛ مثلاً بگویند، تو به اندازهٔ کافی مشکل داری. چرا وقتت را با دعا برای شخص دیگری هدر دهی؟ چرا برای سایر کشورها یا وضعیت شخص دیگری دعا کنی؟ بر اساس نفس خود قضاوت نکنید و به هدایت روح‌القدس حساس باشید. من باور دارم که اینها لحظاتی خاص با خداست و او به دنبال کسی است که بتواند مطابق با ارادهٔ او شفاعت کند و کلام او را در شرایطی خاص اعلان نماید. از خدا اطاعت کنید و او نیازهای شما را به شکلی مافوق‌طبیعی رفع خواهد کرد. آیا تا به حال شده که در یک جلسهٔ دعا شرکت کنید و به شما فهرستی از نیازها بدهند و همه بخواهند بلافاصله وارد شفاعت شوند؟ راه بهتر و موثرتری برای این کار وجود دارد. اگر وقت کافی صرف کرده و ابتدا با ستایش و شکرگزاری وارد حضور خدا شویم و با او ارتباط برقرار کنیم، او از طریق ما شفاعت کرده و در دعاها هدایت‌مان خواهد کرد؛ آنگاه، شفاعت قدرت خدا را منتقل خواهد کرد و حس نمی‌کنیم که باری بر دوش داریم. بدین شکل، از جلسات دعا لذت می‌بریم حتی اگر در جنگ روحانی باشیم.

خلاصه اینکه، دوست عزیز، وقتی به زبانها دعا می‌کنید، متمرکز و حساس باشید. دعا به زبانها، شفاعتی است در راستای ارادهٔ خدا. علاوه بر این، وقتی به عقل دعا می‌کنیم و کلام خدا را که روح‌القدس در دل ما قرار می‌دهد، اعلان می‌نماییم، با زبان نبوتی ارادهٔ خدا را بیان می‌کنیم.

دعای نبوتی و کلام

مسأله اینجاست که اگر کلام خدا را ندانیم، نمی‌توانیم آن را در دعا به کار ببریم و روح القدس نمی‌تواند کلام خدا را در هنگام نیاز به یاد ما بیاندازد. بنابراین، واقعاً باید کتاب مقدس را بدانیم و آن را به خاطر بسپاریم. خدا اغلب از طریق کلامش با ما سخن می‌گوید. من همیشه این را تجربه کرده‌ام. وقتی دعا می‌کنم، کلام خدا از درونم ظاهر می‌شود و می‌فهمم که روح القدس می‌خواهد آن را اعلان کنم. او می‌داند که من چه چیزی را حفظ کرده‌ام و نیاز نیست وقت صرف کرده و آن را در کتاب مقدس جستجو کنم. هر چقدر زمان بیشتری صرف کلام خدا کنم، دعاهاى من به تدریخ با کلام همسو خواهد شد و بر زندگی و سلوکم با خدا تأثیر خواهد داشت. نکته‌ای که می‌خواهم بر آن تأکید کنم این است که، به خاطر سپردن کلام امری ضروری است. روح القدس از این طریق، مدیر یا مجری این آیات می‌گردد و آنها را در دعاهاى ما مطرح می‌سازد. وقتی در دعا کلام خدا را اعلان می‌کنم، اقتدار و مسح او را حس می‌کنم و می‌فهمم که در قلمروی روحانی چیزهایی در حال تغییر است. صادقانه بگویم، هرگز نشده که بنشینم و بخواهم آیات کتاب مقدس را حفظ کنم. من فقط زمان زیادی صرف خواندن کلام خدا و تعمق بر آن می‌کنم. کلام بخشی از من را شکل می‌دهد، تا جایی که می‌توانم تمام فصل‌ها را بخوانم. هرگز سعی نکردم که آیات کلام را حفظ کنم؛ فقط آنها را بارها و بارها خوانده و بر آن تعمق نموده‌ام. اگر به خاطر سپردن کلام خدا برای شما سخت است، به دنبال راه‌هایی بگردید که در این زمینه به شما کمک کنند. روشی را که برای شما مناسب است، انتخاب کنید. به عنوان مثال، برنامه‌های خاصی در گوشی‌های هوشمند وجود دارند که می‌توانید از آنها استفاده کنید. نکته مهم این است که این کار را انجام دهید و در شناخت خدا رشد کنید.

چرا شبها؟

راستش را بخواهید، من در شناخت خدا خودخواه عمل می‌کنم. مثلاً، اغلب به خدا می‌گویم، «خدایا بقیه مردم را نمی‌دانم، اما من می‌خواهم تو را بیشتر بشناسم. من تشنه تو هستم. به دنبال کسی دیگر نگرد؛ تو مرا داری! خداوند، از من استفاده کن.» من این حرف‌ها را بارها به خودم و خدا زده‌ام.

آن چه بود؟

روزی، هنگام کار، مشغول دعا به زبان‌ها بودم که ناگهان فکری به ذهنم خطور کرد: زنگ ساعت را روی ۳ نصف شب تنظیم کن و بیدار شو تا با خدا وقت سپری کنی. این فکر غیرمنتظره بود؛ بیدار شدن وسط شب، آن هم نه برای دعا یا شفاعت، بلکه فقط بودن در حضور خدا. تصویری نداشتم که چگونه خواهد بود، اما برای آن آماده بودم.

آن شب، در حین تنظیم کردن ساعت، با خود فکر کردم که، «اندری، چه کار می‌کنی؟ تو همیشه دیر وقت به رختخواب می‌روی و صبح زود بیدار می‌شوی تا سر کار بروی. چرا ساعت ۳ بیدار شوی؟ در آن صورت خواب کافی نخواهی داشت. آیا مطمئنی آنچه شنیدی از خدا بود؟ تو صبح و شب و سر کار دعا می‌کنی. چرا بخواهی نیمه شب بیدار شوی تا با خدا باشی؟ با وجود همه این فکریهایی که به ذهنم می‌رسید، باور داشتم که روح القدس این ایده را به من داده، پس به احساسات یا منطق توجهی نکردم و آن را انجام دادم.

هنوز هم شب اول را به یاد دارم. آلام خاموش شد و من با نفسم مبارزه می‌کردم. سرانجام، بیدار شدم و با خدا وقت سپری کردم. از آن به بعد، هر شب، برای هفته‌ها و ماه‌ها به این کار ادامه دادم. در این کار ایستادگی و مداومت نشان دادم. می‌خواستم او را بشناسم. زمان گذشت و تمام هیجانات و احساسات من رفته بود، اما آنچه باقی مانده بود، عزم راسخ و تصمیم قطعی من برای رشد در خدا و بودن با او بود. طولی نکشید که دیگر نیاز به تنظیم ساعت نداشتم، چون بدنم به آن ساعت عادت کرده بود و بدون آن بیدار می‌شدم. برخی شبها هم روح القدس مرا بیدار می‌کرد.

آن زمان، آپارتمان کوچکی را اجاره کرده بودیم که طراحی اتاق نشیمن و آشپزخانه‌اش طرح به صورت باز بود. بین اتاق‌ها تلویزیون قرار داشت و در گوشه آن یک فضای خالی کوچک بود. تلویزیون ما فقط یک شبکه تلویزیونی با تصویر واضح داشت و آن شبکه تی. بی. ان. بود. بقیه کانال‌ها سیگنال خوبی نداشتند. بعضی شبها در آن گوشه می‌نشستم و جلسات بنی هین در این شبکه را تماشا می‌کردم و به همراه او خدا را می‌پرستیدم.

آن شب، به همان کنج، بین آشپزخانه و اتاق نشیمن آمدم. به مدت نیم ساعت زانو زدم و خدا را پرستیدم. در آن سی دقیقه، برای نیازهایم دعا نکردم، فقط پرستش کردم. گفتم، «خدایا ببین! همه خواب هستند اما من نه. من تشنه تو هستم. مرا به

خود نزدیکتر کن. خود را بر من آشکار کن. من عاشق تو هستم. هیچ چیز از تو نمی‌خواهم، فقط اینجا هستم تا با تو باشم...» گاهی اوقات، خدا را می‌پرستیدم و گاهی سکوت می‌کردم و منتظر پاسخ او می‌ماندم. تمام تمرکز و توجه خود را به او معطوف کردم. من هر شب، قبل از اینکه به رختخواب برگردم، این سی دقیقه را این‌طور با خدا سپری می‌کردم. شاید از دید برخی از شما، این کار احمقانه به نظر برسد، اما اشتیاق قلبی و خالصانه من بود.

آن چه بود؟

یک شب، طبق معمول بیدار شدم و به سمت کنج خانه یا مکان مخصوص دعا رفتم، اما ابتدا می‌خواستم به آشپزخانه بروم تا کمی آب بخورم تا خودم را بیدار نگاه دارم. وقتی به آن کنج نزدیک شدم، انگار یک جریان برق فشار قوی به من اصابت کرد. بر روی زمین افتادم و بلافاصله شروع به لرزیدن کردم. در همان حال که روی زمین افتاده بودم، از خود پرسیدم، «آن چه بود؟» یادم رفته بود که کجا می‌خواستم بروم. چنان ترسی مرا فرا گرفت که فوراً شروع به دعا به زبان‌ها کردم. متوجه نشدم که چه اتفاقی افتاد.

سرانجام، وقتی آرام شدم و افکارم سکوت اختیار کرد، صدای خدا را شنیدم که گفت، «پسرم، این همان مکانی است که هر شب منتظرت هستم. لحظه‌ای که تصمیم گرفتی به‌خاطر من ساعت ۳ نصف شب بیدار شوی، فقط برای اینکه با من باشی، من این مکان و زمان را برای خود تقدیس کردم. هر شب در این مکان منتظر تو هستم.»

وای! من متوجه شدم که خدا بیش از من مشتاق حضورمان بوده! فهمیدم که خدا پرمشغله نیست، بلکه این ما هستیم که سر خود را شلوغ کرده‌ایم. در عهدعتیق، قوم منتظر خدا بود، اما در عهدجدید، خدا منتظر ماست. او برای رابطه با انسان پیشقدم شد؛ او ما را محبت کرد، پیش از آنکه ما محبتش کنیم.

من در حضور خدا زانو زده بودم و در حیرت و سکوت بودم که شنیدم، «اگر واقعاً می‌خواهی مرا بشناسی، این زمان را در زندگی‌ات بیشتر کن.»

روز بعد، فقط می‌توانستم در روح دعا نموده و به اتفاق دیشب فکر کنم. «وای! چه توضیحی برای این اتفاق می‌توان داد؟ من عادت داشتم سه ساعت پشت سر هم دعا کنم، اما قبلاً چنین تجربه‌ای نداشتم. چرا خدا به آن دعا بیش از هر چیز دیگری

آن چه بود؟

پاسخ داد؟ آن نیم ساعت چه تفاوتی با بقیه دعاهایم داشت؟ چرا آن سی دقیقه آنقدر قلب خدا را لمس کرده بود؟ شفاعتها، دعا به زبان‌ها یا اعلان‌هایی که در طول روز داشتم، هیچ کدام چنین واکنشی را به دنبال نداشت؛ اما آن نیم ساعت عجب تأثیری داشت! «هرگز آن شب را فراموش نخواهم کرد.

سعی نکنید تجربه شخص دیگری را زندگی کنید

یک سال از ملاقاتم با عیسی می‌گذشت و تجارب روحانی بسیاری کسب کرده بودم. هنوز هم آنها را دارم و خیلی درباره آنها صحبت نمی‌کنم، نه به این خاطر که مهم و خاص نیستند، البته که مهم هستند. اما نمی‌خواهم راجع به آنها صحبت کنم، چون مردم می‌خواهند درباره تجارب دیگران بشنوند، به جای آنکه به رابطه و تجارب شخصی‌شان با خدا تمرکز کنند. شما نمی‌توانید تجربه روحانی من یا بنی هین را در زندگی خود عیناً تکرار کنید؛ مثل این می‌ماند که بخواهید یک شاهکار هنری را کپی برداری کنید. گاهی سعی کردم مثل بنی هین، از خواب بیدار شوم و بگویم، «صبح بخیر روح القدس»، اما برای من نتیجه‌ای نداشت. هیچ اتفاقی نیفتاد. من باید رابطه شخصی خودم را پرورش می‌دادم، نه اینکه بخواهم از کسی تقلید کنم.

دلیل اینکه این لحظات را با شما به اشتراک گذاشتم فقط این بود که اصولی را به شما نشان دهم که خدا برای نزدیک‌تر کردن من به خودش به کار برد. من سعی نمی‌کنم شما را تشویق کنم که از ارتباط من با خدا یا سبک دعایم، تقلید یا الگو برداری کنید. می‌خواهم به شما کمک کنم تا درک کنید که خدا همیشه چیزهای بیشتری دارد؛ همیشه چیزی عمیق‌تر، والاتر و عظیم‌تر از آنچه دیده‌اید و درباره او می‌دانید. وقتی این حقیقت را درک کنیم، اشتیاق و غیرت ما برای خدا شعله‌ور می‌شود. از حقایق و تجاربی که با شما در میان گذاشتم، یاد بگیرید، اما رابطه شخصی خود را با خدا بسازید. رابطه شما با او مانند رابطه هیچ شخص دیگری نیست؛ شما به تجربه خاص خود با او نیاز دارید و این یک سلوک شخصی است.

مخفیگاه

نمی‌توانید تصور کنید که شب بعد با چه احتیاطی به آن کنج نزدیک شدم. تمام تلاش خود را کردم که برای خوردن آب از آن قسمت عبور نکنم و در مورد زانو زدن هم بسیار محتاطانه عمل کردم. اتفاقات آن شب هنوز برایم حیرت‌انگیز است. چرا آن سی دقیقه خدا را تحت تأثیر قرار داده بود؟

۱. اشتیاق

اول از همه، این اشتیاق قلبی و تشنگی من نسبت به خدا بود. می‌خواستم او را بشناسم و به او نزدیک شوم. این تشنگی، این قدرت را به من داد که نیمه‌های شب بیدار شوم. باید به شما یادآوری کنم که در آن زمان، از خدا هیچ درخواستی نکردم، فقط از او خواستم که خود را بر من آشکار کند. صادقانه بگویم، نیازهای بسیاری داشتم، اما به خاطر آنها به خدا نزدیک نشدم. دلیل بیدار شدنم این بود که می‌خواستم رابطه‌ای صمیمانه و نزدیکتری با او داشته باشم و این قلب خدا را لمس کرده بود.

وقتی با خدا وارد رابطه می‌شوید، باید بر روی انضباط کار کنید. بعد از برقراری انضباط روحانی و عمل کردن به آن به طور مستمر، باید از خدا بخواهید تا شما را تشنه و مشتاق گرداند. گرسنگی و تشنگی برای خدا چیزی است که تنها روح القدس می‌تواند در شما قرار دهد. بنابراین، در وهله نخست، وارد این انضباط شوید و در این فرایند، برای تشنگی بجنگید، آن را پرورش دهید و برای آن دعا کنید. بخواهید تا به شما داده شود.

۲. محیط

دوم اینکه، من در محیطی آرام بودم. ناخودآگاه می‌دانستم که شب است. هر کسی و هر چیزی در خواب و خاموشی است. هیچ عاملی برای حواسپرتی وجود ندارد. تمام هیاهوهای اطراف من متوقف شده است. محیط پیرامون من آرام و بی‌صداست. وقتی در طول روز دعا می‌کردم، سر و صدا و عوامل حواسپرتی وجود داشت که تمرکز را پایین می‌آورد. وظایف روزانه، شرایط، نیازها، پیامک‌ها و بسیاری چیزهای دیگر، حواس مرا پرت می‌کرد، به همین خاطر افکارم دائم بین

آن چه بود؟

امور یا موقعیت‌های مختلف در حرکت بود. برعکس، شب تجربه‌ای کاملاً متفاوت به شما می‌دهد؛ در طول شب همه چیز متوقف می‌شود و ذهن در آرامش و استراحت است.

شما را تشویق می‌کنم که از برنامه دعای من عیناً کپی برداری نکنید. عده‌ای ترجیح می‌دهند صبح زود بلند شوند و دعا کنند. اگر شما این‌طور هستید، به همین کار ادامه دهید. با خدا صبحگاهان داشته باشید و بر او تمرکز کنید. شاید عده‌ای با زود بیدار شدن مشکل داشته باشند. اشکالی ندارد. اگر شما جزو این دسته افراد هستید، هر زمان می‌توانید این کار را انجام دهید. برخی از مردم شبها دعا می‌کنند و برخی روزها. مهمترین چیز این است که آن زمان را به خدا اختصاص دهید و مطمئن شوید که زمانی باکیفیت با او داشته‌اید. روی رشد رابطه خود با او کار کنید و مخفیگاه خود را بسازید.

۳. قربانی

با توجه به برنامه شلوغی که داشتم، آن سی دقیقه یک قربانی بزرگ محسوب می‌شد. اما تصمیم گرفتم که به یک هدف مهم، از خواب و آسایشم بزنم و آن بودن با خدا و شناخت صمیمانه او بود. بله، گاهی احساس خستگی می‌کردم. شبها دیر به رختخواب می‌رفتم و زود از خواب بیدار می‌شدم؛ کار تمام وقت داشتم و در خدمت کلیسا فعال بودم؛ یک گروه کوچک را اداره می‌کردم و مسئولیت‌های خانواده را هم بر دوش داشتم. اما خوشحال بودم که این کار را فقط برای او انجام می‌دهم، نه برای جلب توجه مردم. می‌خواستم خدا مرا ببیند و این قربانی را بپذیرد. من خواب ارزشمند خود را برای صرف وقت با خدا قربانی کردم و بدون غرزدن یا شکایت، و با اشتیاقی شدید و عزمی راسخ برای شناخت او، خود را در اختیار او گذاشتم. این همان قربانی‌ای بود که **روح القدس مرا به آن هدایت کرده بود**. من به آن متعهد ماندم. آن تجربه «برق‌گرفتنی»، به حدود یک سال بعد از شروع این کار مربوط می‌شود. پس از این تجربه، چند سال دیگر نیز به این دعاها شبانه ادامه دادم.

۴. توجه

وقتی چیزی برای شما گرانبهاست، تمام توجه شما به سوی آن جلب می‌شود، از جمله، افکار، دل و اشتیاق شما. وقتی برای چیزی بهای زیادی پرداخت کرده‌اید، به دیدی متفاوت به آن نگاه می‌کنید. به همین خاطر، در طول آن سی دقیقه، تمام

توجه من به خدا معطوف بود. تمام قلبم را بر او متمرکز کردم، تا او تمام وجودم را دربرگیرد. می‌خواهم به این نکته تأکید کنم که من فقط برای او آنجا بودم، به همین خاطر، می‌توانستم تمام توجه خود را به او معطوف کنم.

خدایا، چه کار باید بکنم؟

در این فصل، دربارهٔ انواع مختلف دعا صحبت کردیم: دعای شفاعتی، دعا در روح، دعای نبوتی و مخفیگاه. تمام این دعاها به هم مربوط هستند و برای سلوک شما با خدا اهمیت دارند.

من معتقدم که دعا به زبانها باعث شد که من شبها با خدا وقت سپری کنم. روح‌القدس بود که در طول دعا این فکر را به ذهنم آورد و من آن را پذیرفتم. او مداخله کرد تا رابطهٔ مرا با خود عمیق‌تر سازد. او کسی بود که این ایده را به من داد و مرا به آن ترغیب نمود.

روح‌القدس در شما کار می‌کند تا شما را تحت حاکمیت و خداوندی مسیح، به ارادهٔ پدر بازگرداند. بنابراین، زیاد به زبان‌ها دعا کنید و در این حین به زبان‌های خود تمرکز کنید تا درک کنید روح شما دربارهٔ چه چیزی دعا می‌کند. در آن صورت، به عقل نیز دعا خواهید کرد و کلام خدا را اعلان خواهید نمود. به خاطر داشته باشید که مأموریت شما و فرشتگان در هم تنیده شده است. ما باید صدای خدا بر روی زمین باشیم و کلام او را در دعا اعلان کنیم. سپس، فرشتگان نیرومند، کلام اعلان شدهٔ خدا را به اجرا در می‌آورند.

بسیاری از ایمانداران دعا و شفاعت کرده و حضور خدا را تجربه می‌نمایند، اما این عادت را ندارند که فقط برای بودن با او به حضورش آیند. مخفیگاه با اتاق دعا فرق دارد. مخفیگاه به معنای رابطهٔ صمیمانهٔ شما با خداست، جایی که خود را تماماً به عنوان یک قربانی زنده تقدیم او می‌کنید و شرایط (مکان، زمان و فضا) را فراهم می‌سازید. در آنجا، مطمئن می‌شوید که هیچ چیز حواس شما را پرت نخواهد کرد تا بتوانید وارد آرامی و آسایش او شوید، با او ارتباط برقرار کنید و از او بشنوید. من فکر می‌کردم که در او به جایهای بلند رسیده‌ام، اما در او، همیشه چیزی بزرگتر، فراتر، وسیع‌تر، والاتر و عمیق‌تر وجود دارد. روح‌القدس باز مرا هدایت کرد و دوباره گفت، «این زمان را بیشتر کن.»

برای این کار نیاز به درک و فهم داشتم. دوباره در روح دعا کردم و به این گوش

آن چه بود؟

دادم که خدا می‌خواهد مرا به کجا هدایت کند. خدایا، چه کار باید بکنم؟ چطور می‌توانم این زمان را افزایش دهم؟ متوجه نمی‌شوم ... ناگهان، کلام خدا با من سخن گفت. برخی قسمت‌های کتاب مقدس برای من پررنگ شد. متوجه شدم که وقتی خدا موسی را برای خود جدا کرد، او را خواند تا به کوه آید تا با او باشد. در مورد ابراهیم، داوود و ایلیا نیز به همین درک رسیدم. دیدم که عیسی، پطرس، یعقوب و یوحنا نیز به کوه تبدیل هیئت رفتند تا با خدا باشند. در آنجا، چنان تجارب و مکاشفات قدرتمندی داشتند که اگر آن پایین کنار بقیه مانده بودند، هرگز نمی‌توانستند آن را بچشند. یک دقیقه صبر کن! چرا کوه؟

مکثی کردم و پرسیدم، «خدایا، آیا واقعاً از من می‌خواهی...»

صدای خدا را شنیدم که انگار از ازل می‌گفت، «از اردوگاه بیرون برو و به حضور من بر کوه بایست.»



روح القدس، مرا تعلیم ده!

«بازایستید و بدانید که من خدا هستم؛

در میان قومها متعال،

و در جهان متعال هستم.»

مزمور ۴۶: ۱۰

در نوشته‌های انجیل، پطرس، یعقوب و یوحنا همیشه کنار عیسی بودند. شاید متوجه شده باشید که هرجا عیسی بود، این سه شاگرد نیز با او بودند. به‌عنوان مثال، وقتی عیسی به خانه یایروس رفت، پطرس، یعقوب و یوحنا نیز به همراه او رفتند. وقتی عیسی از کوه تبدیل هیئت بالا رفت، پطرس، یعقوب و یوحنا نیز از پی او رفتند و جلال او را دیدند. این سه شاگرد تا جایی که عیسی به ایشان اجازه داده بود، نزدیک او ماندند. همه ما می‌دانیم که عیسی ۱۲ شاگرد را برای خود انتخاب کرد و سپس، ۷۰ شاگرد دیگر را برگزید تا با او باشند و از او تعلیم گیرند (ر.ک. مرقس ۶: ۱۳-۱۴؛ لوقا ۱۰: ۱). با اینکه عیسی شاگردان بسیاری داشت، اما پطرس،

یعقوب و یوحنا از بقیه متمایز بودند؛ اما چرا؟ چه چیزی آنان را تا این حد خاص کرده بود؟ چرا کتاب مقدس به طور خاص از آنان یاد کرده؟ باید خاطرنشان کنیم که آنان از بقیه شاگردان بهتر یا روحانی تر نبودند. آیا عیسی تصمیم گرفت که آنان را نزدیک خود نگاه دارد یا این تصمیم شخصی پطرس، یعقوب و یوحنا بود که کنار او باشند؟

بیاید به عمق ماجرا نگاه کنیم. وقتی عیسی برای دعا به باغ جتسیمانی رفت و در رنج و درد عمیقی بود، پطرس، یعقوب و یوحنا در آن نزدیکی بودند. کتاب مقدس از یهودا، متی یا سایر رسولان نام نمی برد. عیسی از شاگردان پرسید، «به نظر شما من کیستم؟» پطرس اولین نفری بود که به خداوندی عیسی اعتراف کرد. در طول شام آخر، عیسی زمانی را با شاگردانش سپری کرد و یوحنا به سینه او تکیه داد و از او سوالاتی پرسید. عیسی برای خود افراد محبوب و مخصوص نداشت. او هرگز نگفت، «پطرس خیلی باحال است، مگر نه؟ فکر کنم که بهتر است او را همه جا با خود ببرم.» پادشاهی خدا این طور عمل نمی کند. او اگر نگرش و رفتار این افراد را نسبت به خود ندیده بود و شاهد سرسپردگی شان نسبت به خدا نبود، آنان را همراه خود نمی برد. بیاید، این موضوع را از دید کتاب مقدس بررسی کنیم.

در شب دستگیری عیسی و پیش از مصلوب شدنش، موجی از ترس تمام شاگردان را فراگرفت و همگی پراکنده شدند. چه کسی با او ماند و حتی خطر کرده و وارد صحن کاهن اعظم شد؟ بله، جواب پطرس است. چه کسی در پای صلیب، به او وفادار ماند؟ درست است، او یوحنا بود. وقتی عیسی از مردگان برخاست، چه کسانی به سوی قبر او دویدند؟ پطرس و یوحنا. فکر نکنم شاگردان دیگر به سوی قبر او دویده باشند. چرا؟ فیلیپس کجا بود؟ متی چطور؟ اندریاس هم آنجا نبود؟ چه کسی با قلبی مشتاق، از قایق بیرون پرید و به سمت ساحل شنا کرد و آماده بود با عیسی دیدار کند؟ او پطرس بود. سایر شاگردان امنیت قایق را ترجیح دادند. رفتار آنان گویای سرسپردگی و دیدگاهی بود که نسبت به عیسی داشتند.

گاهی افراد از من می پرسند، «چرا این افراد را به عنوان شبان انتخاب کردید؟ چرا این افراد را جزو گروه خود برگزیدید؟ آیا چون دوستان شما هستند؟ آیا دارید پارتی بازی می کنید؟» نه، به هیچ وجه. من خادمان را به این خاطر که بیشتر دوستشان دارم یا شخصاً با آنان آشنایی دارم، وارد گروه خود نمی کنم. ایشان به خاطر سرسپردگی و تعهدشان به خدا در گروه من هستند. آنان خود را وقف من

روح القدس، مرا تعلیم ده!

نکرده‌اند، بلکه وقف خدمت و خودِ خدا کرده‌اند. پیشرفت و ارتقا از جانب خدا حاصل می‌گردد.

وقتی خدا پطرس، یعقوب و یوحنا را انتخاب کرد تا بالاتر آمده و از طریق عیسی، مکاشفه‌ای عظیم‌تری را در مورد او تجربه کنند، در این زمینه تبعیض قائل نشد. سرسپردگی آنان به ایشان بیش از سایر شاگردان بود و این حقیقت، در تمام حیطه‌های زندگی‌شان آشکار بود.

توجه کنید که همه شاگردان در خدمت مشارکت فعالی داشتند؛ آنان شفا می‌دادند، دیوها را اخراج می‌کردند و وعظ می‌نمودند؛ اما موفقیت در خدمت و معجزات، تعیین کننده میزان صمیمیت و نزدیکی شما به عیسی نیست. خیلی وقتها به من می‌گویند، «خدا تو را بیشتر دوست دارد. به همین خاطر به او نزدیک هستی.» مطمئناً این‌طور نیست! خدا، خدمت و دعوت شما، تعیین کننده نزدیکی و صمیمی بودن شما با او نیست. این صمیمیت کاملاً بر مبنای تصمیم و تعهدتان به اوست. تنها کاری که می‌توانم بکنم این است که با تسلیم نمودن تمام وجودم به او و کنار گذاشتن هر مانعی برای بودن در حضور خداوند، تصمیم بگیرم که چقدر به خدا نزدیک باشم.

همه ما به عنوان شاگردان خوانده شده‌ایم تا با عیسی باشیم و از او یاد بگیریم تا بتوانیم به شباهت او برآییم. اما میزان سرسپردگی، عمق یادگیری و صمیمیتی که با عیسی تجربه می‌کنیم، نه به او، بلکه به ما بستگی دارد.

برای زمان خود ارزش قائل شوید

اندکی مکث کنید و به زندگی خود فکر کنید. چه چیزی مانع این می‌شود که نزدیک خدا باشید؟ در مخفیگاه خود، چقدر با او وقت سپری می‌کنید؟ اکثر افراد، نیم ساعت و برخی یک یا حتی دو ساعت با او وقت سپری می‌کنند، اما از این حد فراتر نمی‌روند. چه چیزی مانع این می‌شود که وقت بیشتری را با خدا سپری کنید؟ چه عاملی شما را از شنیدن صدای روح القدس بازمی‌دارد؟ من متوجه هستم که همه ما مسئولیت‌هایی داریم که نمی‌توانیم آنها را نادیده بگیریم. من سعی نمی‌کنم شما را به یک کار افراطی سوق دهم. فقط از شما می‌پرسم، «آیا برای وقت خود ارزش قائل هستید؟»

یکبار خانم جوانی برای من نوشت:

«درود شبان اندری. من چه باید بکنم؟ وقتی به تعالیم شما دربارهٔ نزدیکی و صمیمیت با خدا گوش می‌دهم، واقعاً از درون می‌شکنم. می‌خواهم خودم را وقف خداوند کنم و با او وقت سپری کنم، اما فرزندان کوچک دارم. من برای خود وقت شخصی ندارم. خیلی پرمشغله هستم. تمام تلاشم را می‌کنم تا زمانی را هر چقدر کم، به خدا اختصاص دهم. اما هر شب، بعد از اینکه بچه‌ها را خواباندم، خانه را تمیز کردم، و آماده‌سازی‌های روز بعد را کردم، فقط پانزده دقیقه وقت دارم. خودم را در اتاقی محبوس کرده و گریه می‌کنم، چون فقط پانزده دقیقه وقت برای او دارم. اما می‌خواهم به او نزدیک باشم، او را بشناسم و صدایش را بشنوم.»

وقتی پیام او را می‌خواندم، صدای روح‌القدس را در قلبم شنیدم که گفت، به او بگو نمی‌تواند تصور کند که همان پانزده دقیقه چقدر برای من ارزشمند است. من همیشه منتظر آن زمان می‌مانم. به او بگو ادامه دهد و دلسرد نشود. این زمان برای من ارزشمند است. من فرصت‌های او را بیشتر می‌کنم و او را پیشرفت خواهم داد.

برخی از مردم زمان دارند، اما برای آن ارزش قائل نیستند؛ عده‌ای هم غمگین هستند چون برای خدا یک ربع بیشتر وقت ندارند. بله، شاید فقط پانزده دقیقه باشد، اما این مادر مذهب صمیمیت با خدا را برپاداشته است. فداکاری او همچون عطری خوشبو به حضور خداوند می‌رسد. عیسی از چنین قربانی‌هایی بسیار خشنود است و از آن به نیکی یاد کرد، به‌عنوان مثال در مورد بیوه زن و دو سکه هدیه‌اش گفت، «براستی به شما می‌گویم، این بیوه‌زن فقیر از همهٔ آنان بیشتر داد...» به من اعتماد کنید، این قضیه فقط در مورد امور مالی صدق نمی‌کند، بلکه در مورد زمان نیز صادق است. زمان دارایی ارزشمندی است که باید به درستی از آن استفاده کرده و آن را وقف خدا نماییم. این بیوه زن تمام دارایی خود را داد. در مورد او نوشته شده:

عیسی گفت: «براستی به شما می‌گویم، این بیوه‌زن فقیر از همهٔ آنان بیشتر داد. زیرا آنان جملگی از فزونی دارایی خویش دادند، اما این زن در تنگدستی خود، تمامی روزی خویش را داد.» (لوقا ۲۱: ۳-۴)

می‌خواهم افرادی را که در شرایط مشابه قرار دارند، تشویق کنم و بگویم که خدا قربانی شما را می‌بیند. وقتی هر روز در مخفیگاه حاضر می‌شوید، خدا و قدرتش

روح القدس، مرا تعلیم ده!

را در زندگیتان محدود به آن پانزده دقیقه ندانید. نتیجه این قربانی را خواهید دید. شما در حال بنای یک مذهب هستید. به کارتان ادامه دهید تا نتیجه آن را ببینید. خدا برای هر یک از ما زمان و مکانی را مشخص کرده تا او را بجویم و بیابیم (ر.ک. اعمال ۱۷: ۲۶-۲۷). برای زمان خود ارزش قائل باشید. اولویت‌ها و ارزش‌های خود را تعیین کنید. سپس، از زمانتان به درستی استفاده کنید و مذهب صمیمیت با خدا را بنا کنید.

از اردوگاه بیرون آیید

یک نکته مهمی که همیشه باید به خاطر داشته باشید، این است که مخفیگاه جایی نیست که بخواهید در آن شفاعت کنید یا چیزی بخواهید، هرچند خدا ممکن است شما را به شفاعت سوق دهد. مخفیگاه جایی نیست که بخواهید در آن موعظه‌ای آماده کنید، هرچند خدا می‌تواند به شما پیامی بدهد و از شما بخواهد که آن را به کلیسا انتقال دهید. بنابراین، هدف شما از آمدن به مخفیگاه، دریافت چیز خاصی نیست، بلکه فقط برای او می‌آیید، تا او را مشتاقانه بشناسید و با او باشید. همین و بس! وقتی در مخفیگاه هستم، خدا به گونه‌ای می‌آید که بدن من نسبت به او واکنش نشان می‌دهد و او را حس می‌کند. انگار یک ابر آسمانی آن مکان را پر می‌کند و مرا کاملاً دربرمی‌گیرد. اگر حضور خدا را در دعا تجربه کردید، سعی کنید در آن بمانید؛ از آن لحظات به سادگی عبور نکنید طوری که انگار به هدفتان رسیده‌اید. به محض اینکه حضورش را احساس کردید، آن فضا را ترک نکنید. کمی بیشتر در آن فضا بمانید. به خاطر داشته باشید که شما فقط به خاطر وجود او در مخفیگاه هستید نه برای اینکه حضورش را حس کنید. منظور مرا اشتباه برداشت نکنید. من از تجربه نمودن خدا و حس کردن مسح پربرکت او لذت می‌برم، اما این چیزی نیست که بخواهم دنبال آن باشم. هدف من، خود خداست، شخص او و آنچه به من خواهد گفت. به همین خاطر، از شما می‌خواهم که به محض تجربه حضور او، آنجا را ترک نکنید. به او اجازه دهید تا شما را تعلیم دهد و در شناخت خویش رشد دهد.

در حال مطالعه کلام بودم که ناگهان فهمیدم، کسانی که به خدا نزدیک بودند، فقط مخفیگاه یا رازگاهان را اجرا نکردند، بلکه، تنهایی و خلوت کردن با خدا را نیز تمرین نمودند. منظور من چیست؟ اینکه آنان با هدفی مصمم، تمام مشغله‌های

خود را کنار گذاشتند و آگاهانه با او وقت سپری کردند تا او را بشناسند. عیسی با پدر رازگهان داشت، اما این کار را به عادت خلوت کردن با او تبدیل نمود. کتاب مقدس به ما می‌گوید که او اغلب به مکان‌های دورافتاده یا بیابان می‌رفت و در موقعیتی، چهل روز را با خدا در تنهایی سپری کرد.

یک روز با سوالی روبرو شدم که لرزه به تنم انداخت: «اندری، چه چیزی مانع نزدیک شدن خدا به تو می‌شود؟» شروع کردم به بررسی و کندوکاو در زندگی‌ام. از خودم پرسیدم، آیا زمانی بوده که خدا بخواهد با من صحبت کند، اما من در دسترس نبودم و مشغله‌ها، خدمت و سایر چیزها مانع این کار شده؟ چه چیزهایی در زندگی من هست که مرا از رابطه‌ای صمیمانه با خدا بازمی‌دارد؟ در هر صورت، خدا می‌خواهد که خودم را تماماً وقف او کنم، نه وقف خدمت یا کلیسا؛ زیرا اگر وقف او شوم، می‌تواند از طریق من خدمت کند. آیا آنقدر سرگرم خدمت شده‌ام که نمی‌توانم بنشینم و با خدا باشم؟ این افکار مرا از ترس خدا لبریز کرد و پاسخ دادم: «خدایا، من در اختیار تو هستم و آماده‌ام بها پرداخته و برنامه‌ی زمانی خود را بر این اساس تنظیم کنم. من زمان و فرصت‌هایی خواهم یافت تا هیچ چیز نتواند بین من و تو قرار گیرد. می‌خواهم در این مسیر رشد کنم.»

وقتی آن شب حضور خدا همچون برق مرا گرفت، خدا مرا خواند تا به عمق‌های او بروم و زمان رازگهانم را با او بیشتر کنم. متوجه شدم که باید قدم‌های عملی بردارم و بلافاصله شروع کنم و منتظر نمانم. به هر حال، خدا منتظر من بود. احساس کردم که باید به کوه‌ها رفته و با خدا تنها باشم. چرا؟ خب، خانواده برای من بسیار عزیز است، اما با وجود عوامل حواس‌پرتی، نمی‌توانستم این کار را در خانه انجام دهم. باید شهر را ترک می‌کردم، خود را از چیزهای معمول جدا می‌کردم و به کوه می‌رفتم تا با خدا باشم.

شاید عده‌ای بگویند که لازم نیست که به آنجا بروی، چون می‌توانی در همه جا با خدا وقت سپری کنی، حتی در خانه‌ات. البته که همین‌طور است؛ اما عیسی به دلیلی به مکان‌های دورافتاده می‌رفت. این قضیه در مورد داوود پادشاه هم صادق است، او به کوه زیتون می‌رفت تا خدا را در آنجا بپرستد. موسی نیز خیمه‌ی اجتماع را در اردوگاه برپا کرد و اغلب برای دعا و مشارکت با خدا به آنجا می‌رفت. حتماً دلیلی دارد که همه‌ی کسانی که خدا را می‌جستند، به آنجا می‌رفتند. تشنگی ایشان نسبت به

روح القدس، مرا تعلیم ده!

خدا، ایشان را به آنجا می‌کشانند. این تشنگی، ایشان را از اردوگاه بیرون می‌آورد، در حالی که بقیهٔ مردم سرگرم مشغله‌های زندگی بودند.

جالب است که همهٔ مردم برای پرستش به خیمه نمی‌رفتند، بلکه فقط کسانی به آنجا می‌رفتند که می‌خواستند با خداوند باشند. بقیه انتخاب می‌کردند که در اردوگاه بمانند و در آنجا دعا کند. ایشان به همین قانع بودند و در همان شرایطی که بودند، نزد خدا دعا می‌کردند. بعلاوه، احساس نیاز نمی‌کردند که وجودشان را تقدیم خداوند کنند.

اگر هنوز هم فکر می‌کنید خلوت‌گزینی با خدا در جایی دورافتاده، ایدهٔ عجیبی است، پس اجازه دهید به شما اطمینان دهم که در بسیاری از آیات کتاب مقدس بر این کار تأکید شده است. برخی از شما از این آیات نقل قول می‌کنید، بدون اینکه بدانید چگونه باید آنها را به کار ببرید. مزمور ۴۶ می‌گوید:

«بازایستید و بدانید که من خدا هستم.» (مزمور ۴۶: ۱۰)

برای شناخت خداوند، باید در حضور او بازایستیم.

اولین تجربهٔ من با خدا در کوهستان

من برای عمیق‌تر کردن ارتباط با خدا اشتیاق داشتم و سر از پا نمی‌شناختم؛ به همین خاطر، تصمیم گرفتم به کوهستان بروم و نیم ساعت رازگهان خود را به سه روز افزایش دادم. اتاق جمع و جور و دنجی را در یک هتل کوهستانی پیدا کردم. گیتار و کتاب مقدس را با خود بردم و منتظر ملاقات با خدا شدم؛ نمی‌دانستم که قرار است آنجا «بمیرم!» بلکه درست خواندید. من مرگ نفسم را تجربه کردم. من انسان اجتماعی‌ای هستم و با بودن در میان مردم شکوفا می‌شوم. از اینکه کنار مردم باشم و خدمت کنم، گروهان را تشکیل دهم، برنامه‌ها را تنظیم کنم و غیره، لذت می‌برم. من پویایی و در حرکت بودن را دوست دارم. اما ناگهان، به مدت سه روز در آنجا تنها شدم.

کاملاً متوجه این نبودم که قرار است این سه روز را چه کار کنم یا خلوت کردن با خدا چگونه به نظر می‌رسد. وارد اتاق هتل شدم و در را بستم. در آنجا با خدا تنها بودم. اما چه کار باید می‌کردم؟ خب، با یک دعا شروع کردم. یک ساعت گذشت.

بعد از آن چه کار کردم؟ کتاب مقدس خواندم. یک ساعت دیگر سپری شد. بعدش چه شد؟ پرستش کردم و یک ساعت هم به همین منوال گذشت؛ خسته شده بودم و گیتارم را کنار گذاشتم، روی مبل نشستم و با خود فکر کردم، «محض رضای خدا! فقط سه ساعت گذشته و قرار است سه روز اینجا باشم. می‌خواهم چه کار کنم؟» کمی بیشتر دعا کردم. سی دقیقه دیگر گذشت و بعد شروع به خواندن کلام کردم. خب بعدش؟!

گیج شده بودم. این مکث و توقف ناگهانی، بیش از حد انتظارم مرا مضطرب کرده بود. سکوت حوصله‌ام را سر برده بود و باعث شد که با خود واقعی‌ام روبرو شوم. آنجا بود که متوجه شدم به دنیای دیدنی دلبسته هستم. در این وقفه و تعمق، به وضعیت درونی‌ام پی بردم. همه چیز مشخص شد، از جمله احساسات، هیجانات، اشتیاق، برنامه‌ها، خستگی و نگرانی‌هایم. من هرگز در حالت استراحت و آرامش نبودم. به نظر می‌رسید که همه چیز بر دوش من سنگینی کرده و با من صحبت می‌نمود، به جز خدا.

اما قرار نبود به این آسانی تسلیم شوم. به خودم گفتم که باید در این زمینه مصر و مصمم باشم. اگر کاری را شروع کرده‌ام، باید آن را تمام کنم. با این طرز فکر، عهدجدید را باز کردم و در تعلیم آن غرق شدم. کاملاً مصمم بودم که مکاشفه بزرگی را از آن کسب کنم. اما هرچقدر بیشتر می‌خواندم، فقط اشاراتی که به خوراک شده بود، توجهم را جلب می‌کرد. عیسی نان‌ها و ماهی‌ها را برکت داد و آنها را کثیر ساخت؛ روایت بزرگ و باشکوهی است و من هم عاشق ماهی هستم. شاگردان خوشه‌های گندم را برداشتند و خوردند. این فصل فقط اشتهای مرا زیاد کرده بود و توجهم از خدا دور شده و به قار و قور شکم جلب شده بود. بشدت خسته بودم. معلوم شد، خود را نمی‌شناختم. نفهمیدم که بدن، احساسات و عواطفم آنقدر بر زندگی‌ام کنترل دارند که نمی‌توانم آنها را آرام کنم تا صدای خدا را بشنوم. انگار همه چیز جز خدا با من سخن می‌گفت.

تا شب دوام نیاوردم. می‌دانید چه شد؟ به محض تاریک شدن هوا، خوابیدم. من معمولاً شبها دیر می‌خوابم، اما آن روز سردرگم شده بودم و نمی‌دانستم چه کار کنم، به همین خاطر، ساعت ۹ یا ۱۰ بود که تصمیم گرفتم بخوابم.

صبح زود بیدار شدم و با خود فکر کردم، «نه، اندری، کمی بیشتر بخواب. تو هیچ وقت آنقدر زود بیدار نمی‌شوی.» پس به غریزه‌ام گوش دادم و تا ده صبح

روح القدس، مرا تعلیم ده!

خوابیدم. خوابم تکمیل شده بود و لحظه‌ای حس خوبی داشتم و بعد، وجدانم مرا محکوم کرد: «آیا اینجا آمده‌ای که بخوابی؟» تصور نمی‌کردم که خدا می‌خواست به من اجازه استراحت دهد. بدن ما نیاز به استراحت و آرامش دارد. وقتی استراحت و خواب کافی دارید، ذهنتان بهتر کار می‌کند و دعا کردن و خواندن کتاب مقدس برای شما آسانتر می‌شود. بدن شما باید قبل از جان و روحتان آرامی یابد. بنابراین، برای شنیدن صدای خدا، لازم است که بدن و روحتان در هماهنگی باشد.

برای اینکه تمرکز را بدست آوردم، یک فنجان قهوه دم کردم و شروع به پرستش کردم. دور اتاق قدم زدم، دعا کردم و از منظره کوه‌ها به وجد درآمدم. اما صدای خدا را نشنیدم. صادقانه بگویم، تمام این مدت از این بابت ناامید شده بودم. تیک تیک ساعت، منظره تماشایی، چیدمان اتاق و برنامه‌ها و پروژه‌های آینده، حواس مرا پرت کرده بود.

در طول آن سه روز، علایم «عقب‌نشینی» در من ظاهر شده بود، زیرا تمام جنب‌وجوش‌ها و بطالت زندگی‌ام متوقف شده بود. آیا تا به حال برایتان اتفاق افتاده که در مکان دعا باشید اما فکرتان جای دیگری باشد؟ یا شاید به کلیسا رفته‌اید تا کلام خدا را بشنوید، اما فکرتان مشغول کارتان بوده است؛ یا زمانی را برای بودن با خدا اختصاص می‌دهید، اما حواستان به خانواده، خدمت، شرایط زندگی، نگرانی‌ها یا چیزهای دیگری پرت می‌شود و انگار که هر چیزی شما را از تمرکز بازمی‌دارد.

به هر حال، نتیجه گرفتم که باید برای تک تک ساعت‌هایی که آنجا هستم، برنامه‌ریزی کنم. یک ساعت را به دعا، یک ساعت را به خواندن، یک ساعت را به پرستش و یک ساعت را به استراحت اختصاص دادم. سپس، این مراحل را از ابتدا تکرار کردم. برنامه من بر اساس ساعت تنظیم شده بود. غروب روز دوم بود که افکار زیادی به ذهنم فشار آورد: «بدو! از اینجا بیرون برو و دست از عذاب دادن خود بکش. چرا با این کار وقتت را تلف می‌کنی؟ در اینجا هیچ ملاقاتی نداشتی. این کار درخور شخصیت تو نیست...» این افکار مرا تحت فشار قرار داده بود، اما تصمیم گرفتم به جای تکیه کردن به احساساتم، متعهد بمانم. آن شب هم زود خوابیدم.

روز سوم هم مثل دو روز قبل بدون هیچ اتفاق خاصی سپری شد. اما شبی که قرار بود برگردم، ناگهان احساس کردم ذهنم باز و آرام شده، اتفاقی که هرگز تجربه‌اش نکرده بودم. این حس سبکی در جسم، جان و افکار من رخنه کرده بود.

خواندن کتاب مقدس دیگر سخت نبود و کلام خدا به راحتی بر دلم می‌نشست. فصل به فصل آن را با شیفتگی و اشتیاق می‌خواندم.

با خوشحالی به خانه برگشتم. موفق شدم! سه روز را با خدا سپری کردم. به جز آن هیچ اتفاقی نیفتاد، حداقل هیچ اتفاق مافوق‌طبیعی رخ نداد و هیچ فرشته‌ای را ندیدم. بله، کتاب مقدس را خواندم و از آن پر شدم. همین! به خانه برگشتم و می‌دانید متوجه چه چیزی شدم؟ تغییر کرده بودم. به اطرافم نگاه کردم و گفتم، «همه چیز چقدر سریع است. چرا همه عجله دارند؟ چرا همه مضطرب هستند؟» احساس متفاوتی داشتم. آرام و آسوده بودم و می‌توانم این حس را الهی توصیف کنم. حتی متوجه شدم که واکنش‌هایم متفاوت شده است. این شروع یک سفر عالی بود.

اما آن سفر برایم تجربه‌ی سختی بود. درک نمی‌کردم که چرا خدا مرا به خلوت با خود دعوت کرده یا می‌خواهد چه کاری را در من به انجام رساند. دیگر نمی‌خواستم این کار را تکرار کنم و به مدت سه روز آنجا تنها باشم. این کار بسیار سخت بود و برای من بهای زیادی داشت. به هر حال، صدای خدا را از درونم می‌شنیدم که می‌گفت، «به این راه ادامه بده. توقف نکن. من تو را برای خودم جدا کرده‌ام.»

«اما خدایا، هیچ اتفاقی در آن سفر نیفتاد...»

هفت روز سکوت

پس از آنکه بنی‌اسرائیل از دریای سرخ عبور کردند، خدا از موسی خواست که به بالای کوه برود (ر.ک. خروج ۲۴: ۱۲). وقتی موسی به بالای کوه رفت، خدا تا روز هفتم با او سخن نگفت. آیا برای شما این سوال پیش نیامده که چرا؟

تصور کنید که موسی بالای کوه منتظر خداست. او به احتمال زیاد درک نمی‌کرد که چرا هیچ اتفاقی نمی‌افتد، چرا آنجا نشسته، چرا منتظر است و مهمتر از همه، چرا خدا چیزی نمی‌گوید. من مطمئن هستم که خدا همان روز اول آماده‌ی صحبت با موسی بود، اما موسی در وضعیتی بود که نمی‌توانست صدای خدا را به‌درستی بشنود و پیام او را دریافت کند. می‌پرسید، منظورم چیست؟ درباره‌ی آن فکر کنید: موسی بنی‌اسرائیل را که بالغ بر یک میلیون نفر بودند، از مصر بیرون برد. این پیروزی بسیار عظیم بود و در عین حال مسئولیت بزرگی بر دوش موسی نهاد. خدمت او بسیار گسترده بود. او باید یک قوم را با تمام متعلقات، مشکلات، بحث‌ها، شرایط، انتخاب‌ها و بلا تکلیفی‌هایشان هدایت می‌کرد. موسی باید به تمام این امور

روح القدس، مرا تعلیم ده!

رسیدگی می‌کرد. مسئولیت‌ها و خدمت او به مردم، ذهنش را تحت فشار شدیدی قرار داده بود. خدا دید که این خدمت، ظرفیت ذهنی او را اشباع کرده و نمی‌تواند در اردوگاه صدای خدا را بشنود یا فرمان‌ها و نقشه‌های او را به‌درستی دریافت کند. بله، موسی نیاز داشت که خدا او را در خدمت و دعوتش کامیاب سازد، اما خدا هم می‌خواست که نقشه و اراده‌اش را بیشتر بر او نمایان سازد. او موسی را از تمام مشغله‌ها جدا کرد و وی را به کوه فراخواند. کوه سینا در آتش و رعد بود - خدا آن مکان را برای خود وقف کرده بود.

موسی روی کوه برای خدا انتظار می‌کشید و خدا نیز منتظر او بود. منظور من از «انتظار» چیست؟ خب آیا تا به حال با شخصی مضطرب صحبت کرده‌اید؟ شما با او ملاقات می‌کنید و او فقط حرف می‌زند. سعی می‌کنید چیزی بگویید اما انگار صدای شما را نمی‌شنود. این فرد باید صحبت خود را تمام کند، آرام باشد و خوب گوش دهد. عیسی گفت، «کسانی که گوش دارند، بشنوند.» این یعنی شما گوش دارید اما نمی‌توانید آنچه را می‌شنوید درک کنید. اگر دست از صحبت بردارید، اما صدای درونتان را خاموش نکنید، نمی‌توانید درست بشنوید.

بنابراین، این موسی نبود که هفت روز منتظر شنیدن صدای خدا شد، بلکه خدا بود که منتظر شد او آرام بگیرد. خدا نمی‌خواست با احساسات، خستگی، هیجانات یا عقاید موسی سخن بگوید، بلکه منتظر بود که او آرام شده و به آسایش او داخل شود تا بتواند با خود او سخن بگوید. هفت روز گذشت. به نظر من، موسی تا آن زمان استراحت کرده بود و دیگر به قوم، نیازها، خدمت یا زندگی شخصی‌اش فکر نمی‌کرد. همه این افکار از ذهن او دور شده بود. آیا می‌دانید وقتی او آرام شد، چه اتفاقی افتاد؟ موضع خود را در برابر خدا مشخص کرد:

بر دیدبانگاه خود می‌ایستم و بر حصار قرار می‌گیرم؛
خواهم نگریم تا ببینم به من چه خواهد گفت،
و برای شکایتم چه پاسخی خواهم یافت. (حقوق ۲: ۱)

خدا منتظر شد تا موسی آماده دریافت پیام شود. او منتظر شد چون می‌خواست چیزی به موسی بدهد که فقط به او و خدمتش محدود نمی‌شد، بلکه نقشه‌ای بود که خدا برای نسل‌های بسیار داشت.

دوباره به آنجا رفتم

ماه بعد، دوباره به مدت سه روز به کوهستان رفتم. در آن زمان، درکی نداشتم از اینکه خدا می‌خواهد مرا به آرامی خود وارد کند. این بار، برای وقت سپری کردن با خدا، روش متفاوتی را امتحان کردم. فایل‌های صوتی موعظه و پرستش، گیتار و کتاب‌مقدس را با خود آوردم. روزه گرفتم، کلام خواندم، در سکوت نشستم و این کارها را تکرار کردم. یاد گرفتم احساسات و هیجانات خود را کنترل و آرام کنم و خودم را غرق در آرامش او کنم. یاد گرفتم که حضور او را تجربه کنم و توجه کامل خود را به خدا بدهم.

با وجود برنامه‌های شلوغ و مشکلات مالی، هر ماه سه روز را به خدا اختصاص دادم. صادقانه بگویم، خیلی وقت‌ها هیچ تجربه‌ی مافوق‌طبیعی نداشتم؛ اما وقتی به خانه برگشتم، متوجه تغییری در وضعیت درونی خود شدم. طولی نکشید که یاد گرفتم که در این وضعیت آرامش زندگی کنم و در حضور خدا باشم. این یک فرایند تدریجی بود. کمی بعد، یاد گرفتم که به جای توجه به ساعت، پنجره و کوه‌ها، بر خدا تمرکز کنم. از آن به بعد، می‌توانستم در بین مردم به هیچ چیزی جز خدا تمرکز نکنم. توجه من به او و آنچه می‌خواست به من بگوید، معطوف بود. می‌توانستم در یک کافه شلوغ یا آرامش طبیعت بنشینم و آنقدر در کلام خدا غرق شوم که دنیای پیرامونم را فراموش کنم. در این سفرها یاد گرفتم که تمام توجه خود را به خدا، شنیدن صدایش و خیره شدن به جلالش معطوف کنم.

چه کسی این را به تو گفت؟

سپس، روح‌القدس این سوال‌ها را از من پرسید:

اندری، چه کسی این را به تو گفت؟

چه کسی به تو گفت که رازگهان با خدا باید این شکلی باشد؟

چه کسی به تو گفت که جلسات کلیسا باید به شکل خاصی برگزار شود؟

چه کسی به تو گفت که پرستش خدا باید به این شکل خاص باشد؟

چه کسی به تو گفت که کلیسا جای سرودها و آلات موسیقی خاصی است؟

چه کسی به تو گفت که کلیسا باید به این شکل خاص عمل کند؟

اگر قرار بود در جزیره‌ای دورافتاده زندگی کنی که هیچ مسیحی‌ای آنجا نیست،

روح القدس، مرا تعلیم ده!

چه کار می‌کردی؟ اگر ناگهان کتاب مقدس به دستت می‌رسید و به عیسی ایمان می‌آوردی. در این صورت، مسیحیت تو چگونه به نظر می‌رسید؟
من به روش‌ها الگوهای خدمت، ساختمان کلیسا، اقسام پرستش و تمام کارهایی که مرا شکل داده بود، فکر کردم. به ماهیت اعمالم شک کردم: چرا این کارها را دقیقاً به این شخص خاص انجام می‌دهیم؟ اگر هیچ کس به ما تعلیم نمی‌داد و فقط بر خدا و کلامش تکیه می‌کردیم و تجارب یا نظرات مردم در کار نبود، مسیحیت ما چگونه به نظر می‌رسید؟ زمان‌بندی جلسات کلیسا چگونه می‌شد؟ کلیسا چگونه به نظر می‌رسید؟ اگر الگوها و تجارب نسل‌های گذشته نبود و قالب‌هایی که امروزه ما را پیش می‌برد، وجود نداشت (انگار که حقیقت است)، چه سبک و سیاقی به وجود می‌آوردیم؟
من گفتم:

«خدایا من تسلیمم. نمی‌دانم که این روش‌ها، الگوها و کلیشه‌ها را از کجا آورده‌ام. به من تعلیم بده. هر آنچه در من ریشه کرده و از تو نیست، بردار. راحت را به من نشان بده.»

خدا گفت:

«آماده‌ای؟ آماده‌ای که تو را تعلیم دهم؟»

اینجا بود که قلبم به تپش افتاد. من نه تنها صدای خداوند را شنیده بودم، بلکه لحن و قدرت صدایش را نیز حس کردم. می‌دانستم که پشت سوال «آیا آماده‌ای»، بهایی نهفته است که باید آن را بپردازم.

«آیا می‌خواهی به تو تعلیم دهم؟ می‌دانی بهای آن چه خواهد بود؟ اگر می‌خواهی شاگرد من شوی، باید از جان خود دست بکشی. اگر می‌خواهی شاگرد من شوی، باید صلیب خود را برداری و از پی من بیایی. آیا آماده‌ای در برابر نفس خود بمیری؟»

«اما خدایا، فکر کنم قبلاً این کار را کردم. منظورت چیست؟ منظورت از اینکه صلیبت را بردار چیست؟»
او جواب داد:

«صلیب نماد اراده من است. تو باید هر روز در برابر نفست بمیری تا در اراده پدر زندگی کنی. آماده‌ای؟ آماده‌ای که تو را در این راه هدایت کنم؟»

در آن لحظه، از یک چیز مطمئن بودم، اینکه نمی‌توانم در این موقعیت توقف کنم. باید در خدا پیش روم و برای رسیدن به آنجا، فقط یک راه وجود دارد. خدا مرا به آن لحظه حساس رسانده بود. اول اینکه، منتظر مانده بود تا همه چیز را امتحان کنم، یعنی تمام روش‌ها و رویکردها و دانشی که از باورها و تجارب دیگران کسب کرده بودم؛ سپس، به او رو کنم تا بتواند هر مانعی را در برابر من فروریزد. وقتی به این درک رسیدم و احساسات، اشتیاق و هیجانات خود را آرام کردم، او به من این حق انتخاب را داد. از من خواست که با اراده و حق انتخاب، تصمیم بگیرم. در آن لحظه، اراده‌ام را تسلیم خدا کردم تا او اراده‌اش را از طریق من به انجام رساند. «آمین خداوندا، بشود! من از آن تو هستم. مرا جلوتر ببر. تمام وجودم متعلق به توست.»

خدا جواب داد:

«پس من از تو نه یک مسیحی، بلکه یک فرزند خواهم ساخت تا هدفم را بر روی این زمین به انجام رسانی.»

اجازه دهید این مطلب را توضیح دهم: خدا روح خود را نفرستاد تا ما را مسیحی کند. برای نخستین بار، ایمانداران انطاکیه «مسیحی» خوانده شدند (ر.ک. اعمال ۱۱: ۲۶). من مخالف لقب «مسیحی» نیستم، اما خداوند این اسم را به ما نداد، بلکه از جانب انسان‌ها داده شد تا تشخیص باورهای مذهبی مردم برای آنان آسان شود. خدا از آغاز اشتیاق داشت که من و شما را نه فقط به عنوان یک مسیحی، بلکه فرزندان خود بپذیرد.

«بسیار خب، خدایا مرا فرزند خود گردان. چگونه این کار را خواهی کرد؟»
«به شباهت و صورت خودم. به همین خاطر باید کلام را بدانی. تو طرح و نقشه اولیه را خواهی آموخت تا از الگوی شخص دیگری تقلید نکنی.»
«بسیار خب. از پیدایش شروع می‌کنیم؟»
او گفت:

«نه، از فصل ۱ یوحنا شروع کن.»

«چرا یوحنا؟ تو همه چیز را از پیدایش شروع کردی.»

«بله، یکبار این کار را کردم. پس باید آن را به پایان رسانده و شروع به بنای

بعدی [عهد جدید] کنم. فصل اول یوحنا را باز کن و به عمق‌های کلام عیسی برو:

در آغاز کلام بود و کلام با خدا بود و کلام، خدا بود؛ همان در آغاز با خدا بود. همه چیز به واسطه او پدید آمد، و از هرآنچه پدید آمد، هیچ چیز بدون او پدیدار نگشت. در او حیات بود و آن حیات، نور آدمیان بود. این نور در تاریکی می‌درخشد و تاریکی آن را درنیافت. (یوحنا ۱:۱-۵)

از آن روز به بعد، رازگهان من با خدا عوض شده بود. به زمان‌هایی که با خدا داشتم، به شکلی متفاوت نگاه می‌کردم. درک کردم که باید با کلام خدا ارتباط نزدیکتری بگیرم، به همین خاطر، روی کتاب مقدس بیشتر تمرکز کردم. کلام، یک نامه نیست، بلکه روح است که حیات می‌بخشد. روح القدس از طریق کلام، زبان خود را به من می‌آموزد تا مثل او فکر کنم و او بتواند مرا پیش ببرد.

گاهی اوقات افراد از من می‌پرسند، «چند ساعت را صرف دعا می‌کنی؟ یا وقتی در کوهستان با خدا وقت سپری می‌کنی، چقدر از زمانت را به خواندن کلام اختصاص می‌دهی؟» تعهدی که با خدا دارم، جدا از کلامش نیست. از نظر من، دعا و کلام خدا یکی هستند. روح القدس با کلام یکی است و از طریق آن سخن می‌گوید و کلام را در شما زنده می‌گرداند. از طریق این ارتباط، حضور خدا در زندگی ما ملموس می‌گردد. به همین خاطر، نمی‌توانم دعا را از کلام جدا کنم.

کلام عیسی

می‌خواهم توجه شما را به اتفاقی جلب کنم که روی کوه تبدیل هیئت رخ داد:

شش روز بعد، عیسی، پطرس و یعقوب و برادرش یوحنا را برگرفت و آنان را با خود بر فراز کوهی بلند، به خلوت برد. در آنجا، در حضور ایشان، سیمای او دگرگون شد: چهره‌اش چون خورشید می‌درخشید و جامه‌اش همچون نور، سفید شده بود. در این هنگام، موسی و ایلیا در برابر چشمان ایشان ظاهر شدند و با عیسی به گفتگو پرداختند.

پطرس به عیسی گفت: «ای سرورم، بودن ما در اینجا نیکوست. اگر خواهی، سه سرپناه می‌سازم، یکی برای تو، یکی برای موسی و یکی هم برای ایلیا.» هنوز این سخن بر زبان پطرس بود که ناگاه ابری درخشان ایشان را در بر گرفت و ندایی از ابر در رسید که: «این است پسر محبوبم که از او خشنودم؛ به او گوش فرا دهید!» با شنیدن این ندا، شاگردان سخت ترسیدند و به روی، بر خاک افتادند. اما عیسی نزدیک شد و دست بر آنان گذاشت و گفت: «برخیزید و مترسید!» چون چشمان خود را برافراشتند، هیچ‌کس دیگر را ندیدند جز عیسی و بس. (متی ۱۷: ۱-۸)

پطرس، یعقوب و یوحنا به همراه عیسی به بالای کوه بلندی رفتند تا دعا کنند. به احتمال زیاد، آنها چند روز مشغول بالا رفتن از کوه بودند. دقت کنید که شاگردانِ دیگر همراه آنها نیامده بودند؛ آنان به همراه بقیه پایین ماندند. مطمئنم که ایشان هم کارهایی می‌کردند، اما فقط این سه نفر با عیسی همراه شدند. همچنین، نوشته شده که پطرس، یعقوب و یوحنا در آنجا خوابشان برد (ر.ک. لوقا ۹: ۳۴-۳۶) و وقتی بیدار شدند، عیسی را در جلال دیدند و در کنار او، موسی و ایلیا ایستاده بودند. این ملاقات نبوتی، مفهومی بس عمیق داشت. به معنای نبوتی، موسی نماد شریعت، ایلیا نماد انبیا و عیسی کلام زنده‌ی خداست که انسان شد (ر.ک. یوحنا ۱: ۱۶-۱۸). موسی (شریعت) تازمانی که مسیح بیاید، محافظ ما بود؛ ایلیا (صدای نبوتی) نماد تمام انبیا تا یحیی می‌باشد؛ و از زمان یحیی، پادشاهی خدا موعظه گردید.

نکته‌ی جالب اینجاست: وقتی پطرس عیسی، موسی و ایلیا را دید، آنها را در یک سطح قرار داده و گفت، «بیایید سه سرپناه بسازیم، یکی برای تو، یکی برای موسی و یکی برای ایلیا.» در این حین، ابری بر آنان فرود آمد و موسی و ایلیا محو شدند. فقط عیسی باقی مانده بود و صدای خدا از درون ابر ندا برآورد، «این است پسر من که او را برگزیده‌ام؛ به او گوش فرا دهید!» (لوقا ۹: ۳۶). این لحظه‌ای الهی بود و حقیقتی بسیار مهم را رساند. تمام کتاب مقدس الهام خداست. من مخالف موسی (شریعت) و ایلیا (نبوت) نیستم، بلکه خود پدر اعلان کرد، «از این به بعد به او گوش فرا دهید!» روح القدس مرا به اینجا یعنی کلام عیسی هدایت کرد.

امروز، بسیاری از مردم هنگام خواندن کتاب مقدس، به جای تمرکز بر اناجیل

روح القدس، مرا تعلیم ده!

متی، مرقس، لوقا و یوحنا، وقت بیشتری را صرف خواندن عهدعتیق یا نامه‌ها می‌کنند. من به هیچ وجه نمی‌خواهم بقیه کتاب مقدس را دست کم بگیرم. اما باید درک کنید که نامه‌ها و کتب کتاب مقدس به قلم پولس، پطرس و یوحنا ی رسول و همچنین، موسی و ایلیا نوشته شد که به خاطر رابطه صمیمانه‌ای که با خدا داشتند، از او الهام یافتند. بدون شک، هر یک از ایشان رابطه قوی‌ای با خدا داشتند. به هر روی، مهم است که این نوشته‌ها را بالاتر و برتر از کلام عیسی ندانیم.

چهار انجیل به خوبی نشان می‌دهند که رابطه بین پدر و پسر چگونه به نظر می‌رسد. روح القدس مرا مجاب کرد تا بیش از هر کتاب دیگری، بر چهار انجیل تمرکز کنم تا بتوانم شریعت موسی، انبیا، عهدعتیق و حتی کتاب مکاشفه را از دریچه کلام عیسی ببینم. دوستان عزیز، شروع به خواندن کلام عیسی کنید و یاد بگیرید که تمام کتاب مقدس را با توجه به کلام او درک کنید، زیرا او راه و راستی و حیات است.

بله، کتاب مقدس را بخوانید، اما در کلام عیسی به سر ببرید. اعمال رسولان و نامه‌ها را بخوانید، اما در کلام عیسی زندگی کنید. مکاشفه و کتب انبیا را بخوانید، اما در کلام عیسی بمانید تا بتوانید کل کتاب مقدس را از طریق کلام عیسی تفسیر کنید نه برعکس. عهدعتیق و عهدجدید را در هم نیامیزید. اجازه ندهید که موسی، ایلیا یا هر کس دیگری، عیسی را تحت الشعاع قرار دهد. به هر روی، عیسی پدر را بر ما آشکار کرد.

«اگر در کلام من بمانید، براستی شاگرد من خواهید بود. و حقیقت را

خواهید شناخت، و حقیقت شما را آزاد خواهد کرد.» (یوحنا ۸: ۳۱-۳۲)

آن روز آغاز دوران جدیدی از خلوت من با خدا خواهد بود. من تمام قالبها، پیش‌فرض‌ها و برنامه‌ها را حذف کردم و با کلام خدا ارتباط برقرار کردم و در آن سلوک نمودم. می‌دانید متوجه چه چیزی شدم؟ دیگر سه روز کافی نبود! من به زمان بیشتری نیاز داشتم. چرا؟ چون با کلام زنده روبرو شدم و این کلام حیات تازه‌ای به روح من دمید. وقتی بالای کوه می‌روم، تنها اشتیاقم این است که کلام خدا با من سخن بگوید و در درون من جسم بپوشد.

یک چالش

سال‌های زیادی گذشته و من نتایج عظیم خلوتم با خدا را دیده‌ام. بیش از بیست سال پیایی، این تجربه روحانی را پشت سر گذاشتم و به همین خاطر، شهامت یافتن تا درباره آن تعلیم دهم. من شما را به این چالش دعوت می‌کنم، به‌خصوص اگر خادم هستید؛ هر ماه با خدا زمانی را در خلوت سپری کنید و یاد بگیرید که خود را به حضور او تقدیم کنید. شما هم کاری را که عیسی کرد، شروع کنید؛ و به خاطر داشته باشید که او هم مخفیگاه و هم خلوت‌گزینی با خداوند را تجربه نمود. این چالش را از طرف من بپذیرید. نتایج آن در زندگی و سلوکتان با خدا باورنکردنی خواهد بود.

چگونه شروع کنم؟

۱. **تصمیم بگیرید.** منتظر الهام خدا نمانید. همین الان تصمیم بگیرید، روزی را انتخاب کنید و در تقویمتان علامت بزنید. شاید در ابتدا چیزی را احساس نکنید، اما ناامید نشوید و ادامه دهید.

۲. **تمرین را شروع کنید.** کار خود را شروع کنید و در این حین، متوجه می‌شوید که کدام مکان برای شما بهتر است و روال و زمانتان با خدا چگونه خواهد بود.

۳. **ثابت قدم باشید.** سریع جمع‌بندی نکنید، حتی اگر هیچ اتفاقی برای شما نیفتاد یا مکاشفه‌ای دریافت نکردید. با وجود احساساتی که دارید، به این کار ادامه دهید. ثابت قدم بودن رکن مهمی در رشد روحانی شماست. من شاگردی را در این دو کلمه خلاصه می‌کنم: استقامت و هدفمندی. استقامت مستلزم انضباط است. به کار خود ادامه دهید. مطمئناً کمی بعد متوجه تغییراتی خواهید شد و به صورت او از جلال به جلال دگرگون خواهید شد و ثمره رابطه شما با خدا آشکار خواهد شد.

۴. **مأموریت شما این باشد** که خود را تا آخرین نفس وقف او کنید. به خاطر داشته باشید که خدا گوهر وجود و نفس ماست. شما نمی‌توانید با یک نفس، باقی عمرتان را دوام بیاورید، بلکه پیوسته به هوای تازه نیاز دارید. به همین شکل، غیرممکن است که با صمیمیت دیروزمان با خدا بخواهیم باقی عمرمان را سپری کنیم. زندگی، نفس و هدفمان در او یافت می‌شود.

روح القدس، مرا تعلیم ده!

۵. زمان خلوت را به خاطر خودِ خداوند تمرین کنید. انگیزه شما از این تجربه چیزی جز خدا نباشد. این کار را به خاطر خدمت، موعظه جدید یا مشکلی که با آن روبرو هستید، یا اینکه قرار است تصمیم مهمی بگیرید، انجام ندهید. اجازه ندهید که صمیمیت با خدا جای خود را به خدمت دهد. اجازه ندهید خدمت سرور و خداوند شما گردد. اجازه دهید که خدا سرور و خداوندتان باشد و خدمت حاصل و ثمره آن. به عبارت دیگر، شما به خدا اجازه می‌دهید که از طریق شما عمل کند و به ابزار دست او بر روی زمین تبدیل می‌شوید.

از اینکه اجازه دهید خدا شما را در این تجربه جلو ببرد، نترسید. این نکته را به خاطر بسپارید: میزان صمیمیت شما با خدا، به تصمیم خودتان بستگی دارد.



فصل ۷

ما خداوند را تمجید می کنیم!

خداوند، خدای خود را بپرست
و تنها او را عبادت کن.

متی ۴: ۱۰

من بسیار شکرگزارم که روح القدس که بر زمین است، ما را در رابطه فرزندی، شناخت خدا و پیروزی نهایی هدایت می کند. تعلیم درباره روح القدس و پرورش رابطه ای صمیمی با او، مایه شادی و شمع من است؛ اما در این فصل، روح القدس مرا بر آن داشت که توقفی داشته باشم و درباره امور مالی صحبت کنم. شاید بپرسید، «چرا دوباره پول؟ پول چه ارتباطی با صمیمیت با روح القدس دارد؟» حقیقت این است که بسیاری از مسیحیان در این زمینه درک کافی ندارند و در نتیجه، دچار مشکل و کشمکش می شوند. مسأله پول نیست، بلکه تحت حاکمیت او بودن در امور مالی است.

متأسفانه، جملاتی از این قبیل را زیاد می‌شنوم:

«کاش می‌توانستم چند روز را به خلوت با خدا اختصاص دهم، اما پول کافی ندارم.»

«کاش می‌توانستم به یک سفر بشارتی بروم، اما الان از پس هزینه آن برنمی‌آیم.»
«کاش می‌توانستم در یک کالج کتاب مقدس ثبت نام کنم، اما پول کافی ندارم.»
«ای کاش می‌توانستم خدمت تمام وقت داشته باشم، اما پول ندارم؛ من باید مایحتاج خانواده‌ام را تأمین کنم.»

شخصی دعوت خدا را احساس می‌کند و می‌خواهد خود را وقف خداوند کند. بنابراین، در آن واحد در دو جای مختلف کار می‌کند و در کلیسای محلی خدمت می‌کند. اما برای فعالیت بیشتر پول کافی ندارد. احساس می‌کند گیر افتاده؛ آیا این شرایط برای شما آشنا نیست؟

شیطان این تصویر مخدوش از خدا را در ذهن ما ایجاد کرده و او را به عنوان اربابی نشان داده که کارگرانی را به زمین خود می‌فرستد، بدون اینکه به آنها مزد دهد؛ یا مانند فرعون که به بنی اسرائیل کاه برای ساختن خشت نمی‌داد و مجبورشان کرده بود که خودشان دنبال کاه بروند. این تصویر از کجا می‌آید؟ به کلام داوود در مزمور ۲۳: ۱ توجه کنید: «خداوند شبان من است؛ محتاج به هیچ چیز نخواهم بود.» ما باید یاد بگیریم که احساس خدا را نسبت به نیازهایمان به درستی درک کنیم و بدانیم که حاکمیت و خداوندی او در امور مالی ما چگونه به نظر می‌رسد. یکبار خدا به من گفت، «اگر کاری در زندگی‌ات نتیجه نداد، دلایلش این است که چیزی هست که تو از آن خبر نداری.» به همین دلیل، خدا روح القدس خود را به ما داد تا ما را در تمام حقیقت رهبری کند. ما باید او را بشناسیم و یاد بگیریم که چگونه تمام جنبه‌های زندگی‌مان را تحت حاکمیت او قرار دهیم. گام برداشتن در روح القدس ما را به پیروزی می‌رساند و آن پیروزی تام عیسی است. هرچند، قبل از اینکه روح القدس کار بزرگی را از طریق شما انجام دهد، ابتدا کار عظیمی را در شما آغاز می‌کند.

زمانی را در زندگی‌ام به خاطر می‌آورم که شغل خوبی داشتم که کفاف تمام احتیاجات خانواده‌ام را می‌داد. در حین کار هم می‌توانستم دعا کنم و بعد از آن، در کلیسا خدمت کنم. همه چیز عالی بود. اما لحظه‌ای فرارسید که خداوند از من

ما خداوند را تمجید می‌کنیم!

خواست وارد خدمت تمام وقت شوم. ترسیده بودم. چطور می‌توانستم شغلم را ترک کنم؟ موقع مناسبی نبود؛ احساس می‌کردم ایمانم مرا به چالش کشیده است. متوجه شدم که خدا از من می‌خواهد از قایش بیرون آمده و بر روی آب قدم بگذارم. یادم می‌آید که به خدا گفتم، «می‌خواهم این کار را کنم، اما به پول نیاز دارم تا نیازهای خانواده‌ام را تأمین کنم. من زن و بچه کوچک دارم.» روح‌القدس جواب داد، «برای خدمت تمام وقت بر من تمرکز کن. من به تو فرصت‌هایی می‌دهم که پول بیشتری بدست آوری. من تو را هدایت خواهم کرد و برایت تدارک خواهم دید.»

با همسر در این مورد صحبت کردم و هر دو به توافق رسیدیم؛ بنابراین، تصمیم گرفتیم که من از شغلم استعفا دهم و به هدایت روح‌القدس حساس شوم. لطفاً توجه داشته باشید که این تصمیم بر مبنای هیجان یا احساسات نبود. به این نکته اشاره می‌کنم چون عده‌ای می‌گویند، «نمی‌خواهم کار کنم. می‌خواهم تمام وقت خدا را خدمت کنم.» خیر، من نه تنبل بودم و نه تحت تأثیر احساساتم؛ وقتی فرمان خداوند را شنیدم، باید علی‌رغم احساساتم، از آن اطاعت می‌کردم.

بنابراین، از شغلم استعفا دادم و خود را کاملاً وقف خدا و خدمت به کلیسا کردم. مدتی گذشت و مشکلات مالی شروع شد. ما برای تأمین نیازهای اساسی دختر کوچکمان پول نداشتیم. من هرگز از کار و زحمت جسمی غافل نبودم؛ در حقیقت، می‌توانستم کسب و کار خود را راه‌اندازی کنم و نیازهای خانواده‌ام را با آن تأمین کنم و مطمئنم که موفق می‌شدم؛ اما خدا گفت، «خود را کاملاً وقف من کن. من فرصت‌هایی را در اختیار قرار می‌دهم که پول بیشتری بدست آوری. تو را هدایت می‌کنم و برایت تدارک خواهم دید.» بنابراین، هدایت خدا را داشتم، اما هیچ پولی باقی نمانده بود. یادم می‌آید که چطور خود را در اتاق حبس کرده بودم و شروع به دعا در روح کردم. این موضوع که نمی‌توانستم به‌عنوان شوهر و پدر نیازهای خانواده‌ام را تأمین کنم، مرا رنج می‌داد. من از خدا پول نخواستم، بلکه تلاش کردم بفهمم که چرا خدا وعده‌ای به من داده، اما در واقعیت، همه چیز متفاوت به نظر رسید. به همین خاطر، فقط به دعا به زبان‌ها متوسل شدم.

آستانه تحمل پایین آمده بود و باید تصمیم می‌گرفتم. یادم می‌آید به خودم گفته بودم، «اندری، قرار نیست به دو کار قبلی خود برگردی و به زحمت سعی کنی که برای کار خدا وقت خالی کنی. از این زندگی بخور و نمیر دست بکش. وقت آن رسیده که زندگی زیر بار نظام مالی این دنیا را ترک کنی و لازم نیست بخواهی

نشان دهی که تحت این نظام چقدر به خدا و خدمت او وقت می‌دهی. تو نه پول، بلکه خداوند خدایت را خواهی پرستید و تنها او را خدمت خواهی کرد.» این دعا را با شهامت کردم.

آیه‌ای از کتاب مقدس به ذهنم خطور کرد. یکبار خدا به یوشع گفت، «من از صحرا تا رود فرات و از اردن تا دریای بزرگ را به شما داده‌ام. این سرزمین از آن شما خواهد بود. بنابراین، بروید و آن را بدست آورید» (ر.ک. ۱: ۲-۴). به عبارت دیگر، خدا اعلان کرد، «یوشع، این سرزمین از آن توست. باید آنچه را در قلمروی روحانی به تو دادم، در قلمروی مادی نیز بدست آوری.» من کلام را از خدا دریافت کردم و می‌دانستم که در قلمروی روحانی، این قضیه قطعی بود. خدا به من وعده‌ای داده بود و من در همان لحظه، برکت را یافته بودم. تدارک خدا برایم مهیا بود، فقط در دسترسی به آن برکت مشکل داشتم. نمی‌دانستم چطور این در را باز کنم و اجازه دهم که آنچه در قلمروی روحانی انجام شده بود، در قلمروی مادی نیز به حقیقت بپیوندد.

آرام و قرار نداشتم و با مکاشفه‌ای که در ذهن داشتم، بلند به زبانها دعا می‌کردم. ناگهان، موجی از شهامت مرا در بر گرفت. آخرین اسکناسی را که داشتم از جیبم بیرون آوردم، به آن نگاه کردم و با غیرتی مقدس که در من به وجود آمده بود، اعلان کردم: به نام عیسی، من تو را پرستش نمی‌کنم. من نظام مالی تو را خدمت نمی‌کنم. تو مرا خدمت خواهی کرد! ما خدا را می‌پرستیم و تنها او را خدمت می‌کنیم. من در واقع داشتم با کل نظام مالی دنیا صحبت می‌کردم. با انگشت به آن اسکناس اشاره کرده، گفتم، تو در جهت اهداف خدا به کار خواهی رفت! متوجه من هستی دلار؟ تو به نقشه‌های خدا عمل خواهی کرد! با چنان شهامت و اقتداری صحبت می‌کردم که نزدیک بود آن اسکناس را از وسط پاره کنم. خب، «آن را در جایگاهش قرار دادم.» و همان لحظه بود که تلفنم زنگ خورد.

صدای روح القدس را شنیدم که گفت، «این هم جواب دعایت.» من معمولاً وقتی مشغول دعا هستم، گوشی همراهم نیست، اما این بار در جیبم بود. روی صفحه گوشی را نگاه کردم و دیدم که تماس از طرف پسرخاله‌ام است. با خود فکر کردم، «شاید پاسخ این دعا از از طرف او باشد!»

دوباره ندای روح القدس را شنیدم که گفت، «این پاسخ دعایت است.» گوشی را برداشتم و گفتم:

ما خداوند را تمجید می‌کنیم!

«سلام ایگور.»

و اولین جمله‌ای که او گفت، این بود:

«پسر، می‌خواهی کمی پول اضافه دربیاری؟»

«بله، چقدر؟ و چه کاری باید انجام دهم؟»

«کاری هست که حداکثر دو ساعت وقتت را می‌گیرد و من صد دلار به تو

می‌دهم.»

«قبول است. الان راه می‌افتم.»

در حال رانندگی خدا را شکر کردم و گفتم، «این باورنکردنی است. می‌توانیم هر

چیزی برای بچه نیاز است را بخریم و کمی پول برای خرید مواد غذایی هم باقی

می‌ماند.»

داوود درباره حاکمیت خدا اعلان می‌کند، «جان مرا تازه می‌سازد، و به‌خاطر

نام خویش، به راه‌های درست هدایت می‌فرماید» (مزمور ۲۳: ۳). خدا تو را هدایت

می‌کند. توجه داشته باشید که او هرگز شما را به کاری وادار نمی‌کند، بلکه هدایتتان

می‌کند. به عبارت دیگر، به شما بینش و بصیرت می‌بخشد که بدانید چه باید بکنید

تا شما را به برکات خود هدایت کند. عده‌ای فقط دعا می‌کنند که خدا آنان را به‌لحاظ

مالی برکت دهد، اما هیچ کاری نمی‌کنند. ایشان باید درک کنند که پول به‌طور

معجزه‌آسا از آسمان به دامن آنان نمی‌ریزد. در حاکمیت خدا، برکات از صدای خدا

و اطاعت از او جاری می‌شود.

خلاصه، به محل کار پسرخاله‌ام رفتم. کار او بازسازی فضای داخلی خانه‌ها

بود. شروع به کار کردیم و درباره کار خدا با او صحبت کردم. ما دو ساعت تمام

درباره واقعیت و قدرت خدا صحبت کردیم. گاهی اوقات، آنقدر محو واقعیت خدا

می‌شوم که همیشه متوجه نمی‌شوم که فقط درباره او، کارها، معجزات و مکاشفات

او حرف می‌زنم. ما هیچ حرفی در مورد موقعیت و شرایط مالی نزدیک، بلکه فقط

در مورد راه‌ها و معجزات خدا بحث کردیم. دو ساعت مثل برق و باد گذشت.

وقتی کار تمام شد، دستهایم را شستم و بیرون رفتم. پسرخاله‌ام داشت روی

کاپوت ماشینش برایم چک می‌نوشت. او کمی مکث کرد و با استرس به من نگاه کرد

و گفت:

«این هم چک. خیلی ممنونم. الان می‌توانی بروی.»

به چک نگاه کردم. مبلغ آن ۵۰۰ دلار بود!

«پسر؟!»

«می‌توانی بروی. همین که با من کار کردی کلی ارزش داشت.»

«چرا؟»

«تمام آن دو ساعتی که کار می‌کردیم، روح‌القدس به من می‌گفت، «مزد او ۵۰۰ دلار است نه ۱۰۰ دلار. به او پانصد دلار بده. پانصد دلار، نه صد دلار...» پول را بگیر و برو. تو کارمند سودآوری نیستی!»

شهادت‌های بسیاری از موقعیت‌های مشابه دارم. خدا تا ابد امین است! وقتی به او اجازه می‌دهید که شبان شما باشد، محتاج به هیچ چیز نخواهید بود. او گام‌های شما را هدایت خواهد کرد، به شما بینش می‌بخشد و به شما فرصت و این لطف را می‌دهد که دل دیگران را لمس کنید و خودتان و آنها را برکت دهید. اجازه دهید نکته‌ای را روشن کنم: اگر مفهوم خداوندی و حاکمیت خدا در امور مالی را درک نکنید، نمی‌توانید تحت حمایت مالی کامل او زندگی کنید.

لطفاً درک کنید که تنها برخی افراد به خدمت تمام وقت خوانده شده‌اند. اما همه این دعوت را دارند که عطایا و استعدادهای خدادادی خود را در راه هدف و اراده خدا به کار ببرند. به من اعتماد کنید. شما هم مثل من برای تحقق دعوتان به منابع و پشتوانه نیاز دارید.

این موضوع فقط در مورد امور مالی صدق نمی‌کند. شاید مشکلات مالی ندارید، اما در زمینه‌های دیگر با شکست یا چالش‌های جدی روبرو هستید. خدا می‌خواهد به تمام جنبه‌های زندگیتان آزادی ببخشد، زیرا می‌خواهد خداوند **تمام زندگیتان** شود.

مطمئن هستم که خدا می‌خواهد در زندگیتان کاری فوق تصوراتان انجام دهد. می‌دانم که او می‌خواهد برکتان دهد، تا جایی که هیچ غمی در زندگیتان نداشته باشید تا بتوانید اراده او را انجام دهید. مطمئن هستم که اراده او برای شما نیکو، دلپسند و کامل است. اطمینان دارم که عیسی آمد تا به شما حیات بخشد، حیات واقعی! (ر.ک. یوحنا ۱۰:۱۰). بیایید صادق باشیم، خدمت نکردن فرزندانان به خداوند، «حیات وافر» نیست.

به همین شکل، وقتی بیمار می‌شوید، وقتی لعنتی در زندگی شما هست یا مشکلات مالی را تجربه می‌کنید، اینها «حیات وافر» نیستند. این چیزها به وضوح

ما خداوند را تمجید می‌کنیم!

نشان می‌دهند که به آزادی و مکاشفه‌ای عمیق‌تر از حقیقت خدا در این حیطه‌ها نیاز دارید. اما به خاطر داشته باشید که آزادی و رهایی کامل یک فرایند است. شیطان به آسانی تسلیم نمی‌شود. او تمام تلاش خود را می‌کند تا شما را اسیر نگاه دارد. وقتی موسی بنی اسرائیل را از مصر بیرون برد، فرعون لجوج بود و نمی‌خواست آنها بروند. او به هر موقعیت، حرف و هر چیزی چنگ می‌زد تا نگذارد نقشه خدا به انجام رسد. کتاب خروج، به شکل نبوتی، زمان ما را نشان می‌دهد. مصر نماد نظام این دنیا، فرعون نماد شیطان و بنی اسرائیل که مصر را ترک می‌کنند، نماد آزادی ما از نظام این جهان می‌باشند.

موسی اراده خدا را اعلان کرد

کتاب خروج توصیف می‌کند که چگونه مصریان بنی اسرائیل را به بردگی گرفته و با بیگاری کشیدن از آنان، زیربنا و پادشاهی خود را تقویت کردند. مصر باستان، تمدنی بزرگ و بانفوذ بود و به پیشرفت‌های زیادی در زمینه‌های فرهنگ، علم، معماری و تکنولوژی دست یافت. موسی که در کاخ فرعون بزرگ شده بود، تمام این علوم را آموخته و با نظام حکومتی آنان آشنا بود. او خوب می‌دانست که فرعون خود را حاکمی الهی و والامقام می‌دانست و بر زندگی مصریان کنترل کامل داشت. در نتیجه، مصریان برای او احترام زیادی قائل بودند. کتاب مقدس می‌گوید که موسی و هارون نزد فرعون آمده و کلام خدا را به او اعلان کردند:

«قوم مرا رها کن تا در صحرا برای من عیدی نگاه دارند.» (خروج ۵: ۱)

فرعون موافقت نکرد و اگر آن بلایای وحشتناک و مرگبار اتفاق نیفتاده بود، هرگز به اسرائیل اجازه رفتن نمی‌داد. وضعیت بدتر شد و خادمان فرعون به او گفتند:

«تا به کی این مرد برای ما دام خواهد بود؟ این قوم را رها کن تا یهوه خدای خود را عبادت کنند. مگر هنوز در نیافته‌ای که مصر ویران شده است؟» پس موسی و هارون را نزد فرعون بازآوردند و او بدیشان گفت: «بروید و یهوه خدایتان را عبادت کنید. اما چه کسانی خواهند رفت؟» (خروج ۱۰: ۷-۸)

توجه کنید که خدا موسی را فرستاد تا قوم را رهایی بخشد. موسی به سوال فرعون که پرسید، «اما چه کسانی با تو خواهند آمد»، جواب داد:

موسی پاسخ داد: «ما با همهٔ جوانان و پیرانمان، با پسران و دخترانمان، و با گله‌ها و رمه‌هایمان خواهیم رفت، زیرا که ما را عیدی برای خداوند است.» (خروج ۱۰: ۹)

به عبارت دیگر، موسی گفت، «ما باید عیدی را برای خداوند به جا آوریم! همهٔ ما از نظام این جهان بیرون خواهیم آمد و تمام دارایی‌مان را با خودمان خواهیم برد.»

فرعون پاسخ داد: «خداوند با شما باشد، اگر براستی رهایتان کنم، آن هم با کودکانتان! آشکار است که شما قصد بدی دارید! نه! فقط مردان بروند و خداوند را عبادت کنند، زیرا همین بود آنچه می‌خواستید.» سپس موسی و هارون را از حضور فرعون بیرون راندند.» (خروج ۱۰: ۱۰-۱۱)

استراتژی شیطان را ببینید: «من می‌خواهم شما بروید، اما چرا می‌خواهید فرزندان‌تان را با خودتان ببرید؟ بگذارید آنها اینجا بمانند. آنها نمی‌گذارند شما بر عبادت خداوند متمرکز شوید. بگذارید آنان اینجا بمانند چون برای عبادت خدا بسیار کوچک هستند و هنوز چیزی نمی‌فهمند. فقط مردان باید بروند و خدا را عبادت کنند.»

این موضوع برای بسیاری از نسل‌ها یک واقعهٔ اسفبار بوده است: مردان بسیاری در دام این فریب افتاده و به تنهایی خدا را خدمت کرده و خانواده‌های خود را پشت سر می‌گذارند. آنان مشغول خدمت به خدا می‌شوند و تمام توان و توجه خود را صرف خدمت به او می‌کنند، به گونه‌ای که فرزندان‌شان را فراموش می‌کنند. آنان بر این باور هستند که کودکان مهم نیستند. متأسفانه این اتفاق در بسیاری از نسل‌ها رخ داده و هنوز هم در نسل ما اتفاق می‌افتد. مردان برای یکدیگر موعظه می‌کنند. آنان بر سر آیات کتاب مقدس می‌جنگند و سعی می‌کنند الهیات خود را بر همه ثابت نمایند. آنان مذهب خود را حفظ می‌کنند و بر سر سنت‌ها، انواع و اقسام خدمت، جایگاه و مقام می‌جنگند. در این حین، شیطان از طریق اینترنت، افراد مشهور بی‌خدا و نفوذ و کارهای عدهٔ دیگری، در ذهن کودکان‌شان نفوذ می‌کند. فرعون موافقت کرد و گفت، «مردان می‌توانند بروند و خدا را عبادت کنند. برای مقام

ما خداوند را تمجید می‌کنیم!

و منصب بجنگند و فرزندان‌شان را پشت سر بگذارند؛ و هنگامی که مردان برای مقام و منصب می‌جنگیدند، فرزندان‌شان مست و معتاد شوند، به پرنوگرافی روی آورند، مشغول بازی و قمار شوند و در نتیجه، از ترس، افسردگی و انواع و اقسام انحرافات پر شوند.

می‌خواهم این موضوع را روشن کنم که قصد ندارم کسی را با این سخنان محکوم کنم. می‌خواهم این مسائل را برای تمام ایمانداران روشن کنم. خدا از طریق موسی به ما گفت که با هم سفر کنید. اراده او این بود: پیران و جوانان و پسران و دختران و تمام دارایی‌هایمان. کوچکترین چیزی را برای شیطان باقی نگذارید! هر آنچه دارید با خود ببرید.

متأسفانه، نسل قدیم اغلب با جوانان مخالفت می‌کنند، از آنان خرده می‌گیرند و این فرصت را به ایشان نمی‌دهند که بلند شده و خدا را خدمت کنند. بیایید یاد بگیریم که فراتر از خود و زمانمان نگاه کنیم. به خاطر داشته باشید که تدبیرهای خدا مربوط به همه نسل‌هاست (ر.ک. مزمور ۳۳: ۱۱). همیشه نسل بعد را تشویق کنید و زمان و منابع خود را صرف آنان نمایید. مردان، ما باید کنفرانس‌هایی برای کودکان، نوجوانان و جوانان برگزار کنیم. باید به آنان تعلیم دهیم که چگونه با خدا رابطه‌ای صمیمی داشته باشند و رابطه‌ای شخصی با روح‌القدس برقرار کنند. ایشان هم مثل ما فرزندان خدا هستند و ایمان خدا را فراتر خواهند برد و آن را به نسل بعد منتقل خواهند کرد. اجازه دهید دوباره تأکید کنم: آنچه باید به نسل بعد منتقل کنیم، **ایمان خداست نه سنت‌هایمان**.

مزمور ۷۸ ما را این‌گونه تشویق می‌کند:

آنها را از فرزندان ایشان پنهان نخواهیم داشت،

بلکه کارهای ستوده خداوند را،

به نسل آینده باز خواهیم گفت؛

همچنین قدرت او را،

و شگفتی‌هایی را که به انجام رسانده است. (مزمور ۷۸: ۴)

قدرت، معجزات و شگفتی‌های خدا همان چیزی است که باید به فرزندانمان بازگویم و درباره اعمال خدا با ایشان صحبت کنیم. اجازه دهید روش‌ها و رویکردهای خدمت عوض شوند. فرزندان ما نباید خود را با سنت‌ها، مذهب و نوع

جلسات ما وفق دهند، بلکه باید با واقعیت، محبت و قدرت خدا روبرو شوند. همه آنان باید روح القدس را تجربه کنند. از شما خواهش می‌کنم سنت‌های خود را کنار بگذارید و بر آشکار نمودن خدای زنده بر فرزندانان تمرکز کنید.

اجازه دهید به نگرش برخی از جوانان اشاره کنم که به باور آنان، نسل قدیمی طرز فکری کهنه و بیهوده دارند. می‌خواهم به شما یادآوری کنم که خدا چگونه آنها را می‌بیند. اراده او برای همه ما این است که با یکدیگر قدم برداریم، پیر و جوان، پسر و دختر و با تمام متعلقاتمان!

دوست عزیزم، برای انجام اراده خدا بر روی زمین، باید دوشادوش یکدیگر گام برداریم. نباید به نسل‌های دیگر خرده بگیریم و از یکدیگر سبقت بگیریم، بلکه کنار یکدیگر قدم برداریم. من و خانواده‌ام خدا را خدمت و عبادت خواهیم کرد، یک خدا و پدر همه که فوق همه، از طریق همه، و در همه است (افسسیان ۴: ۶).

قربانی‌ها را به ما بده!

پس از آنکه خدا بلاى بعدی را فرستاد و خروج بنی اسرائیل از مصر نزدیک بود، فرعون دوباره موسی را فراخواند و گفت:

«بروید خداوند را عبادت کنید. حتی زنان و فرزندانان را نیز با خود ببرید. تنها گله و رمة شما در مصر بماند.» (خروج ۱۰: ۲۴)

به عبارت دیگر، فرعون گفت، «خب، اجازه می‌دهم با فرزندانان بروید و خدا را عبادت کنید، اما دارایی‌هایتان را اینجا بگذارید.» گله‌ها و رمة‌ها نماد دارایی و اموال آنها بودند. بنی اسرائیل برده بودند و به همین خاطر طلا یا نقره نداشتند.

فرعون اجازه داد بروند، اما بدون هیچ پشتوانه‌ای! این موضوع برای شما یک درس نبوتی باشد. بسیاری از ایمانداران درک کرده‌اند که فرزندانان باید با ایشان خدا را خدمت کنند. آنان با هم قدم برمی‌دارند و اراده خدا را انجام می‌دهند، اما به خاطر نداشتن پشتوانه مالی متوقف می‌شوند و ایشان را به بردگی می‌کشانند. چند میسیونر می‌شناسم که خودشان و فرزندانان را وقف خدا کرده‌اند، اما دائم در مشکلات مالی هستند. این‌طور به نظر می‌رسد که خدا ایشان را فرستاده، اما پشتوانه‌ای به ایشان نداده است. اما در هیچ کجای کتاب مقدس نمی‌بینید که مشکل

ما خداوند را تمجید می‌کنیم!

مالی مانع از این شده باشد که پولس بتواند کلیسایی را بنا کند. بنابراین، دلیل این مسأله چیست؟

اجازه دهید استراتژی‌ای را که شیطان به ضد قوم خدا به کار می‌گیرد، افشا کنم. شما عازم خدمت می‌شوید و تمام هدایای و مسح خود برای انجام اراده خدا به کار می‌گیرید؛ اما اگر امور مالی مانع شما شود، به افراد ثروتمند وابسته خواهید شد که از طریق کمک‌های مالی‌شان می‌توانند به راحتی شما را دستکاری کنند و به شما بگویند که چگونه خدمت را اداره کنید، درباره چه چیزهایی تعلیم دهید یا ندهید و چه کارهایی بکنید و چه کارهایی نکنید. بنابراین، این دیگر خداوند نیست که شما را شبانی می‌کند، بلکه حامیان مالی شما هستند! من در مورد شراکت مالی در خدمت صحبت نمی‌کنم؛ عیسی هم شرکای مالی داشت. روی سخن من کسانی است که از هدایا و کمک‌های مالی برای دستکاری خادمان استفاده می‌کنند. در این شرایط، شما برده نظام مالی این دنیا می‌شوید. یکشنبه‌ها به کلیسا می‌روید و خدا را می‌پرستید، اما از دوشنبه تا جمعه، به نظام دنیا احترام می‌گذارید و برده آن هستید، تمام استعدادها، مهارتها و توان خود را صرف پول درآوردن می‌کنید. هر بار، پس از یک هفته کار آنقدر خسته هستید که توان کافی برای خداوند ندارید. در چنین شرایطی، قادر نخواهید بود که اراده خدا را بر روی زمین به انجام رسانید. با اینکه بسیاری از افراد از این بردگی روحانی بیرون آمده‌اند، اما هنوز در مسائل مالی اسارت دارند. به همین خاطر، خدا مرا بر آن داشت تا درباره این موضوع صحبت کنم. آخرین چیزی که فرعون سعی می‌کند از شما بگیرد، دارایی شماست: «بروید و خدای خود را عبادت کنید. من تماشا می‌کنم تا ببینم چقدر دوام می‌آورید.»

اما موسی گفت: «باید اجازه دهی قربانیها و هدایای تمام‌سوز داشته باشیم تا به یهوه خدایمان تقدیم کنیم. دامهایمان را نیز باید با خود ببریم؛ حتی یک سُم نیز نباید اینجا بماند. زیرا باید از آنها برای پرستش یهوه خدایمان استفاده کنیم، و تا به آنجا نرسیم نخواهیم دانست کدام یک را باید برای عبادت خداوند تقدیم کنیم.» (خروج ۲۵-۲۶)

خداوند قربانی را تعیین می‌کند

من جواب موسی را دوست دارم که گفت، «باید اجازه دهی قربانیها و هدایای تمام‌سوز داشته باشیم» و در ادامه توضیح می‌دهد: «ما تعیین نمی‌کنیم که چقدر به خداوند قربانی دهیم، این خداست که تعیین می‌کند. به همین خاطر، همه چیز را می‌بریم و خداوند قربانی را مشخص خواهد کرد.» چه عالی و باشکوه!

اجازه دهید دوباره تکرار کنم: وقتی امور مالی شما تحت اراده خدا باشد، او کسی است که قربانی را تعیین می‌کند. موسی جواب داد، «نمی‌دانم خدا چقدر از ما قربانی خواهد خواست. این موضوع به خواست و اراده من نیست. بنابراین، نمی‌توانم چیزی را در مصر باقی بگذارم. همه آنها به خداوند تعلق دارد. او خداوند همه دارایی‌های ماست. پس، باید هر قربانی‌ای را که او تعیین می‌کند، تقدیم کنیم! حتی یک سُم نیز نباید اینجا بماند!» خودِ خدا مایل است که شما تمام دارایی‌های خود را به او بدهید تا بتواند قربانی را تعیین کند، این مطلب بر اساس کتاب مقدس است. اگر شما کسی هستید که تصمیم می‌گیرید چه چیزهایی را به عنوان قربانی به خداوند بدهید، پس او خداوند اموال و دارایی شما نیست. این تصمیم کسانی است که کنترل کامل اموالشان را در اختیار دارند. اما اگر خداوند شبان شماست، او قربانی را تعیین می‌کند، نه شما. منظور من این نیست که باید همه چیز را به خدا بدهید. **همه چیز را قربانی نکنید، بلکه هر آنچه او از شما خواست را به عنوان قربانی به او بدهید.**

نکته دیگری که باید اضافه کنم این است که من باید به هدایا و قربانی‌ها اشاره می‌کردم تا نشان دهم که حاکمیت مطلق خدا در امور مالی درباره چیست. اگر قربانی کردن را به افراد یاد ندهیم، در برابر خدا جوابگو خواهیم بود، چرا که منابع برکت لازم برای «برداشت محصول نهایی» را دریغ داشته‌ایم.

هر کسی می‌خواهد برکت یابد، اما همه مفاهیم و اصول پادشاهی خدا را برک نمی‌کنند. ترس از قربانی دادن به خدا غالباً راه داشتن یک زندگی وافر را سد می‌کند. به خاطر داشته باشید که میزان هدیه یا قربانی دادن مادر نهایت به خودمان بازمی‌گردد.

یاد بگیرید که در امور مالی هدایت خدا را بجوید تا او بتواند قربانی را تعیین کرده و برکتتان دهد و شما نیز در هر کار نیکویی دولت‌مند گردید. در اینجا یک سرّ کوچکی وجود دارد: زمینی که در آن بذر مالی خود را می‌کارید، ارزشمند و مهم است. با حکمت انتخاب کنید که در زمینی بارور بکارید تا موعظه انجیل در آن رشد کرده و ثمر دهد. خاک حاصلخیز محصولی وافر به زندگیتان خواهد بخشید.

همه را متقاعد کنید

در فصل بعد، خدا به موسی چنین می‌فرماید:

«به قوم بگو (یعنی هر فرد را متقاعد کن) هر مرد از همسایه‌اش و هر زن از همسایه‌اش اشیاء نقره و طلا بخواهد.» خداوند نظر لطف مصریان را نسبت به قوم برانگیخت و خود موسی نیز در سرزمین مصر از احترام بسیار در نظر خادمان فرعون و مردم برخوردار بود. (خروج ۱۱: ۲-۳)

به عبارت دیگر، خدا می‌گوید، «می‌خواهم هر آنچه را شیطان در طول سالها از تو دزدیده، به تو بازگردانم! می‌خواهم آنها را به تو بازگردانم، زیرا منابع تو به خواندگی‌ات و «برداشت نهایی محصول» مربوط است. خدا به بنی‌اسرائیل چنان لطفی کرد که نه تنها مصر را با اموال خود ترک کردند، بلکه آن را غارت کردند و تمام طلا و نقره آن را با خود بردند.

بنی‌اسرائیل نقره، طلا و تمام توشه لازم را با خود بردند. از آنجایی که خدا می‌گوید، «طلا و نقره از آن من است»، عده‌ای احتمالاً فکر می‌کردند که خیلی خوش شانس بوده‌اند. اما این مثل برنده شدن در بلیط بخت‌آزمایی نبود، بلکه تدارکی بود که خدا برای آنچه پیش رو بود، مهیا کرد. پشت همه این چیزها دلیلی وجود داشت. متأسفانه برخی از مردم بشدت به پول دلبسته هستند. به آنان این قابلیت داده شده تا کسب و کار کنند و برآمد کسب کنند، اما آن را صرفاً برای ثروت خود انباشته‌اند. این افراد در نظر خدا فقیر هستند زیرا به پس‌اندازهای خود اعتماد کرده‌اند. آنان مال‌اندوزی می‌کنند و به حساب بانکی خود تکیه می‌کنند.

از نظر خدا، همه چیز با این مقیاس سنجیده می‌شود که چقدر تسلیم او هستیم و به او اجازه می‌دهیم که خداوند زندگی ما باشد. ما تحت خداوندی و حاکمیت او به برکات بی‌پایان دسترسی داریم؛ اما این بدین معنا نیست که همه ما به پس‌اندازهای بانکی دسترسی خواهیم داشت. بلکه، به این معناست که به چیزی نیاز نخواهیم داشت، زیرا خداوند شبان‌ماست؛ این تغییری متحول‌کننده است که به ما اجازه می‌دهد بدون هیچ کمبود و نیازی زندگی کنیم.

خدا از بردن طلا و نقره از مصر هدفی داشت و این هدف به عبادت او، خیمه و معبد نخست مربوط می‌شد. وقتی خدا به اسرائیل فرمان داد که خیمه و سپس معبد را بسازند،

به قوم گفت، «اکنون طلا و نقره را به معبد بیاورید، جایی که من در آنجا ساکن خواهم شد. شکوه معبد نخست آنقدر عظیم بود که مردم از سراسر دنیا برای ادای احترام به آنجا می آمدند. این وقایع به عهد عتیق مربوط می شود که نویدبخش عهدی تازه بود.

جلال خانه بعدی

می خواهم در مورد آن چیزی که خدا در این لحظه و در سراسر جهان، در بدن مسیح احیا می کند، پیامی نبوتی را با شما در میان بگذارم. این مطلب به «برداشت نهایی» مربوط می شود:

زیرا خداوند لشکرها چنین می گوید: یک بار دیگر، پس از اندک زمانی، آسمانها و زمین و دریا و خشکی را به لرزه در خواهم آورد. و نیز همه قومها را خواهم لرزانید، و گنجینه های تمامی قومها بدین جا در خواهد آمد. و خداوند لشکرها می گوید: من این خانه را از جلال پر خواهم ساخت. (حجی ۲: ۶-۷)

خود خدا وعده داد که «این خانه را از جلال پر خواهم ساخت.» هلولیاه، اما آیه بعد عجیب به نظر می رسد، زیرا نمی گوید که در اثر این جلال، شفا اتفاق خواهد افتاد، دیوها خواهند گریخت و بیداری و احیا به بار خواهد آمد، گرچه با آمدن جلال او، همه اینها اتفاق خواهد افتاد. توجه خدا بر این مطلب است:

خداوند لشکرها می فرماید: طلا و نقره از آن من است. (حجی ۲: ۸)

سپس، خدا در ادامه مطلب قبل می فرماید:

خداوند لشکرها می گوید: جلال این خانه از جلال خانه پیشین عظیمتر خواهد بود، و من در این مکان، سلامتی ارزانی خواهم داشت؛ این است فرموده خداوند لشکرها. (حجی ۲: ۹)

چرا خدا در آن واحد درباره جلال و امور مالی صحبت می کند؟ همه ما منتظر فرارسیدن بیداری بزرگ و برداشت نهایی محصول هستیم. برداشت نهایی در بین تمام ملت ها و کل زمین، انجام خواهد شد. کتاب مقدس می گوید:

ما خداوند را تمجید می‌کنیم!

خانه من خانه دعا برای همه قومها خوانده خواهد شد. (مرقس ۱۱: ۱۷)

در کل تاریخ کلیسا، بیداری‌هایی در زمان‌ها و مکان‌های مختلف اتفاق افتاده است. اما این بیداری‌ها اغلب به‌خاطر عدم حمایت مالی و مسائل دیگر خاموش شده‌اند. مایه تأسف است که کار خدا از طریق چیزی فانی و دنیوی مثل پول می‌تواند بازداشته شود.

نکته مهم این است که نجات رایگان می‌باشد؛ اما رساندن انجیل به تمام قوم‌ها رایگان نیست. ما برای پیشبرد پادشاهی خدا به منابع قابل توجهی نیاز داریم. کلیسا فقط به یک سرمایه اندک نیاز ندارد، بلکه ما به **تمام** منابع نیاز داریم تا پادشاهی خدا را در سراسر جهان گسترش دهیم.

وقتی خدا به شما برکت می‌دهد، برای این نیست که حساب بانکی شما را پر کند، بلکه به شما قدرت بدهد که به هدف خود به‌عنوان پسر یا دختر خدا جامعه عمل بپوشانید. خدا از طریق حاکمیت و خداوندی‌اش، به ما تعلیم می‌دهد که در امور مالی و قربانی‌های خود مطیع باشیم. او می‌گوید، «طلا و نقره از آن من است. من تمام منابع را برای کلیسایم مهیا خواهم کرد و محصول نهایی به‌خاطر نبود پول، محدود نخواهد بود.»

می‌دانید که چرا امروزه، چیزهای کثیف و پست در جامعه زیاد شده؟ چون افراد ثروتمندی وجود دارند که خرج این پروژه‌های کثیف می‌کنند. اما، قبل از اینکه خدا روح القدس خود را به شکل بی‌سابقه‌ای بریزد، به قومش ثروت مالی خواهد بخشید تا برای «برداشت نهایی محصول» تدارک ببینند. من نبوت می‌کنم که قبل از شروع بیداری جهانی، خدا به قومش ثروتی عظیم خواهد بخشید. پیش از «برداشت نهایی محصول»، فرصت‌های کاری زیاد خواهند شد و منابعی در اختیار قوم خدا قرار خواهد گرفت تا اراده‌اش را بر روی زمین انجام دهند. مطیع خداوند بمانید تا شاهد لطف او در تمام زندگیتان باشید. قراردادهای فرصت‌هایی که غیرقابل دسترس به نظر می‌رسیدند، در دسترس خواهند بود. نیکویی و رحمت خدا از پی شما خواهد آمد. به خاطر داشته باشید که پول چیز کثیف، دنیوی یا مادی نیست. همه ما برای پیشبرد پادشاهی خدا به منابع مالی نیاز داریم و جلال خانه بعدی بسی عظیمتر از جلال خانه قبل خواهد بود! هلولیاه!

پیروزی‌های روحانی، تعیین‌کننده پیروزی‌های مادی است.

اکنون که دارم این متن را می‌نویسم، صدای خداوند را می‌شنوم که می‌گوید، من در قلمروی روحانی، شما و دارایی‌هایتان را آزاد کرده‌ام. جوانان و پیران شما را آزاد کرده‌ام. شما را از چنگال فرعون رهایی داده‌ام - کار مسیح تمام شده است. اکنون، نقش شما این است که آن را از چنگ فرعون پس بگیرید. کوچکترین چیزی را نزد او باقی نگذارید. من به شما طلا و نقره دادم تا هدفم را به انجام رسانید. اراده‌ مرا در دنیای مادی اعلان کنید. در وعده‌های من قدم بردارید. به شیطان مجال ندهید! کتاب مقدس به ما می‌گوید که خدا از طریق صلیب عیسی مسیح، ما را از قدرت تاریکی رهایی داده و به پادشاهی پسر محبوبش وارد نموده و ما را در مسیح به هر برکت روحانی مبارک ساخته است (ر.ک. کولسیان ۱: ۱۲-۱۳، افسسیان ۱: ۳). این کار تمام شده است.

آیا زمانی که یوشع رفت تا با عملیاتی‌ها بجنگد و موسی به کوه رفت تا دعا کند را به خاطر دارید؟ (ر.ک. خروج ۱۷: ۸-۱۶). دلیلش را می‌دانید؟ موسی می‌دانست که پیروزی‌های روحانی قبل از پیروزی‌های فیزیکی اتفاق می‌افتند. جنگ ما با جسم و خون نیست، بلکه علیه قدرت‌ها، ریاست‌ها، خداوندگاران این دنیای تاریخ و علیه فوج‌های ارواح شریر در جای‌های آسمانی (ر.ک. افسسیان ۶: ۱۲). گرچه در این دنیا زندگی می‌کنیم، اما به روش دنیوی نمی‌جنگیم. اسلحه‌ای که با آن می‌جنگیم، دنیوی نیست، بلکه نیروی قدرتمند خداست که قادر به انهدام دژهاست. ما هر استدلال و ادعای تکبرآمیزی را که در برابر شناخت خدا قد علم کند، ویران می‌کنیم و هر اندیشه‌ای را در اطاعت مسیح اسیر می‌سازیم (ر.ک. دوم قرنتیان ۱۰: ۳-۵). سعی کنید این صحنه را مجسم کنید: موسی از کوه پایین می‌آید، دستان خود را به سوی خداوند بلند می‌کند و دعا می‌کند و برای وعده‌های خدا می‌جنگد. در عین حال، پیرو و پسر روحانی‌اش در قلمروی دنیوی می‌جنگد. وقتی موسی دستان خود را بالا نگاه داشته بود، یوشع غالب شده بود، اما به محض اینکه دستانش را پایین آورد، دشمن بر او چیره شد.

خدا به من نشان داد که موسی از جایگاه پیروزی در قلمروی روحانی دعا می‌کرد. او بر اساس کلام خدا و وعده او دعا می‌کرد. دعای او بر مبنای چشمان مادی‌اش نبود، بلکه بر مبنای این حقیقت بود که خدا هم‌اینک سرزمین را به بنی اسرائیل بخشیده و آنان با جوانان، پیران و تمام دارایی‌های خود به آنجا خواهند رفت. موسی با ایمان دعا کرد. ایمان قادر به دیدن چیزهای نادیدنی است.

ما خداوند را تمجید می‌کنیم!

ما نمی‌توانیم آنچه را در قلمروی دنیای روحانی اتفاق می‌افتد را با چشمان مادی خود ببینیم. یوشع شکست می‌خورد اگر موسی زودتر دستهایش را پایین می‌آورد. موسی بر کار موعود و تمام شده تمرکز داشت؛ او ثابت قدم ماند و چشمانش را به خدای نادیده دوخت. حقیقتاً جایگاه روحانی او در برابر خدا شگفت‌انگیز بود!

خدا به ما وعده‌ای داد. «زیرا اینک تاریکی زمین را فرو خواهد گرفت، و ظلمت غلیظ قومها را خواهد پوشانید. اما خداوند بر تو طلوع خواهد کرد، و جلال او بر تو نمایان خواهد شد» (اشعیا ۶۰: ۲). می‌خواهم که همه ما امروز بر کلام خدا تکیه کنیم و از اقتداری که به ما داده شده استفاده کرده و به هر روح ناپاکی دستور دهیم که از خانه، فرزندان و امور مالی ما دست بکشد. در قلمروی روحانی، شما مثل موسی در خانه و جامعه‌تان عمل می‌کنید. به شما قدرت و اقتدار داده شده است. صدای خود را با اقتدار بلند کنید و به هر «عمالیقی»، «فلسطینی» و هر دیوی فرمان دهید که از زندگی فرزندان، خانه، خانواده، سلامتی، بدن، دارایی‌ها و نسل شما بیرون رود. کوچکترین چیزی باقی نگذارید؛ نگذارید هیچ چیزی برای فرعون بماند. ما با طلا و نقره، جوانان، پیران و تمام دارایی خود مصر را ترک می‌کنیم.

می‌خواهم ایمانداران بالغ را نیز خطاب قرار دهم. مهم است درک کنیم که حملاتی که به ضد پسران و دختران ما و نسل بعدی می‌شود، بسیار شدید است. حتی نمی‌توانیم تصورش را بکنیم که برای نوجوانان امروز و این عصر چه اتفاقاتی می‌افتد. آنان با مشکلات بسیاری روبرو هستند و جنگهایی را تحمل می‌کنند که شاید حتی از آنها آگاه نباشند. مایه ناامیدی و دلسردی است که بگوییم برخی از آنها که بواژه سال بیشتر ندارند، به خودکشی فکر می‌کنند، چون یا به آنان تجاوز شده یا درگیر اعتیاد یا امور جنسی شده، مورد سوءاستفاده و تمسخر قرار گرفته یا با افسردگی و حملات پنیک دست و پنجه نرم می‌کنند. زندگی آنان درگیر جنگ روحانی شدیدی است.

شاید شدت سختی‌های آنان را درک نکنیم، اما کاری که می‌توانیم بکنیم این است: بیاپید از جنگ کردن به خاطر سنت‌ها و شکل خدمات خود دست برداریم و روی زانوهای خود برای فرزندانمان بجنگیم. پسران، دختران، منابع و قربانی‌های خود را پس بگیریم. از خانه، خانواده و جامعه خود شروع کنید. به هر آنچه که از خدا نیست فرمان دهید که بیرون برود و هرگز بازنگردد. خدا به شما گفت که بر شیر و افعی گام خواهید نهاد، شیر جوان و اژدها را پایمال خواهید کرد. دوستان، اگر خدا با شماست، کیست بر ضد شما؟ او به شما اقتدار بخشیده که دشمن را

پایمال کنید. باید کلام خدا و وعده‌های او را بلند در دعا اعلان کنید، زیرا او از طریق دهانتان می‌جنگد.
با من فرمان بدهید:

شیطان، به نام عیسی از فرزندان من دور شو. از امور مالی و خانه من دست بکش. من قلمروی تاریکی را ترک می‌کنم و هیچ چیزی را در آن باقی نمی‌گذارم. من تصمیم می‌گیرم که تحت حاکمیت خدایم زندگی کنم. به روح مأمون نهیب می‌زنم و اعلان می‌کنم که دیگر بر من قدرتی ندارد، اعلان می‌کنم که چه زمانی و چگونه باید خدایم را خدمت کنم و چقدر باید به او بدهم. خداوند شبان من است؛ به چیزی محتاج نخواهم بود. من در زیر سایه قادر مطلق به سر خواهم برد، خداوند پناه و دژ من است و به او توکل دارم. شیطان، تو دیگر بر من قدرتی نداری. تو اقتداری بر فرزندان، امور مالی و هیچ قلمروی دیگری از زندگی‌ام نداری. من تمام نقشه‌هایی را که بر علیه زندگی من داری به نام عیسی باطل اعلان می‌کنم. تو را از خانه و زندگی خود بیرون می‌کنم! من و خانواده‌ام خداوند را عبادت و خدمت خواهیم کرد. من خدایم و تنها او را می‌پرستم!

در قلمروی روحانی، خدا برکات خود را بر زندگیتان ریخته است. برکت خداوند دولت‌مند می‌سازد و زحمتی به دنبال نخواهد داشت (ر.ک. امثال ۱۰: ۲۲). برکت خداوند چیزی بیش از امور مالی را دربرمی‌گیرد. این برکت مربوط به زمانی است که با فرزندان، پیران، دارایی‌ها و قرانی‌هایمان مصر روحانی را ترک می‌کنیم. ما همراه با یکدیگر و تحت حاکمیت و اقتدار خدا گام برمی‌داریم تا اراده او را چنانکه در آسمان انجام می‌شود، بر زمین نیز به انجام رسانیم. هلولیاه! بیایید خداوند را تمجید کنیم!



فصل ۸

مردی موافق دل خود یافته ام

گوسفندان من به صدای من گوش فرا می‌دهند؛
من آنها را می‌شناسم و آنها از پی من می‌آیند.
یوحنا ۱۰: ۲۷

من هر ماه برای داشتن خلوت با خدا به کوه می‌رفتم و هر بار، کاملاً منتظر بودم که با او ملاقاتی داشته باشم. در ذهن خود تصور می‌کردم که با جلال خدا از کوه پایین می‌آیم و درست مانند موسی می‌درخشم. اما خیلی وقت‌ها فقط کلام را می‌خواندم و هیچ چیزی را احساس نمی‌کردم. زمان گذشت و من مکاشفه‌ای از خدا دریافت نکردم. با ناامیدی و سردرگمی پرسیدم، «چرا من اینجا هستم؟ خدایا، چه خبر است؟ سه روز است که اینجا هستم...» با این وجود، خدا پاسخ داد، «پسرم ادامه بده. این عادت را در خود به وجود آور. این انضباط را در خود نهادینه کن.

آنچه می‌خواهم از طریق کلامم بر تو آشکار کنم بسیار ارزشمند است و این مکاشفه بسیار عظیم خواهد بود. می‌خواهم همچنان خود را وقف من و کلامم کنی و در این صورت، ابزار من خواهی بود.» پس به این مسیر ادامه دادم.

ستون‌های مخفیگاه و رابطه صمیمانه با خدا باید او را از نزدیک بشناسند، صدایش را بشنوند و کاری را که او از ایشان می‌خواهد انجام دهند تا او به‌عنوان خداوند زندگیشان، سلطنت کند. اغلب از من می‌پرسند، «چطور می‌توانیم خدا را شخصاً بشناسیم؟ چطور می‌توانید صدای او را بشنوید؟ چطور می‌توانید خدا را درک کنید؟» برای پیمودن این مسیر، باید از چند مرحله عبور کرد، پس بیایید به ترتیب به آنها بپردازیم.

نخست اینکه، شما باید زبان او را یاد بگیرید، پس از کلام خدا پر شوید. بله، این قدم بسیار مهم و ضروری است! قبل از اینکه خدا حزقیال را بفرستد تا دعوتش را به انجام رساند، خدا به او گفت:

«ای پسر انسان، با طوماری که به تو می‌دهم شکمت را بخوران و احشایت را پر کن.» پس آن را خوردم و به کامم همچون عسل شیرین بود. سپس مرا گفت: «ای پسر انسان، نزد خاندان اسرائیل برو و کلام مرا بدیشان بازگویی.» (حزقیال ۳: ۳-۴)

در کتاب حزقیال، خدا به نبی فرمان می‌دهد که «طومار» را بخورد. طومار نماذ اهمیت حضور کلام در درونتان است. روخوانی سطحی یک فصل از کتاب مقدس در روز از برنامه موبایل‌تان، کافی نیست. کلام باید بخشی از وجودتان گردد، تا جایی که تمام وجودتان را پر کند. باید با تلاشی هدفمند بخواهید به سطحی متفاوت از ارتباط با خدا برسید. باید در کلام زیست کرده و خود را از آن پر سازید تا کلام خدا هر آنچه را که از پدر نیست از زندگیتان بیرون راند. پس خود را از کلام خدا پر سازید تا با شما سخن گوید، به شیوه زندگی و تفکر شما رخنه کرده و نفس و روح، و مفاصل و مغز استخوان را نیز جدا کند، و افکار و نیتهای دل را بسنجد (ر.ک. عبرانیان ۴: ۱۲). وقتی کلام جزئی از وجودتان می‌شود، حزقیال ۳: ۴ به یک واقعیت تبدیل خواهد شد و شما کلام او را اعلان خواهید کرد.

حزقیال نبی در آن رویا، طومار را خورد؛ این طومار در دهانش همچون عسل شیرین بود. اگر از کلام خدا تغذیه کرده‌اید تا جایی که با شما سخن می‌گوید، از آن

لذت خواهید برد و دیگر برای شما همچون باری سنگین نخواهد بود، بلکه مشتاق مکاشفهٔ او خواهید بود.

دوم اینکه، باید خودتان را تحت تعلیم پادشاهی خدا قرار دهید. هرچند مطالعهٔ کتاب مقدس امری تحسین برانگیز است، اما کافی نیست. بسیاری از افراد کتاب مقدس را می‌خوانند و حتی برخی از آیات آن را حفظ هستند، اما اگر اجازه ندهید روح القدس فکرتان را با پیام پادشاهی نو سازد، کلام خدا را به اشتباه تفسیر خواهید کرد. من بنا به تجربه می‌دانم که وقتی خدا به کسی مأموریت می‌دهد، می‌خواهد روی طرز فکر او کار کند. چرا؟ برای اینکه کلام، باورها و تجاربشان را به آن اضافه نکنند و وقتی پیام او را منتقل می‌کنند، از کلامش دور نشوند، بلکه ارادهٔ او را منعکس نموده و کلام او را اعلان نمایند. به همین خاطر، قرار گرفتن تحت تعلیم پادشاهی و درک پیام آن امری ضروری است.

بودن در حضور او

می‌خواهم به شما هشدار دهم که دچار افراط و تفریط نشوید. بسیاری از مردم باور دارند که آمدن به حضور خدا یک هدف است. اما موضوع اصلی این نیست. وقتی عیسی دربارهٔ حاکمیت و خداوندی خدا تعلیم داد، فقط به آمدن به حضور او تأکید نکرد؛ بلکه به سه رکن اساسی اشاره نمود: آمدن، شنیدن و عمل کردن. لوقا ۶: ۴۶-۴۸ می‌گوید:

چگونه است که مرا 'سرورم، سرورم' می‌خوانید، اما به آنچه می‌گویم عمل نمی‌کنید؟ آن که نزد من می‌آید و سخنانم را می‌شنود و به آن عمل می‌کند، به شما می‌نمایانم به چه کس می‌ماند. او کسی را ماند که برای بنای خانه‌ای، زمین را گود کند و پی خانه را بر صخره نهاد.

اینکه دعا می‌کنید و خدا به دعاهای شما پاسخ می‌دهد، صرفاً بدین معنا نیست که او خداوند زندگیتان است. حس کردن حضور او به تنهایی ملاک این نیست که او خداوند زندگیتان می‌باشد. بسیاری از مردم به کلیسا می‌روند، خدا را می‌پرستند و او را خداوند می‌خوانند. آنان دربارهٔ او سرود می‌خوانند، اما این بدین معنا نیست که او خداوندشان است. بسیاری از افراد نجات را دریافت کرده‌اند، اما هرگز یاد

نگرفته‌اند که تحت حاکمیت کامل او زندگی کنند و تسلیم او باشند.
بیایید به سه موضوع مهم آمدن، شنیدن و عمل کردن بپردازیم که عیسی هنگام صحبت درباره‌ی خداوندی و حاکمیت خدا درباره‌ی آنها بحث نمود.

آمدن

لطفاً این کلمه را خارج از زمینه‌ی متن تفسیر نکرده و در مورد آن دچار افراط و تفریط نشوید. بسیاری از واعظان این کار را می‌کنند و می‌گویند که مهمترین چیز، بودن در حضور خدا، محبت به او و پرستش اوست. این موضوع مهمی است و من در مورد آن هیچ بحثی ندارم. اما برخی از ایمانداران دائم می‌خواهند در کنفرانس‌ها شرکت کنند تا حضور او را تجربه کنند. آیا دوست دارید فرزند شما نزدتان آمده و فقط درباره‌ی محبتش به شما بگوید و هیچ کار دیگری انجام ندهد؟ این نوع رابطه را تصور کنید.

فرض کنیم پسر نوجوان من بیاید و روی پای من بنشیند و بگوید، «بابا، دوستت دارم.» «طبیعتاً جواب من این است، «بله پسر من هم تو را دوست دارم.» اما نمی‌توانم فقط بنشینم و تا ابد درباره‌ی محبت صحبت کنم؛ در نهایت بلند می‌شوم و سراغ کارهایم می‌روم. حال فرض کنیم که پسر من به دنبال من می‌آید، منتظر است که نزدیک من بنشیند و درباره‌ی محبتش با من صحبت کند. اما زندگی فقط به نشستن در کنار من و ابراز محبت خلاصه نمی‌شود. منظور من را متوجه شدید؟ در این سناریو، من به او می‌گویم، «خب پسر من اگر مرا دوست داری لطفاً به من کمک کن تا چند کار را انجام دهم. من برنامه‌ها و رویاهای بزرگی دارم؛ کارهای زیادی است که باید انجام دهم. آیا می‌توانم روی تو حساب باز کنم؟» آن وقت او جواب می‌دهد، «پدر، درباره‌ی چه صحبت می‌کنی؟ من فقط می‌خواهم در حضورت باشم و بگویم که چقدر دوستت دارم.» از کجا به این افراط و تفریط رسیدیم؟

چرا این موضوع را مطرح می‌کنم؟ چون عیسی در مَثَل دو پسر، در مورد همین موضوع صحبت کرد. پدر به پسرانش گفت، «امروز بروید و در تاکستان من کار کنید.» پسر اول گفت نمی‌روم، اما بعد تغییر عقیده داد و رفت. پسر دوم قول داد که می‌رود، اما نرفت. عیسی این مَثَل را با این سوال به پایان رساند: «کدام یک از آن دو پسر خواست پدر خود را به جا آورد؟» (ر.ک. متی ۲۱: ۲۸-۳۱).

تصور کنید عیسی دچار این افراط می‌شد، یعنی انقدر پدرش را دوست داشت که تخت او را ترک نمی‌کرد! اما او از همان ابتدا گفت، «اینک من می‌آیم، تا اراده‌ی تو

را ای خدا به جای آورم» (ر.ک. عبرانیان ۱۰: ۷). ما باید از او الگو بگیریم! نباید به آمدن به حضور او بسنده کنیم، بلکه صدایش را بشنویم و به اراده‌اش عمل کنیم. در کتاب اشعیا فصل ۶، نبی هنگامی که در حضور خدا بود، صدایش را شنید که ندا می‌کرد، «که را بفرستم و کیست که برای ما برود؟» (اشعیا ۶: ۸). چه کسی خواهد رفت تا اراده پدر را انجام دهد؟

مهم است که نه تنها به حضور خدا بریم، بلکه در حضور او زیست نماییم.

شنیدن

رکن بعدی شنیدن است. نوشته شده، «و سخنانم را می‌شنود» (ر.ک. لوقا ۶: ۴۶-۴۸). شنیدن زمانی اتفاق می‌افتد که خدا افکار خود را با ما در میان می‌گذارد و کلامش با ما سخن می‌گوید. ما به حضور خدا می‌رویم تا صدایش را بشنویم. هدف مخفیگاه این نیست که چند ساعت را سخت دعا کنیم، بلکه، او را بشناسیم و صدایش را بشنویم. این کار ممکن است یک ساعت، کل روز، سه روز یا حتی یک هفته طول بکشد که خود را وقف او کنید. از طرف دیگر، صرف آمدن به حضور خدا و خلوت کردن با او برای مدتی بیشتر، او را خداوند زندگیتان نمی‌گرداند. امروز عده بسیاری از خدا می‌شنوند و نبوت‌ها و مکاشفات را «جمع می‌کنند». آنان به دنبال مردان و زنان مسح شده خدا می‌روند و به موعظه‌هایشان گوش می‌دهند، اما چیزی را در زندگیشان عوض نمی‌کنند. هدف خدا از سخن گفتن با ما یا بخشیدن عطایای خدمت در بدن مسیح چیست؟ برای اینکه فقط نبوت‌ها و مکاشفات را جمع‌آوری کنیم؟ متأسفانه، من با مسیحیان بسیاری روبرو شده‌ام که مکاشفاتی را درباره حاکمیت و اراده خدا شنیده‌اند، اما به دعوت او پاسخ نداده و عمل ننموده‌اند. اگر وارد عمل نشویم، همه چیز فقط در حد اطلاعات در مغز ما باقی خواهد ماند و هرگز جلوه حاکمیت خدا را در زندگیمان نخواهیم دید. ترسناکترین چیز این است که بسیاری از مردم صدای او را می‌شنوند و می‌دانند که اراده او برای زندگی آنان چیست، اما کاری انجام نمی‌دهند. به خاطر داشته باشید که لازم است کلام خدا را بشنوید و کاری را که پدر به شما سپرده، انجام دهید. او از ما انتظار دارد که او را اطاعت کنیم.

عمل کردن

ما پسران و دختران پادشاهی خدا هستیم. در نامه کولسیان ۱: ۱۳ نوشته شده:

زیرا ما را از قدرت تاریکی رهانیده و به پادشاهی پسر عزیزش منتقل ساخته است.

خدا هم‌اینک ما را از قدرت تاریکی رهانیده و به پادشاهی پسرش وارد نموده است. این کار عظیم و خارق‌العاده انجام شده و این قابلیت به ما داده شده که در این دنیا زندگی کنیم، بدون اینکه اسیر نظام‌های آن باشیم. در عوض، خود را تسلیم حاکمیت خدا می‌کنیم. عیسی این سرسپردگی را به بهترین نحو در زندگی‌اش نمایان ساخت. او تحت حاکمیت کامل خدا زندگی کرد. به همین خاطر است که تلاش‌های ساختارها و نظام‌های سیاسی در جهت کنترل و دستکاری عیسی ناکام ماند؛ او فقط بر اقتدار خدا تکیه می‌کرد. او در دنیا بود اما آلوده دنیا نشد، زیرا خود را کاملاً تسلیم حاکمیت و پادشاهی خدا نمود.

ما در مسیحیت امروز، عناصر مختلف فرهنگی را با فرهنگ پادشاهی خدا در هم آمیخته‌ایم، به همین خاطر، حاکمیت خدا را بر زمین نمی‌بینیم. اکثر ما در جامعه دموکراتیک بزرگ شده‌ایم و در نتیجه، تمایل داریم همان رویکرد را در کلیساهای خود به کار ببریم. امروزه، برخی کلیساهای از نظام رأی‌گیری مشابه با احزاب سیاسی استفاده می‌کنند، به‌گونه‌ای که اعضا رهبر خود را انتخاب می‌کنند و در مورد تصمیمات و اصلاحات اساسنامه و قانون رأی می‌دهند. می‌خواهم به شما بگویم که این رویکرد در پادشاهی خدا وجود ندارد. در پادشاهی خدا یک پادشاه وجود دارد و کلام او قطعی و نهایی است. در مورد کلام، اراده، راه‌های او جای هیچ بحثی نیست و در زمینه اجرای آنها، رأی‌گیری هیچ معنایی ندارد. ما ایمانداران خوانده شده‌ایم تا از کلام خدا اطاعت نماییم. او پادشاه و خداوند همه چیز است.

آیا درک می‌کنید که نقشه خدا از ابتدا این بود که قومش جدا شده و فقط تحت حاکمیت او قرار گیرند؟ نقشه خدا این بود که خودش بر اسرائیل سلطنت کند. اما بنی اسرائیل موافقت نکردند و خواستند یک پادشاه زمینی داشته باشند تا مانند سایر قوم‌ها باشند. آنان می‌خواستند مانند بقیه باشند و پادشاهی را انتخاب کنند تا بر ایشان سلطنت کند. اما خدا می‌خواست پادشاه تمام اسرائیل باشد و از طریق

انبیا و داوران بر قومش حکمرانی کند.

در مسیحیت امروز، مراحل انتخاب شبانان شکل متفاوتی به خود گرفته است. اما در پادشاهی خدا، شبانان با رأی‌گیری انتخاب نمی‌شوند. کتاب مقدس می‌گوید که خدا رسولان، انبیا، مبشران، شبانان، معلمان و خادمان را انتخاب کرده است (ر.ک. اول قرن‌تیا ۱۲: ۲۸). این خداست که این خادمان را انتخاب می‌کند و به خدمت می‌گمارد. وقتی مردم خادمان را برای خود انتخاب می‌کنند، خطر بزرگی وجود دارد، زیرا آن خادمان دیر یا زود در این دام می‌افتند که به جای خدا مردم را خشنود و راضی کنند.

اجازه دهید این موضوع را روشن کنم: ما تنها زمانی می‌توانیم شبانان را تأیید کنیم که خواندگی و دعوت خدا را در زندگیشان ببینیم؛ تنها در آن صورت، مشایخ بر آنان دست گذاشته و ایشان را به خدمت می‌گمارند. ما نباید خادمان را انتخاب کنیم. این کلیسای خدا و پادشاهی اوست. اگر خودمان شبانان را انتخاب کنیم، بر اساس آنچه با چشمان خود می‌بینیم و با گوش‌هایمان می‌شنویم، قضاوت خواهیم کرد. آنگاه، این خادمان وسوسه می‌شوند تا کسانی که ایشان را انتخاب نموده‌اند، راضی کنند و نظر آنان را جلب کنند.

این همان اتفاقی بود که برای شائول پادشاه افتاد. او در طول سلطنتش، تغییر رفتار قابل توجهی را تجربه کرد که سرنوشتش را تغییر داد. او نظرات و تأثیر مردم را در اولویت قرار داد که در نهایت او را از راهی که خدا می‌پسندید، دور کرد. او کم‌کم اراده خدا را به غفلت و فراموشی سپرد. در نتیجه، شائول راه مرگبار سازش را انتخاب کرد، راهی که باعث شد از خدا دور شود.

اطاعت بهتر از قربانی است

در کتاب سموئیل، خدا به شائول فرمان داد:

و اما سموئیل به شائول گفت: «مَنْ آن که خداوند فرستاد تا تو را به پادشاهی قومش اسرائیل مسح کنم؛ پس اکنون به پیام خداوند گوش فرا ده. خداوند لشکرها چنین می‌فرماید: "من بر آنم که عمالیقیان را به سبب آنچه بر اسرائیل روا داشتند، مجازات کنم، زیرا آنگاه که قوم از مصر بیرون می‌آمدند، در راه با ایشان به ضدیت برخاستند. پس

اکنون برو و عمالیقیان را شکست داده، تمامی اموالشان را به نابودی کامل بسپار. بر ایشان رحم مکن، بلکه مرد و زن و کودک و نوزاد، گاو و گوسفند و شتر و الاغ، همه را بکش.» (اول سموئیل ۱۵: ۱-۳)

از این رو، خدا کاری را به شائول سپرد و از او انتظار داشت که کلام خداوند را به انجام رساند. شائول کاری را که خدا از او خواسته بود به طور کامل انجام نداد. او سازش کرده و گاوها و بهترین احشام خود را رها کرد. سپس، با این ادعا که می خواسته آنها را به عنوان قربانی سوختنی تقدیم خدا کند، کار خود را توجیه کرد. طبیعتاً سوالی که مطرح می شود این است که:

«آیا خدا از تو خواست این کار را بکنی؟»

توجه کنید که آیه ۲۲ چه می گوید:

سموئیل پاسخ داد: «آیا هدایای تمام سوز و قربانیه‌ها خداوند را بیشتر خشنود می سازد یا اطاعت از فرمان خداوند؟ اینک اطاعت از قربانیها نیکوتر است، و گوش سپردن از چربی قوچها بهتر...» (اول سموئیل ۱۵: ۲۲)

دوست عزیز، می دانم که می توانیم برای خدا قربانی داده و کارهای زیادی انجام دهیم. ما می توانیم پول، زمان و استعدادهای خود را صرف برنامه ها و خدمات مختلف کنیم. اما این نکته را درک کنید: **این امکان وجود دارد که قربانی های زیادی دهید و در عین حال: هرگز خدا را خشنود نسازید.** شما می توانید بخشی از یک خدمت باشید، به سفرهای خدمتی بروید و در کلیسای محلی برنامه هایی را اجرا کنید، اما هرگز اراده ای که خدا برای شما دارد را محقق نسازید. آیا واقعاً فکر می کنید که قربانی برای خدا از اطاعت از صدای روح القدس خوشایندتر است؟

ما باید یاد بگیریم که به حضور خدا آییم، صدایش را بشنویم و به آنچه که به ما می گوید، از صمیم دل عمل کنیم؛ و هر مسیحی باید از طریق روح القدس که در درون اوست هدایت شود نه از طریق باورها و نظرات دیگران. مهمترین چیز در رابطه ما با خدا، اطاعت از کلامش می باشد، و خدا را شکر

که او به ما این فیض را بخشیده که مطابق با میزان عطای مسیح در ما، کلام او را بجا آوریم. متأسفانه، برخی از ما مانند یونس عمل می‌کنیم و از صدای خدا می‌گریزیم. ما انسان‌ها معمولاً تمایلی به مسئولیت‌پذیری نداریم. در نهایت، سعی می‌کنیم با قربانی دادن به خدا جبران کرده و خودمان را توجیه نماییم. بله، شما می‌توانید ده یک بدهید، به فقرا کمک کنید، در کلیسا خدمت کنید و با این فکر که دارید برای خدا کارهای زیادی می‌کنید، خیال خود را راحت کنید! اما با وجود تمام این قربانی‌ها و خدمت‌ها، ممکن است هرگز به دعوت اصلی خود عمل نکنید و در نتیجه، هرگز خدا را خشنود نسازید. نهایت سرسپردگی که خدا می‌خواهد در اینجا خلاصه می‌شود: تسلیم خودتان با کمال میل بر مذهب و اعلان این مطلب که، «خدایا، از این به بعد، اراده‌ تو انجام شود نه اراده‌ من. رویاهای تو عملی شود نه رویاهای من.»

خدا هر یک از ما را رهایی بخشید و در پادشاهی‌اش قرار داد. او ما را از قدرت تاریکی رهانید و وارد قلمروی نور کرد؛ همچنین، ما را فرزندان خود گردانید و مملکتی از کاهنان ساخت. اینها فقط عباراتی مکتوب در کتاب مقدس نیست. او برای هر یک از ما در پادشاهی‌اش هدفی دارد. هر شخصی دعوتی خاص یافته است؛ و خدا از ما انتظار دارد.

به همین خاطر، بارها بر این حقیقت تأکید می‌کنم. شما می‌توانید قربانی‌های بسیاری به خدا بدهید و در عین حال، هرگز او را خشنود نسازید. ممکن است، خدمت موفق‌تری داشته و در کلیسا خدمت کنید، اما هرگز به هدف و دعوت خدادادی خود، جامه‌ عمل نپوشانید.

شاید بپرسید:

«آیا خدمت دعوت من نیست؟ آیا هرچقدر بیشتر خدمت کنیم، بهتر نیست؟»

«آیا این پیام را از خدا شنیدی؟»

کتاب مقدس تأکید می‌کند که «... از شناخت اراده‌ او در هر حکمت و فهم روحانی پر شوید» (کولسیان ۱: ۹). شما باید به او گوش فرادهید تا بتوانید اراده‌اش را برای زندگیتان بدانید و از سوی روح القدس هدایت شوید. وقتی اراده‌ خدا را در مورد خودم بفهمم و شروع به عمل به آن کنم، روح القدس به عنوان شاهدهی در درونم به من می‌گوید که من به شایستگی دعوت خدا گام برمی‌دارم و در همه چیز او را خشنود می‌سازم.

قربانی‌ها توجه انسان را جلب می‌کند، اما اطاعت در پی توجه خداست. شائول نتوانست به صدای خداوند گوش دهد، زیرا قلبش متمایل به خدا نبود. او خود را به خدمت خدا وقف نمود اما از ارتباطی عمیق‌تر با او غافل بود. او بیشتر به نظر مردم متمایل بود. متأسفانه اولویت‌های او اشتباه بود و تأیید مردم را بر اراده خدا ترجیح داد. سپس، خدا گفت، «دیگر بس است. من مردی موافق دل خود پیدا خواهم کرد و او اراده مرا به انجام خواهد رسانید.»

فرق شائول و داوود

آیا می‌دانید سلطنت داوود چه فرقی با سلطنت شائول داشت؟ اعمال ۲: ۲۵ می‌گوید:

خداوند را همواره پیش روی خود دیده‌ام، چه او بر دست راست من است تا جنبش نخورم. (اعمال ۲: ۲۵)

به عبارت دیگر، داوود چشمان خود را به خداوند دوخته و خود را تحت حاکمیت او قرار داده بود. اجازه دهید باز تکرار کنم: **داوود از همان ابتدا توجه خود را معطوف به خداوند کرده بود.**

هنگامی که داوود با جلیات جنگید، برادرانش گفتند، «فکر می‌کنی چه کسی هستی؟ ما از دل پرغرور تو خبر داریم.» اما در آن لحظه، داوود مغرور نبود؛ او در برابر خدا فروتن ماند؛ و وقتی گفت، «این فلسطینی ختنه نشده کیست؟» از روی غرور یا تکبر حرف نمی‌زد. این نوع جسارت برای روبرو شدن با آن شخص غول‌پیکر، از رابطه نزدیکش با خداوند نشأت گرفته بود؛ اما در نظر برادرانش، غرور به نظر می‌رسید.

داوود برای نزدیکی و صمیمیت با خدا ارزش زیادی قائل بود، تا حدی که هیچ چیز دیگری برای او ارزشمندتر نبود که بخواهد توجهش را از خدا منحرف سازد. همان‌طور که می‌دانید، **توجه شما همیشه بر چیزهایی خواهد بود که برایتان بیش از هر چیزی ارزش دارد.** داوود از اینکه پادشاهی یا شهرتش را از دست بدهد، ترسی نداشت. او به این مسائل اهمیت می‌داد، اما اولویت اولش نبود.

بیایید دعای او بعد از ارتکاب گناه را بخوانیم:

به تو، آری تنها به تو، گناه ورزیده‌ام، و آنچه را که در نظرت بد
است به عمل آورده‌ام... خدایا، دلی طاهر در من بیافرین، و روحی
استوار در من تازه بساز. مرا از حضور خود به دور مِی‌فکن، و
روح قدوس خود را از من مگیر. (مزمور ۵۱: ۴-۱۰-۱۳).

داوود از صمیم قلب از خدا چنین خواست. او گفت، «و روح قدوس خود را از من
مگیر.» این بدین معناست که داوود به روح القدس نزدیک بود و می‌ترسید او را از
دست بدهد. او در طول همهٔ این ماجراها و چالش‌ها نگران بود و بر حفظ صمیمیت با
روح خدا متمرکز گردید. او حقیقتاً برای مشارکت و رابطه‌اش با خدا اهمیت قائل بود.
بزرگترین ترس او این بود که صدای خدا یا حضورش را در زندگی از دست بدهد.
و جلوتر (آیهٔ ۱۴)، در دعای توبه می‌گوید، «شادی نجات خود را به من بازده،
و به روحی راغب حمایتم فرما.» (ترجمهٔ کتاب مقدس سینودال روسی می‌گوید، به
روح خداوندی‌ات، حمایتم فرما). در اینجا، او از خداوندی و حاکمیت خدا سخن
می‌گوید! به عبارت دیگر، داوود داشت می‌گفت، «خدایا، بار دیگر حاکمیت را در
زندگی من برقرار کن.»

اجازه دهید آنچه را داوود پس از توبه از خدا خواست، برایتان خلاصه کنم:
نخست اینکه، روح قدوس را از من مگیر.

دوم اینکه، خداوندی و حاکمیت را در زندگی من تصدیق نما.

اجازه دهید توجه شما را به لحظه‌ای که خدا از شائول روی گردانید، جلب
کنم. برای من جالب است که خدا شائول را از سلطنت بر اسرائیل برکنار نکرد. در
حقیقت، شائول به مدت ۳۲ سال سلطنت نمود! پس خدا دقیقاً چه چیزی را از او
گرفت؟ حاکمیت و خداوندی‌اش را. روح خداوند از او جدا شد، همان‌طور که در
اول سموئیل ۱۶: ۱۴ نوشته شده، خدا حاکمیت خود را از وی سلب نمود و آن را به
شخص دیگری سپرد، در نتیجه، حضورش شائول را ترک کرد.

شائول همچنان بر اسرائیل سلطنت نمود، اما متحمل رنج شد. او دیگر صدای
خدا را نشنید و دیگر پاسخ یا هدایتی از طرف او دریافت نکرد. گرچه شائول
همچنان بر منصب قدرت بود و جایگاه، استعدادها، ثروت و تمام مسئولیت‌های
پادشاهی را در اختیار داشت، اما یک چیز مهم در زندگی‌اش کم داشت. او دیگر

صدای خدا را نشنید و حضور او را لمس نکرد. روح خداوند از او دور شد و شائول از حاکمیت خدا محروم گشت. این ماجرا یادآور سرنوشت آدم است که به واسطه ناطاعتی‌اش، حاکمیت خدا را بر زندگی‌اش رد نمود.

«مردی موافق دل خود یافته‌ام»

روح خداوند بر داوود قرار گرفت و خدا درباره او گفت، «داوود پسر یسا را دلخواه خویش یافتم؛ او خواست مرا به‌طور کامل به جا خواهد آورد» (ر.ک. اعمال ۱۳: ۲۲). در حقیقت، خدا داشت می‌گفت، «شخصی را یافته‌ام که به دنبال دل و خواسته من است. کسی را پیدا کرده‌ام که موافق دل من است و هر کاری را که از او بخواهم انجام خواهد داد. پس، به خاطر نامم او را به راه‌های عدالت هدایت خواهم نمود. من خداوند و شبان او خواهم بود و او تحت خداوندی من زندگی خواهد کرد.»

بله داوود فرد کامل و بی‌عیبی نبود؛ او مرتکب گناه و اشتباهات شد، اما دلخواه خدا بود. چطور؟ خب، دیدگاه خدا کاملاً متفاوت با دیدگاه ماست. من اشتباهات داوود را توجیه نمی‌کنم، بلکه بر چیزی تأکید می‌کنم که او را در نظر خدا خاص گردانید. اولویت‌های او این بود که صدای خدا را بشنود و با روح‌القدس رابطه صمیمانه‌ای داشته باشد. داوود برای صدا و کلام خدا و رابطه‌اش با روح‌القدس ارزش قائل بود، تا حدی که این سرسپردگی باعث شد خدا بخواهد از طریق او نقشه‌اش را بر زمین به انجام رساند.

داوود در ایام آخر زندگی‌اش، جماعت مردم را خطاب قرار داد و سخنان او شهادتی است بر معرفت عمیق و شخصی او درباره خدا و اراده راسخش:

آنگاه داوود در حضور تمامی جماعت خداوند را متبارک خوانده، گفت: «ای یهوه، خدای پدر ما اسرائیل، تو از ازل تا به ابد متبارک هستی! ای خداوند، عظمت و قدرت و جلال و پیروزی و شوکت از آن توست، زیرا هرآنچه در آسمان و زمین است متعلق به توست. ای خداوند، پادشاهی از آن توست، و تو بر همگان چون سر متعال هستی. دولت و حرمت از تو می‌آید، و تو بر همگان حاکمی. قوت و توانایی در دست توست؛ عظیم ساختن و نیرو بخشیدن به همگان،

در دست توست. اکنون، ای خدای ما، تو را سپاس می‌گوییم و نام
پرجلالت را می‌ستاییم. (تواریخ ۲۹: ۱۰-۱۳)

آن نام چیست؟ خداوند.

تفاوت اینجااست: شائلول خودش سلطنت کرد، اما داوود به خدا اجازه داد تا از
طریق او سلطنت کند.

به خاطر داشته باشید که خدا صرفاً به‌خاطر اینکه او را در دعا‌های خود خداوند
خطاب می‌کنیم، خداوند ما نمی‌شود. تنها در صورتی که از کلام او اطاعت کنیم و
به هدایت او گوش فرادهیم، خداوندی او در زندگیمان فعال می‌شود. برعکس، اگر
اطاعت نکنیم، خداوندی او را از زندگیمان برداشته‌ایم. به همین سادگی!

اطاعت

عیسی در همه چیز حتی تا به موت بر صلیب، مطیع خدا بود (ر.ک. فیلیپیان
۲: ۶-۹). سطحی از اطاعت از خدا وجود دارد که مستلزم این است که نسبت به
خود بمیرید. او نمونه‌ای از این نوع زندگی را به ما نشان داد: «پسر از خود کاری
نمی‌تواند کرد مگر کارهایی که می‌بیند پدرش انجام می‌دهد.»

من حتی در کوچکترین چیزها، روی او، صدای او و هدایتش را مصرانه
می‌جویم، تا به جایی برسم که دیگر من نیستم که زندگی می‌کنم، بلکه مسیح است
که در من زندگی می‌کند.

چه عاملی خداوندی خدا را در زندگیتان فعال می‌کند؟ جواب هیچ چیز جز
اطاعت نیست. نوشته شده:

خوشا به حال آنان که کلام خدا را می‌شنوند و آن را به جای می‌آورند.
(لوقا ۱۱: ۲۸)

بگذارید تکرار کنم: هر بار که خودم را تسلیم خدا کرده و از کلامش
اطاعت می‌کنم، حاکمیت و خداوندی او را در زندگی‌ام فعال می‌کنم. برای
تشریح آن، یک مثال می‌زنم. کتاب مقدس می‌گوید، «برای آنان که به شما آزار
می‌رسانند، دعای خیر کنید» (متی ۵: ۴۴). شاید بارها این جمله را خوانده باشید،
اما اگر به آن عمل نکرده باشید، کلام خدا بخشی از وجوتان نمی‌گردد. با دعا برای

کسانی که به شما آزار رسانده‌اند، حاکمیت خدا را در زندگیتان فعال کنید. به‌طور کلی، من فصل‌های ۵، ۶ و ۷ انجیل متی را اساس و بنیان پادشاهی خدا می‌نامم. این فصل‌ها شالودهٔ رشد در اطاعت و زندگی بر طبق کلام خداست؛ ما باید از همین جا شروع کنیم. من مرتب این فصل‌ها را از انجیل متی می‌خوانم. در آنجا، عیسی نشان می‌دهد که چگونه در تمام حیطه‌های زندگی در را به روی حاکمیت خدا باز کنیم. این لحظه را تصور کنید: ما می‌توانیم زندگی‌ای داشته باشیم که در هر کاری که می‌کنیم، خدا را خشنود می‌سازیم، زندگی‌ای سرشار از اطاعت و سرسپردگی به حاکمیت خدا. وجود چنین افرادی برای قلمروی تاریکی خطرناک است.

به‌خاطر داشته باشید که میزان حاکمیت خدا در زندگیتان بستگی به میزان اطاعت شما نسبت به او دارد. اطاعت از صدای خدا، شما را در ارادهٔ خدا نگاه خواهد داشت. اطاعت از صدای خدا تعیین خواهد کرد که به چه میزان در این دنیا به هدف خود عمل می‌کنید.

اطاعت شما از خدا، میزان خداوندی و حاکمیت خدا را در زندگیتان مشخص خواهد کرد و همچنین، نشان خواهد داد که خدا در چه سطحی جلال خود را از طریق شما بر زمین آشکار خواهد کرد.

ابدیت بسیار نزدیک است

برای رابطهٔ خود با خدا بجنگید. چشمان خود را بر تمام امور پوچ و زودگذر ببندید. آرامشتان از این دنیا نباشد، بلکه بدن خود را به‌عنوان قربانی زنده تقدیم کنید (ر.ک. رومیان ۱۲: ۱-۲). دوست عزیز، یاد بگیرید که نزد خداوند آیید، صدایش را بشنوید و به آنچه به شما می‌گوید، عمل کنید و چشمان خود را به سوی آسمانها بدوزید، زیرا کمک از آنجا می‌آید. دل خود را با قربانی‌ها و هدایای بسیار راضی و آرام نکنید. به خدمت در کلیسا و کمک به دیگران بسنده نکنید. بلکه، مشتاق باشید که صدای خدا را بشنوید و بفهمید که او از شما چه می‌خواهد، سپس آن را به جا آورید. به خاطر داشته باشید که اطاعت از قربانی مهمتر است. حقیقت تلخ این است که وقتی فرمان‌های خدا را نادیده می‌گیریم، خود را از خداوندی او محروم می‌کنیم. دعای من این است که خداوند به شما کمک کند تا در اطاعت کامل نسبت به او زندگی کنید.

خیلی وقتها می‌گوییم، «می‌خواهم فردی دلخواه خدا باشم»؛ و فکر می‌کنیم اگر بیشتر دعا کنیم، یا بیشتر روزه بگیریم و قربانی بدهیم، به چنین فردی تبدیل خواهیم شد. همه اینها مهم هستند، اما این دیدگاه درستی نیست و دعای بیشتر ما را فردی موافق دل خدا نخواهد ساخت. بیایید به جای تکرار این جمله، دل و زندگی خود را بسنجیم. آیا خدا واقعاً در همه چیز خداوند زندگی ماست؟

من در طول زندگی‌ام چند بار زندگی خارج از جسم را تجربه کرده‌ام. وقتی در جسم خود هستیم، تمام حواس ما را کد است و برخی خاطره‌ها محو می‌شوند. وقتی شخصی بدن خود را ترک می‌کند، خاطرات، احساسات و عواطفش چندین برابر قویتر می‌شود. او همه چیز را به وضوح به یاد می‌آورد، یعنی تک تک شرایط، مکالمات، کارها و احساسات و هیجانات مربوط به آنها را. تمام شرایط و وقایع در ذهن او می‌ماند.

چرا به این موضوع اشاره کردم؟ ببینید، بسیاری از ایمانداران پس از مرگ در آسمان خواهند بود و تمام فرصت‌ها و لحظاتی را به یاد خواهند آورد که خدا در اختیار ایشان قرار داده بود تا کاری را انجام دهند، اما آنها را نادیده گرفتند. او آنها را خواند تا در شناخت او پیش روند. او در مخفیگاه منتظر ایشان بود و شبها بیدارشان می‌کرد تا دعا کنند؛ اما آنان برای خودشان زندگی می‌کردند و سخت‌ترین چیز این است که در ابدیت بفهمید از زمانی که بر روی زمین داشتید، استفاده نکردید. به عبارت دیگر، به هدف نزده‌اید. شما با هدایا، صدقات، خدمت، برنامه‌ها و قربانی‌ها توجه مردم را جلب کرده‌اید و چیزی را که در نظر مردم خوشایند بود، انجام داده‌اید. در ظاهر یک زندگی مسیحی خوب داشتید، اما هرگز به هدفتان جامه عمل نپوشانیده‌اید. شما نجات را دریافت کرده‌اید، اما به دعوت خدا در زندگیتان عمل نکردید. این وضعیتی اسفبار است.

این موقعیت را تصور کنید: اگر در طول زندگی خود رابطه‌ای قوی با خدا برقرار نکرده بودید، فکر می‌کنید در ابدیت ناگهان به او نزدیک خواهید شد؟ خیر، در ابدیت، سطوح مختلفی از جلال وجود دارد. اگر در این دنیا، برای خدا به عنوان یک شخص اولویت قائل نبودید و خواسته قلبی او، دغدغه اصلی شما نبوده، چرا فکر می‌کنید در ابدیت ناگهان به او نزدیک خواهید شد؟ اینکه دعا کرده و خدا دعا‌های شما را مستجاب کرده، صرفاً بدین معنا نیست که به او نزدیک هستید؛ خدمات و قربانی‌های شما هم تعیین کننده نزدیکی و صمیمیت شما با او نیست. در ابدیت،

سطح جلال و نزدیکی با عیسی برای تک تک ما متفاوت خواهد بود؛ پس مهم است از خود بپرسید: اکنون تمرکزت بر چیست؟ رابطه تو با او در حال حاضر در چه وضعیتی است؟

اکنون که در حال نوشتن این فصل هستم، قلبم نزد خدا فریاد برمی‌آورد و می‌گوید، «خدایا من تمایلی ندارم که نقشه‌های خود را دنبال کنم یا خدمت خود را بنا نمایم. من به یک دلیل روی زمین هستم: می‌خواهم اراده‌ات را به جا آورم. مشتاق شناخت تو هستم؛ می‌خواهم صدایت را بشنوم. تو را اطاعت خواهم نمود؛ مرا هدایت نما و به خود نزدیک کن؛ دل مرا با دل خود هماهنگ کن و به من قدرت بده تا به هدف تو در زندگی جامه عمل بپوشانم.»

ما در دنیای امروز می‌توانیم به معنای واقعی برای مسیح زندگی کنیم. من باور دارم که می‌توانیم تحت حاکمیت کامل خدا زندگی کنیم. در تمام آشفتگی‌های ایام آخر، فجایای جهانی، جنگها و شایعه جنگها، ناآرامی‌های سیاسی و بی‌ثباتی اقتصادی، این خداست که از ما مراقبت و محافظت خواهد کرد. **من حقیقتاً باور دارم که می‌توانیم در این دنیا زندگی کنیم و در عین حال، با نظام‌های آن همسو نشویم، بلکه مانند عیسی باشیم، چون تسلیم حاکمیت خدا هستیم.** ما همچون او پادشاهی خدا را گسترش خواهیم داد و برکتی برای تمام قومها خواهیم بود.

من کاملاً باور دارم که آنچه در زندگی و خدمت عیسی اتفاق افتاد، برای ما نیز ممکن است. من بسیار مشتاق هستم که وقایع خارق‌العاده کتاب اعمال را در این نسل ببینم و شاهد این باشم که چطور جلال خدا از طریق آنان آشکار می‌شود. این سبک زندگی نه فقط با شنیدن مکاشفه، بلکه از طریق اطاعت ما حاصل خواهد شد. انتظار ندارم که بعد از پایان این کتاب از شما بشنوم که چه اطلاعات جدیدی کسب کرده‌اید. چیزی که حقیقتاً می‌خواهم از شما بشنوم این است که چه کاری را در زندگی خود شروع کرده‌اید، رابطه شما با خدا چه تغییری کرده، چگونه به شناخت او رسیده‌اید، از او شنیده‌اید و به اراده او عمل کرده‌اید.

خداوندا، اکنون برای کسانی که این کتاب را می‌خوانند دعا می‌کنم. روح‌القدس این شخص را لمس کن. به این مرد یا زن اجازه بده که از چشم‌انداز ابدیت به زندگی خود نگاه کند. به او این فرصت را بده

که مکث نموده و به صدای تو گوش دهد. به او قدرت بده تا آنچه را که لازم است، تغییر دهد. او را گرسنه و تشنه‌ی شناخت و درک اراده‌ات بگردان تا آن چیزهایی را که از او انتظار داری در بدن مسیح به ثمر نشانند. باشد که شاگرد و فرد دلخواه تو باشد و تمام آنچه را که برای او می‌خواهی، به انجام رساند.

در نام قدرتمند عیسی مسیح، آمین.



فصل ۹

نَفْسِ خدا

اما زمانی می‌رسد، و هم‌اکنون فرا رسیده است،
که پرستندگانِ راستین، پدر را در روح و راستی
پرستش خواهند کرد، زیرا پدر جویای چنین
پرستندگانی است.

یوحنا ۴: ۲۳

صحبت کردن از خطاها و نقص‌هایتان همیشه کار آسانی نیست، یا وقتی که
به هدف زنده‌اید و باید توبه کرده و طلب بخشش نمایید. اما از ابتدای این کتاب
به شما قول دادم که من نه تنها دربارهٔ پیروزی‌ها، بلکه خطایای خود هم صحبت
خواهم کرد؛ به شما خواهم گفت که خدا در طول این سالها چه درس‌هایی به من داده
و مرا به‌عنوان فرزند و پیام‌رسان خود بر روی زمین، احیا نموده است. پس بیایید
شروع کنیم.

اوایل پارسال، دوباره همهٔ کارهایم را کنار گذاشتم و برای خلوت کردن با خدا به

کوهستان رفتم. در آنجا دعا کردم، «خدایا، من چه مشکلی دارم؟ مثل قبل نیستم. نمی‌خواهم وانمود کنم. می‌خواهم در حضور تو، خودم و اطرافیانم واقعی باشم. گیر افتاده‌ام. حس می‌کنم ولرم شدم...»

مشخصاً همه چیز عالی پیش می‌رفت. کلیسا در حال گسترش بود، خدمت پیشرفت خوبی داشت، گروه رشد می‌کرد و بخش‌های مختلف خدمت هم در حال توسعه بود. موعظه‌ها و خدمت‌های من زیاد بود؛ مسح خدا هم با قدرت عمل می‌کرد و مردم با خدا ملاقات می‌کردند؛ اما حس می‌کردم در درونم مانعی وجود دارد. انگار نمی‌توانستم در خدا جلوتر بروم. توصیف این شرایط درونی برایم سخت است و در قالب کلمات نمی‌گنجد، اما به نظر می‌رسید که رابطه شخصی من با خدا راکد شده است. دیگران متوجه این وضعیت نشدند، اما خودم در درونم تغییری را حس می‌کردم.

پس روزه گرفتم و به سمت کوه راه افتادم؛ از صمیم دل دعا کرده، گفتم، «خدایا، چیزی در رابطه من با تو عوض شده؛ احساس می‌کنم ولرم شده‌ام. هیچ کس متوجه این موضوع نمی‌شود، اما خودم که می‌دانم! خدایا، نمی‌خواهم از نفس کشیدن در زندگی‌ام دست بکشی. می‌خواهم در تو پیش بروم! روح القدس، قلبم را بیازما و نشان بده که مشکل من چیست.»

صدایی را شنیدم که گفت: «آیا واقعاً می‌خواهی بدانی؟»

«بله، می‌خواهم بدانم. روح القدس به من تعلیم بده.»

«پسرم، در زندگی تو غرور وجود دارد و این غرور مانع شده و کار مرا هم کند کرده است.»

«غرور؟ چطور؟ کجا؟ در مورد چه؟»

در همان حال که نشسته بودم، روح القدس چند مورد را به یاد من آورد که دیگران را نادیده گرفته بودم، با فخر فروشی جواب دادم یا در پی منافع خود بودم. ناراحت و شرمسار شدم که این رفتارها هنوز در من هست.

روح القدس ادامه داد:

«تو از پشت منبر درباره اینکه فروتنی، زیاد صحبت می‌کنی. حتی متوجه این موضوع نشدی و کار به جایی رسید که بیشتر شروع به موعظه درباره خودت کردی تا من. در پیام‌هایت دائم از اول شخص مفرد استفاده می‌کنی. پسر، من از تو نخواستم که درباره فروتنی صحبت کنی؛ بلکه از تو خواستم که در فروتنی گام

بررداری. فروتنی در حرف نیست، بلکه در عمل است. وقتی در فروتنی قدم برداری، مثل این است که دربارهٔ جلال، کارها و نیکویی من سخن می‌گویی.»

فوراً در حضور خدا به روی افتادم و گفتم، «خداوند، مرا ببخش! نمی‌خواهم این‌طور باشم. نمی‌خواهم متکبر باشم. نمی‌خواهم در نگاه خودم بزرگ باشم. خدایا، مرا ببخش. همه چیز را درست خواهم کرد. از مردم طلب بخشش می‌کنم. روح‌القدس مرا ببخش. من شرمسارم که چنین ناپاکی‌هایی هنوز در قلب من وجود دارد. به من کمک کن تا مانند عیسی فروتن و دلسوز باشم. خدایا، به من قوت بده تا ماهیت تو را منعکس کنم. خدایا، مرا تبدیل کن؛ خودم را تسلیم تو می‌کنم.» در آن لحظه احساس کردم که حضور خدا همچون رودی در من جاری شد. مسح تازه‌ای را در درونم حس کردم. خدا در من دمید! دوست عزیز، این تجربه‌ای بی‌نظیر بود!

خدایا، نظم ببخش!

کتاب مقدس به ما می‌گوید که خدا در برابر متکبران می‌ایستد اما فروتنان را فیض می‌بخشد (ر.ک. یعقوب ۴: ۶). او از هر آنچه درون ماست، باخبر است. او کاملاً می‌داند که در قلب ما چه می‌گذرد. اگر در زندگیتان غرور وجود دارد، خدا جلوی شما را می‌گیرد. نه شیطان، بلکه خدا با تکبر شما مقابله می‌کند. با وجود تمام دعاها، شفاعتها، اعلانات و فرمان‌ها و نهیب زدن به تمام نیروهای روحانی شریر، موفق نخواهید شد، زیرا شما نه به ضد شیطان، بلکه به ضد خدا بلند شده‌اید. بدیهی است که خدا می‌خواهد هر یک از ما را به رابطه‌ای عمیق‌تر با خود و همچنین، به حقیقت، شناخت و مکاشفه الهی‌اش هدایت کند. اما سوالی که وجود دارد این است که، ما تا چه حد مشتاق و خواهان آن هستیم؟ چقدر در برابر تغییر انعطاف‌پذیریم؟ روح‌القدس با آرامی و احترام برخورد می‌کند و هرگز شما را مجبور به کاری نخواهد کرد، بلکه موانعی را آشکار خواهد کرد که شما را در رشد و پیشرفت در خدا باز می‌دارد. بقیهٔ ماجرا دست خودتان است؛ این موضوع بین شما و خداست. این زندگی شماست و برای قدم برداشتن در این راه، باید تصمیمی آگاهانه بگیرید.

گاهی اوقات، خود را درک نمی‌کنیم یا متوجه نیستیم درونمان چه می‌گذرد. به همین دلیل، لازم است شهادت این را داشته باشیم که مثل داوود دعا کنیم: «خدایا مرا بیازما و دلم را بشناس؛ مرا امتحان کن و دغدغه‌هایم را بدان. ببین که آیا در

من راه اندوهبار هست، و به راه جاودانی هدایتم فرما» (مزمور ۱۳۹: ۲۳-۲۴).
بله، این دعایی باشهامت و درست است، اگر می‌خواهید به خدا نزدیک شوید! در حقیقت، بهترین کاری که می‌توانید در شناخت دل خدا انجام دهید، این است که از او بخواهید دلتان را بیازماید.

اجازه دهید دوباره تکرار کنم، «دل مرا بیازما، افکار مرا کاوش کن، ببین آیا در من راه اندوهبار هست و مرا به پارسایی هدایت کن.» اگر کسی می‌خواهد در طلب دل خدا باشد، این بهترین دعا برای اوست.

ما ایمانداران می‌خواهیم خدا به کلیساهای، خدمات، خانواده و روابط ما نظم ببخشد. اما این کار از خودمان شروع می‌شود. به خدا اجازه دهید که با زندگی شخصی شما شروع کند و به افکار، انگیزه‌ها، احساسات، دل و روابط شما نظم و سامان ببخشد. بدانید که در آخر، ما جوابگوی شبانان، والدین، مشاوران یا دوستانمان نخواهیم بود، بلکه این خداست که ما را داوری خواهد کرد. اگر او همان کسی است که در نهایت منتظر ماست، بیایید تلاش کنیم تا در حضور او گام برداریم، مطابق با راه‌های او زندگی و رفتار کنیم و به او اجازه دهیم که ما را تغییر داده و به اراده کامل خود رهنمون سازد.

چرا عزّیّا؟

روایتی در کتاب مقدس وجود دارد که در آن، اشعیای نبی، در روح دید که خداوند بر تختش نشسته است. او توصیفی بسیار روشن و زنده از این روایت خارق‌العاده ارائه کرد و در آن نوشت:

«در سالی که عزّیای پادشاه درگذشت، خداوند را دیدم که بر تختی بلند و رفیع نشسته بود و دامنِ ردایش معبد را پر ساخته بود...»
(اشعیّا ۶: ۱).

اشعیای نبی خداوند را دید. اما عبارت «خداوند را دیدم که بر تختی بلند و رفیع نشسته بود و دامنِ ردایش معبد را پر ساخته بود» چه ارتباطی با عزّیای پادشاه دارد؟ چرا نام او در این جمله ذکر شده است؟ اشاره به مرگ عزّیای پادشاه در این جمله اتفاقی نبود. هر عبارت این کتاب نبوتی دقیق و هدفمند است.

عزّیای پادشاه به شخصیت متکبرش معروف بود. او در ابتدا پادشاه خوبی بود

و در نظر خدا درست عمل می‌کرد و نزد خدا محبوب بود. اما با بیشتر شدن قدرت و شهرت عَزَّیَا، غرور و تکبرش نیز زیاد شد. او فقط متکبر نشد، بلکه از کاهنت خود تخطی کرد. توجه کنید که دوم تواریخ ۲۶: ۱۶، دربارهٔ او چه می‌گوید:

اما چون عَزَّیَا نیرومند گردید، دلش متکبر شده، او را به نابودی کشانید؛ زیرا به پهوه خدای خود خیانت ورزیده، به معبد خداوند داخل شد تا بر مذبح بخور، بخور بسوزاند.

دل عَزَّیَا از غرور پرگشت و خدا متوجه این موضوع شد. در فصل ۶ کتاب امثال، دربارهٔ هفت گناهی نوشته شده که خدا از آنها نفرت دارد. شاید بپرسید، «مگر خدا محبت نیست؟ پس چطور می‌تواند نفرت ورزد؟» بله، او می‌تواند و این کار را هم می‌کند. اولین مورد در این فهرست، چشمان متکبر می‌باشد (ر.ک. امثال ۶: ۱۶-۱۷). شاید بپرسید چرا چشمان؟ چشم همانند پنجرهٔ معبد یا بدن ماست، و دید شما را نسبت به دنیا و تمام چیزهای درون آن نشان می‌دهد. شما با چشمان خود می‌بینید و مطابق با آن رفتار می‌کنید. مثلاً، وقتی کسی را قضاوت می‌کنید، شاید کاملاً متوجه آن نباشید، اما قضاوت کردن دیگری، نشان‌دهندهٔ این است که خود را به نوعی از او برتر می‌انگارید. این نشانهٔ داشتن چشمان متکبر می‌باشد. اگر حسد ورزید، این بدین معناست که خدا را درست نمی‌بینید. عیبجویی، شکایت، قضاوت، عدم بخشش و حسد ریشه در چشمان متکبر دارند. خدا از غرور نفرت دارد و در برابر آن می‌ایستد؛ زیرا نوشته شده: «هر دره‌ای برافراشته شود و هر کوه و تکی پست گردد. زمینِ ناصافِ صاف، و ناهمواری‌ها هموار گردد. آنگاه جلال خداوند آشکار خواهد شد» (اشعیا ۴۰: ۴-۵). به عبارت دیگر، تا کوه غرور در زندگی ما پست نگردد، جلال خدا نمایان نخواهد شد.

بیا بید برگردیم به کتاب اشعیا و این متن را به دقت بررسی کنیم:

در سالی که عَزَّیَا پادشاه درگذشت، خداوند را دیدم که بر تختی بلند و رفیع نشسته بود و دامنِ ردایش معبد را پر ساخته بود. بر فراز او سَرافین ایستاده بودند. هر یک از آنها شش بال داشت: با دو بال روی خود را می‌پوشانید، با دو بال پاهای خود را، و با دو بال نیز پرواز می‌کرد.

وقتی غرور در آن سرزمین، مرد و کوه‌ها پست شدند، نبی خداوند را دید که بر تختی بلند و رفیع نشسته و متوجه شد که هیچ کس از او بالاتر نیست. این فقط یک روایت نیست؛ اشعیای نبی از یک قلمروی روحانی صحبت می‌کرد و گوشه‌ای از حاکمیت خدا را نشان داد. بیاپید ابتدا دربارهٔ نحوهٔ پرستش در آسمان صحبت کنیم. چه کسی مرکز پرستش است؟ همه بر چه کسی تمرکز دارند؟ آیا نوازندگان، شبان و آلات موسیقی مرکز توجه هستند؟ آیا رهبر پرستش، شخصیت اصلی است؟ خیر. در آسمان، خدا مرکز توجه همه است و همه چیز حول محور او می‌چرخد. حتی سرافین روی خود را پوشاندند تا جلب توجه نکنند. همه چیز باید حول محور خدا باشد، کسی که برتر و بالاتر و حاکم بر هر چیزی است.

هر یک از آنها به دیگری ندا در داده، می‌گفت: "قدوس، قدوس، قدوس است خداوند لشکرها؛ تمامی زمین از جلال او مملو است." (اشعیا ۶: ۳)

آیا ما نیز نباید این‌طور رفتار کنیم؟ وقتی با یکدیگر پرستش می‌کنیم، برای یکدیگر سرود نمی‌خوانیم. هرگز! ما همصدا با فرشتگان قدوسیت او را اعلان می‌کنیم، «قدوس، قدوس، قدوس است خداوند لشکرها!» از طریق این اعلان، چیزی در قلمروی روحانی به حرکت درمی‌آید.

وقتی با دل، فکر و قوت خود او را جلال می‌دهیم و ستایش‌های ما بر او متمرکز است و پرستش ما حول محور اوست، جلال او فضا را پر می‌کند. وقتی پرستش ما به آسمان می‌رسد، **جلال خدا بر زمین آشکار می‌گردد**. زیرا نوشته شده، «تمام جهان از جلال خدا آکنده است.» هرگاه در پرستش بر او تمرکز کرده و نامش را جلال می‌دهیم، غیرممکن است که اتفاقی بر زمین و در زندگیمان رخ ندهد. این نوع تسلیم شدن در پرستش او، بر خداوندی او مهر تأیید می‌زند و جلال او را در زندگیمان نمایان می‌سازد! بیاپید آیه بعد را بخوانیم:

پایه‌های آستانه از آوای او که ندا می‌کرد می‌لرزید و خانه از دود آکنده بود. (اشعیا ۶: ۴)

توجه داشته باشید که در پرستش آسمان، هیچ سکوت، نجوا یا خجالتی وجود ندارد. صدای آنان پایه‌های آستانهٔ خیمه را به لرزه درآورد. آنان به همین بلندی خداوند را پرستش کردند و هیچ کس در دل خود نجوا نمی‌کرد. می‌خواهیم این متن

را تقدیم کنم به کسانی که با پرستش بلند مخالف هستند. دوستان، بیایید خداوند را چنانکه در آسمان پرستش می‌شود، بر زمین بپرستیم، زیرا او از این کار **خشنود می‌شود**.

متأسفانه برخی ایمانداران می‌گویند، «من به این کلیسا یا کنفرانس نمی‌روم، چون صدای پرستش آنها خیلی بلند است و از آن خوشم نمی‌آید.» صبر کنید، آنها چه کسی را می‌پرستند؟ شما را؟ انتظار دارید که به دلخواه شما پرستش کنند؟ از کی تا حالا شما نوع پرستش را تعیین می‌کنید؟ شما را چه به آن؟

دوباره تکرار می‌کنم که پرستش در آسمان در سکوت و نجوا خواهد بود. صدای پرستش کل معبد را لرزاند! هلولیا! بنابراین، قوت صدایتان که با آن خدا را می‌پرستید، اهمیت دارد. سپس چه اتفاقی افتاد؟ کل خانه از دود پر شد. در عهدجدید، خانه نماد ما می‌باشد، زیرا ما معبد روح‌القدس هستیم. خانه خدا نباید با دلسردی، ترس، غم، افسردگی و سکوت پر شود. خانه خدا باید مملو از پرستش و جلال شکینای^۲ خدا باشد. من کاملاً باور دارم که خدا کلیسای خود را به سوی آینده‌ای هدایت می‌کند که جلال و قدرتش همه جا را پر کرده و با وجود این لرزش بزرگ، ما را پابرجا و تزلزل‌ناپذیر حفظ می‌کند و هیچ چیز ناپاکی در برابر ما نخواهد ایستاد.

تصدیق حاکمیت خدا در پرستش، چیزی فراتر از خواندن یک سرود است؛ بلکه اعلانی قدرتمند از تسلیم شدن ما در برابر اقتدار اوست؛ وقتی تمام توجه شما در پرستش متمرکز بر جلال دادن خدا باشد، دگرگونی و تغییری حاصل می‌شود که حتی شیطان را از ترس به لرزه درمی‌آورد.

توجه شما تعیین کننده پرستش شماست

پرستش ما به خداوندی و حاکمیت خدا در زندگیتان مربوط است. از همان ابتدای خدمت عیسی بدیهی است که او باید موضوع پرستش را مشخص می‌کرد. به همین خاطر، شیطان عیسی را بالای کوه بلندی برد:

سپس ابلیس او را به مکانی بلند برد و در دمی همه حکومت‌های جهان را به او نشان داد و گفت: «من همه این قدرت و تمامی شکوه اینها را

به تو خواهم بخشید، زیرا که به من سپرده شده است و مختارم آن را
به هر که بخواهم بدهم...» (لوقا ۴: ۵-۶).

این مکالمه قبل از واقعه صلیب اتفاق افتاد. بله، پیش از صلیب، شیطان اقتدار داشت، اما بعد از مرگ و رستاخیز عیسی، این اقتدار از او گرفته شد (ر.ک. متی ۲۸: ۱۸).
بیا بید تاکتیک‌های شیطان را بررسی کنیم. او بر روی آن کوه بلند، تمام پادشاهی‌های این جهان و شکوه آنها را به عیسی نشان داد. فصل سوم پیدایش را به یاد آورید که حوا در باغ عدن به واسطه میوه و کلام موزیانه و فریبکارانه مار وسوسه شد و کلام خدا را فراموش کرد. شیطان همین راهکار را در کوه پیاده کرد. در آن لحظه، تمام پادشاهی‌های جهان را به عیسی نشان داد و گفت، «این جلال و شکوه را ببین! قدرت، اقتدار، جلال، همه اینها از آن تو خواهد بود. تمرکزت را از پدرت بردار. توجه خود را از خداوند بردار. فقط برای لحظه‌ای آینده را فراموش کن. توجهت به اینجا باشد. همه اینها از آن تو خواهد بود. از عظمت جهان متحیر شو.»

جای تعجب نیست، «لوسیفر، چرا یک دفعه این قدر سخاوتمند شدی؟ چرا آماده‌ای که از تمام این پادشاهی‌ها و جلال و شکوهشان بگذری؟ چه چیزی برای تو ارزش بیشتری دارد؟» این یعنی، هر آنچه لوسیفر می‌خواهد بگوید از هر پادشاهی، جلال و قدرت ارزشمندتر است. چنانکه می‌خوانیم:

«بنابراین، اگر در برابرم سجده کنی، این همه از آن تو خواهد شد.»
(لوقا ۴: ۷)

آیا واقعاً به ماهیت پرستش پی برده‌ایم؟ شیطان آماده بود تا هر آنچه دارد بدهد فقط برای اینکه پرستش شود. او از عیسی نخواست که برایش سرودی بخواند. وقتی موضوع پرستش به میان آمد، هیچ صحنه بزرگ، آلات موسیقی، کتاب سرود یا طبل در کار نبود. ماهیت حقیقی پرستش از تمام این چیزهای سطحی که مردم اغلب درباره آنها بحث می‌کنند، فراتر می‌رود.

علاوه بر این، الهیدانان می‌گویند که لوسیفر در آسمان رهبر پرستش بود. من مطمئن نیستم که این مفهوم را از کجا آورده‌اند. کتاب مقدس می‌گوید که او یکی از کروبیان مسح شده بود (ر.ک. حزقیال ۲۸: ۱۴). کروبیان، حاملان و محافظات حضور خدا بودند (ر.ک. مزمور ۱۸: ۱۹). کلام خدا می‌گوید که خدا بر یک کروبی

سوار بود. لوسیفر قبل از سقوط، رئیس تمام کروبیان بود و بالاترین مقام را در حضور خدا داشت. او از جلال، قدرت و اقتدار خدا به خوبی آگاه بود، زیرا جلال او را حمل می نمود (ر.ک. حزقیال ۲۸: ۱۴، که یکی از معنای کلمه سایه گستر، حمل کردن است). در نهایت، لوسیفر توجه خود را از خدا برداشته و به زیبایی و مسح خود معطوف کرد و می خواست توجه ها بر او باشد. آنجا نقطه عطفی بود که ارتباطش با نَفْسِ خدا برای همیشه قطع شد. لطفاً این نکته را فراموش نکنید: او دیگر برای خداوند اولویت قائل نبود و در عوض، پرستش را برای خود می خواست. نوشته شده:

دلت از زیباییات مغرور گشت، و به سبب فَر و شکوهت، حکمت خویش را فاسد گردانیدی. پس تو را بر زمین افکندم و در معرض تماشای پادشاهان نهادم. (حزقیال ۲۸: ۱۷).

در اینجا، دلیل اخراج شیطان از آسمان را می فهمیم و این هشدار برای همه ماست: وقتی افراد در مسح و قدرت خدا عمل می کنند (این واقعیت بسیاری از خادمان امروز است)، ممکن است در مقطعی به خود، دستاوردها، اندازه خدمت، محبوبیت، مکاشفات و مسح خود توجه کنند و متوجه نباشند که جلال خدا را برای خود می طلبند. به محض اینکه غرور رخنه کند، شکست و انحطاط فوراً حادث می شود. آمین که خدا ما را از این بلا محافظت کند! خداوند، از خادمان خود محافظت کن!

غرور توجه را به خود جلب می کند، اما فروتنی به خداوند.

عیسی پاسخ داد: "نوشته شده است، خداوند، خدای خود را پرست و تنها او را عبادت کن." (لوقا ۴: ۸)

تو باید خداوند خدایت را پرستی! شیطان می داند که تو جهت معطوف به چیست و پرستش تو نیز آنجا خواهد بود. عمل پرستش، حاکمیت خدا را در زندگیتان نشان می دهد و اطاعت شما از اقتدار او را تأیید می کند. نکته مهمی که باید در این آیه به آن توجه داشت، ترتیب کلمات است. نخست

اینکه، خداوند را بپرست و دوم اینکه، و تنها او را عبادت کن. بنابراین، مهم نیست که شما چه نوع خدمت یا کاری انجام می‌دهید، چون عبادت و پرستش اولویت دارد. خدمت باید نتیجهٔ پرستش باشد، نه برعکس. **خدمت شما باید به دنبال پرستش خداوند پدید آید!**

من ایمان دارم که خدا پرستش حقیقی را در تمام زمین احیا خواهد کرد؛ چنانکه در آسمان است، بر زمین انجام خواهد شد. پدر به دنبال پرستندگانی است که او را در روح و راستی می‌پرستند تا ارادهٔ او چنانکه در آسمان انجام می‌شود، بر زمین نیز کرده شود (ر.ک. یوحنا ۴: ۲۳).
فراموش نکنید که وقتی تمام توجهتان بر خداوند معطوف است، توجه او نیز بر شما خواهد بود.

خدا پرستش حقیقی را احیا می‌کند

در اعمال ۱۵ می‌خوانیم:

این با گفتار پیامبران مطابق است، چنانکه نوشته شده: پس از این، باز خواهم گشت و خیمهٔ داوود را که فرو افتاده از نو بر پا خواهم کرد؛ ویرانه‌هایش را دیگر بار بنا خواهم نمود، و آن را مرمت خواهم کرد... (اعمال ۱۵: ۱۵-۱۶).

به عبارت دیگر، خدا می‌گوید، «من هنوز خیمهٔ داوود را به یاد دارم، چون داوود در زمان خود فهمید که در دل من چه می‌گذرد...» در فصل قبل، در این مورد بحث کردیم که چگونه ارتباط داوود با روح خدا، بر روش پرستش او تأثیر گذاشت. او با ایمان، بعدی تازه از پرستش را معرفی کرد، چیزی که هنوز در ذهن بشر وجود نداشت. زندگی داوود را تصور کنید! او متعلق به زمانی بود که مردم بز، گاو و سایر حیوانات را به عنوان قربانی و عمل پرستش خدا تقدیم می‌کردند، و ریختن خون حیوانات اتفاقی مرسوم بود. داوود در چنین شرایطی و در وسط مراسم، آیین‌ها، باورها، سنتها و روشها ایستاده بود و جرأت داشت از استعداد موسیقی خود استفاده کند، سرودهای جدید نوشته و به خداوند تقدیم کند، برقصد و افراد همفکر خود را جمع کند، کسانی که مانند او تشنهٔ پرستش هستند و با او اعلان می‌کنند که پرستش حقیقی چنانکه در آسمان است، بر زمین نیز انجام می‌شود.

داوود در طول زندگی‌اش به هدف و تمرکز پرستش پی برد و فضایی درست و شایسته ایجاد کرد تا جلال خدا بر زمین فرود آید. خدا پرستش داوود را مسح کرد و در آنجا بود که آسمان و زمین به هم متصل شدند. اشتیاق خدا برای پرستیده شدن در کلام انبیا آشکار است: «من خیمه داوود را که فرو افتاده، از نو برپا خواهم کرد.» اصطلاح مرمت نشان می‌دهد که خیمه روزی وجود داشت اما نابود شد. مرمت کردن یا از نو برپا نمودن به معنای ساختن چیزی جدید نیست، بلکه به معنای احیای چیزی است که زمانی وجود داشت.

خدا انسان‌ها را وادار به پرستش خود نمی‌کند. پرستش حقیقی حاصل مکاشفه‌ای صمیمانه است که از هویت خدا دریافت می‌کنیم. او به کسانی که او را می‌جویند و مشتاق او هستند، بینش می‌بخشد. او کلیسا را به وضعیتی هدایت می‌کند که بتواند پرستش حقیقی، یا به عبارتی، خیمه داوود را احیا کند. آسمان بار دیگر با زمین متحد شده و جلال خدا نازل خواهد شد. در آیه بعد می‌خوانیم که چرا خدا می‌خواهد آن را احیا کند:

تا باقی افراد بشر جملگی خداوند را بطلبند، همه ملت‌هایی که نام مرا بر خود دارند. خداوندی که این را به جا می‌آورد چنین می‌گوید.
(اعمال ۱۵: ۱۷)

بله، داوود خیمه پرستش را در اسرائیل بنا کرد. اما نسل داوود به هر قوم و ملت و زبانی این امکان را داد که وارد این معبد شوند. امروز، خدا این ارتباط را در سراسر زمین احیا می‌کند. نام خداوند در هر قوم و زبانی بلند کرده خواهد شد! مردم از هر گوشه جهان، با هر فرهنگ، زبان و نژادی در اتحاد گرد هم جمع شده و در روح و راستی او را خواهند پرستید. همه ما به اتفاق فریاد خواهیم زد، «شایسته! شایسته! شایسته‌ای! تمام ستایش از آن توست. تمام جلال از آن توست. تمام پرستش از آن توست!»

خدا می‌گوید، «من معبد داوود را از نو بنا خواهم کرد و رابطه پدر و فرزندی را در خانه خود احیا خواهم نمود تا هر کسی بتواند در آنجا با من ملاقات کند. من با جلال آسمانی بر زمین ساکن خواهم شد.»

برادر بزرگتر

می‌توانم با اطمینان بگویم که همیشه برادر بزرگتری هست که می‌گوید، «من نمی‌آیم!» در فصل‌های اول این کتاب، دربارهٔ این صحبت کردیم که خدا دوست دارد انسان‌ها را به فرزندی بپذیرد و همه چیز را احیا کند. بیایید دوباره به مثل پسر گمشده برگردیم (ر.ک. لوقا ۱۵: ۱۱-۳۲). در آنجا می‌بینیم که عیسی الگویی از آشتی الهی با پدر را نشان می‌دهد:

۱. محبت پدر به معنای احیای رابطه است.
۲. فرزند بودن به معنای احیای جایگاه فرزندان خداست.
۳. بهترین جامه نشان‌دهندهٔ احیای پارسایی است.
۴. انگشتر نماد بازگشت اقتدار است.
۵. کفش نماد احیای دعوت و هدف است.
۶. تدارک به معنای احیای امور مالی و میراث است.
۷. شادی و خوشی در خدا به مفهوم احیای خیمهٔ داوود است.

پدر، پسران و دختران را احیا می‌کند و آنان را به رابطهٔ درست با خود بازمی‌گرداند. او به قوم خود، پارسایی، اقتدار و برکت مالی عطا می‌کند و دل آنان در او شادمان است. شادی و ستایش از او جاری خواهد شد! در این مثل، پدر گوسالهٔ پرواری را می‌کشد و می‌گوید، «سفره را آماده کنید. بیایید برقصیم و شادی کنیم. قلب من شادمان است.» می‌توانم پدر را تصور کنم که با شادی راه می‌رود و می‌گوید، «بیایید شادی کنیم! پسر، ما دلیلی برای جشن و سرور داریم! شادی کنید، حتی اگر شادی شما دیگران را می‌آزارد. من برای مدت زیادی سکوت کرده بودم و آنها فکر کردند که مثل خودشان هستم. اما نه، من همه چیز را احیا می‌کنم!» در ادامه این اتفاق افتاد:

و اما پسر بزرگتر در مزرعه بود. چون به خانه نزدیک شد و صدای رقص و آواز شنید، یکی از خدمتکاران را فرا خواند و پرسید: "چه خبر است؟" (لوقا ۱۵: ۲۵-۲۶)

پسر بزرگتر را تصور کنید که از سرزمین برمی‌گشت. به عبارت دیگر، او از یک سفر مأموریتی طولانی برمی‌گشت که از صمیم خود موعظه کرده و خود را با کار

و خدمت خسته کرده بود. او همچون قهرمان زمانه ما به خانه برمی‌گشت. خانه پدرش همیشه با جوی مملو از آرامش و سکوت پذیرای او بود. هیچ خلل پیش‌بینی نشده‌ای وجود نداشت، زیرا همه چیز طبق یک برنامه از پیش تأیید شده پیش می‌رفت: چند سرود سرزنده، پیامی الهام‌بخش و در انتها دعایی فروتنانه. کل این مدت دو ساعت طول کشید و همه به خانه رفتند. این روال طی قرن‌ها به همین شکل بوده است. اما خدا این را نمی‌خواست.

به محض اینکه پسر گمشده به رابطه فرزندى خود بازمی‌گردد و جایگاه خود را در خانه پدرش بازمی‌یابد، فضای خانه مملو از شادی، سرود و رقص می‌شود. برادر بزرگتر نه فقط صدای سرود، بلکه صدای رقص هم می‌شنید؛ صدا آنقدر بلند بود که کل خانه را می‌لرزاند. او نزدیکتر شد اما جلوتر نرفت، در عوض، خدمتکارش را فرستاد تا موقعیت را بررسی کند. خدمتکار با این خبر برگشت:

خدمتکار پاسخ داد: "برادرت آمده و پدرت گوساله پرواری سر بریده، زیرا پسرش را به سلامت باز یافته است." چون این را شنید، برآشفست و نخواست به خانه درآید. پس پدر بیرون آمد و به او التماس کرد.
(لوقا ۱۵: ۲۷-۲۸)

برادر بزرگتر به محض شنیدن این خبر، واکنش خاصی از خود نشان داد و آنچه در قلبش بود، آشکار شد: «من سخت کار کردم و از گله مراقبت کردم، اما پدرم گوساله «مرا» برای پسرش کشت. من هرگز بزی دریافت نکردم که با دوستانم جشن بگیرم...» در آن لحظه، حسادت، غرور و حس خودبرتربینی در او جوشید. می‌توانم صورت عصبانی او را تصور کنم. او گفت، «من وارد خانه نمی‌شوم.» اما پدر که هر دو پسرش را دوست داشت، جشن را ترک کرد تا پسر بزرگترش را دعوت کند تا به این ضیافت بپیوندد. متأسفانه، برادر بزرگتر با لجابت مقاومت کرد. او درباره همه چیز، حسی که مشارکت با پدر باید داشته باشد، نحوه پرستش و نوع برخوردی که همه باید با پسر گمشده داشته باشند، نظر خاص خود را داشت.

سه دلیل

چه عاملی برادر بزرگتر را از شرکت در جشن بازداشت؟ او از احیا، نجات و شفای برادر کوچکترش خوشحال نشد. در عوض، از **سرودها، رقص و ضیافت**، رنجیده خاطر گشت. این سه عامل هنوز هم کل نظام مذهبی را تحت تأثیر قرار

می‌دهد: سرود خواندن، رقصیدن و امور مالی. مذهب می‌گوید: «آنها فقط می‌خواهند در کلیسا موسیقی بلند بگذارند؛ می‌خواهند در کلیسا برقصد و برای گردهمایی‌های خود پول جمع کنند.» این سه دلیل، بسیاری از افراد را از ورود به وفور نعمتی که پدر تحت حاکمیت خود دارد، بازمی‌دارد.

مذهب از این سه چیز به شدت نفرت دارد؛ «چرا آنها فریاد می‌کشند؟ این از خدا نیست. کلیسا نباید این‌طور باشد. مسیحیت نباید این‌طور باشد. مسیحیت باید جدی، در غم و بدبختی باشد. افراد باید در تمام جلسات تا جایی که می‌توانند به خاطر گناهانشان گریه کنند.»
عیسی گفت:

وای بر شما ای علمای دین و فریسیان ریاکار! شما در پادشاهی آسمان را به روی مردم می‌بندید؛ نه خود داخل می‌شوید و نه می‌گذارید کسانی که در راهند، داخل شوند. (متی ۲۳: ۱۳)

آنگاه سخن آن رهبران مذهبی را می‌شنوید که می‌گویند، «به جوانان بگو ساکت باشند؛» «در کلیسا به زبانها دعا نکنید؛» «نمی‌توانید در کلیسا طبل بزنید. صدایش خیلی بلند است. شاید کسی ناراحت شود و خوشش نیاید.» متأسفانه بسیاری از شبانان همه چیز را با نظر مردم تطبیق داده‌اند. قضیه چیست؟ آیا ارزش دارد که به خاطر راحتی و آسایش مردم، نفَس خدا را از دست بدهیم؟ به نظر من این شرایط مثل ماری روی زمین می‌خزد و سعی می‌کند هر کاری را که خدا می‌خواهد انجام دهد، خفه کند. زمان خواهد گذشت و آن رهبران تفاوت را احساس خواهند کرد. شاید به یاد آورند که در ابتدا چگونه جمع می‌شدند و شاهد حرکت روح القدس بودند، اما بعد، همه چیز سرکوب شد. شکل جلسات ثابت ماند، اما فاقد روح القدس و حرکت او در جلسات بود. خدا روحش را از ایشان گرفت و به دنبال کسانی گشت که او را با خلوص نیت و قلبی پاک می‌پرستند و او را آن‌گونه که می‌خواهد، خدمت می‌کنند؛ خدا آماده است که نفَس حیات خود را بر ایشان بدمد.

اما ما هرگز به این نوع پرستش عادت نداشته‌ایم

منظور مرا اشتباه متوجه نشوید. من برای پرستش و خدمت نسل‌های پیشین احترام قائل هستم. اما همیشه می‌خواهم ببینم که خدا در حال حاضر چه کاری

انجام می‌دهد و اینکه توجه او امروز بر چیست و به چه چیزی چشم دوخته است. چرا؟ چون نَفَس او آنجا نیز خواهد بود.

یادم می‌آید وقتی خدمت‌مان شروع به رشد کرد، جوانان بیشتری در جلسات شرکت می‌کردند و پرستش در کلیسا عوض شد. در یک جلسه، حضور محسوس خدا فضا را پر کرده بود. مردم پرچم‌ها را تکان می‌دادند، می‌رقصیدند، می‌پريدند، کف و سوت می‌زدند. بد نیست اشاره کنم که این روش را همه نمی‌پسندند.

«چه کار می‌کنید؟ سوت می‌زنید و می‌رقصید؟ آیا این کلیساست؟ شما آن را به کلاب تبدیل کرده‌اید...»

«چه کسی گفته که ما نمی‌توانیم خدا را این‌طور بپرستیم؟»

می‌دانید نکته جالب چیست؟ همه این کارها به صورت خود به خود انجام شد. ما برنامه‌ای برای آن نداشتیم. ما در یک نمایش تلویزیونی بازی نمی‌کردیم! اما ناگهان، موجی از ترس در من رخنه کرد و با خود فکر کردم، «نکند من به عنوان شبان، جلوی این حرکت خدا را بگیرم، صرفاً به این خاطر که کسی ممکن است از آن خوشش نیاید؟!» می‌توانم با اطمینان بگویم که در آن صورت، فضا تغییر کرده و روح خدا آنجا را ترک می‌کند. دوست عزیز، اینکه از چه آلت موسیقی استفاده می‌کنید یا چگونه پرستش می‌کنید، اهمیتی ندارد؛ اینها چیزهای ثانویه هستند. مهمترین چیز این است که به یاد داشته باشید این خدمت اوست و ما اینجا هستیم تا او را بپرستیم.

من اعتراف می‌کنم که گاهی در جلسه پرستش، دلم نمی‌خواهد کسی که با صدای بلند جیغ می‌زند، کنارم بنشیند. مثلاً، چند هفته پیش، مردم در طول پرستش با صدای بلند سوت می‌کشیدند و می‌دانید چه فکری کردم؟ خب، در جلسه رهبری بعدی، من آنها را جمع می‌کنم و در آن لحظه، روح القدس به من گفت:

«من خیمه داوود را از نو بنا می‌کنم، من حاکمیت خود را احیا می‌کنم. وقتی شخصی به من تعلق دارد، کل وجودش از آن من است. چه کسی به انسان نَفَس و توانایی سوت زدن داده؟»

برخی از مردم سوت زدن را به دنیا یا حتی دیوها نسبت می‌دهند. اما خدا می‌گوید:

«من همه چیز را احیا می‌کنم. من خداوند هستم.»

گوش دهید، در ایام آخر، همه چیز متعلق به او خواهد بود، چنانکه نوشته شده:

... خدا را در بدن خود تجلیل کنید. (اول قرن‌تین ۶: ۲۰)

همه چیز باید خداوند را بپرستد، نه فقط دست‌هایمان، بلکه پاها و سایر اعضای بدنمان. خدا همه چیز را به خود بازخواهد گرداند. او همه چیز را احیا خواهد کرد. می‌خواهم این مطلب را با کمال احترام به نسل قدیمی بگویم. من با چشمان خود دیده‌ام که مادر بزرگها طوری پرستش می‌کنند که جوانان احساس ترس می‌کنند؛ من شخصاً وقتی کنار آنها ایستاده‌ام حس کردم مذهبی و محافظه‌کار هستم. من در سراسر دنیا از این مادر بزرگها دیده‌ام. بنابراین، سن بهانه‌ای برای ستایش خدا نیست، بلکه به طرز فکر فرد و مکاشفه‌ای که از حاکمیت خدا دریافت کرده، ربط دارد.

اجازه دهید که این موضوع را همین جا روشن کنم که من به هیچ وجه به شما نمی‌گویم که در جلسات کلیسا شروع به پریدن، سوت زدن یا هر کار دیگری کنید. خیر! ادا در نیاورید! مصنوعی رفتار نکنید؛ اما وقتی روح القدس افراد را هدایت می‌کند و خدا بر پرستش می‌دمد، من که باشم که کار او را متوقف کنم؟

متوقف کردن آن کار آسانی است، اما بازگرداندن آن غیرممکن است.

شما می‌توانید جوانان را از جمع شدن در خانه‌ها، سراییدن برخی سرودها و اجرای برخی ایده‌ها و روشها بازدارید. شما می‌توانید جلوی آنها را بگیرید، اما بازگرداندن این نفس تازه، تشنگی و غیرت برای خدا، امری غیرممکن خواهد بود. به همین دلیل، من به عنوان یک خادم هرگز نمی‌خواهم کاری را که روح القدس انجام می‌دهد، متوقف کنم یا آن را تحت کنترل قرار دهم.

اگر خدمت خود را وقف خداوندی خدا کنید، او همچنان بر شما خواهد دمید. روش‌های پرستش و خدمت تغییر خواهند کرد و این اشکالی ندارد. خدا هر چیزی را که بخواهد در کلیسایش ببیند، احیا خواهد کرد. به خدا چشم بدوزید. او در حال دمیدن است.

شاید عده‌ای بگویند:

«اما ما هرگز این‌طور پرستش نکرده‌ایم.»

«آیا تا به حال فکر کرده‌اید که شاید خدا از روش ۵۰ سال پیش راضی و خوشحال نیست؟ در هر حال، حاکمیت خدا در زمان‌های قدیم با استقبال روبرو نشد. شاید سبک پرستش آنها تحت تأثیر شرایط، اولویتها یا تجارب گذشته‌شان بود.»

موضوع مهم این است که خدا اکنون کجا روح خود را می‌ریزد، نه اینکه او صد سال پیش کجا بود یا به خصوص اینکه مردم دربارهٔ ما چه فکری می‌کنند.

بخشندهٔ حیات

خدا مرا مجاب نمود تا دربارهٔ این موضوع بنویسم، زیرا بدون نَفْسِ خدا، کلیسایی مرده و مذهبی توخالی خواهیم بود. مهم نیست که جماعت ما کاتولیک است یا کاریزماتیک، پنتیکاستی، بپتیستی یا هر چیز دیگری. متأسفانه امروزه برخی کلیساهای کاریزماتیک، نَفْسِ خدا را ندارند. خدا نیاز به کنسرت ندارد؛ او مشتاق دیدن نمایش‌های ما نیست. خدا همیشه می‌خواست که قومش از جلالش پر شوند و بتوانند اراده‌اش را به جا آورند. او می‌خواست که کلیسا نه توانایی‌های خود، بلکه قدرت و مسح روح‌القدس را نمایان سازد.

ما نباید درگیر روش‌ها شویم. تمرکز همهٔ ما باید بر آن چیزی باشد که خدا اکنون بر آن می‌دمد. توجه کنید که اشعای نبی چه می‌گوید:

یهوه خدا که آسمانها را آفرید و آنها را گسترانید، او که زمین و ثمرات آن را وسعت می‌بخشد، و نَفْسِ را به مردمانی که بر آنند و روح را به کسانی که بر آن سالکند ارزانی می‌دارد، چنین می‌فرماید: «من، یهوه، تو را به جهت برقراری عدالت خوانده‌ام؛ من دست تو را خواهم گرفت و تو را حفظ خواهم کرد؛ من تو را عهدي برای قوم و نوری برای ملت‌ها خواهم ساخت؛ تا چشمان نابینایان را بگشایی، و اسیران را از زندان برهانی، و ظلمت‌نشینان را از سیاهچال به در آوری. «من یهوه هستم! نام من این است! من جلال خود را به کسی دیگر نخواهم داد، و نه ستایش خویش را به بتهای تراشیده. اینک وقایع پیشین به‌انجام رسید، و حال من از چیزهای نو خبر می‌دهم، و آنها را پیش از وقوع به شما اعلام می‌دارم.» ای دریانوردان و هرآنچه در دریاست، ای سواحل دوردست و تمامی ساکنان آنها، سرودی نو برای خداوند بسرایید، و او را از کرانه‌های زمین بستاایید. (اشعیا ۴۲: ۵-۱۰)

تا اینجا، خداوند مورد ستایش قرار گرفت و این ستایشی است که ما نیز باید با آن همصدا شویم. کمی قبل خواندیم، «برای خداوند سرودی تازه بسرایید!» منظور از سرودی تازه، سرودی به سبک جدید نیست، بلکه مکاشفه‌ای تازه درباره‌ی خداست. سرود تازه نماد فصلی جدید است که به هر طایفه و زبانی مربوط می‌شود. علاوه بر این، می‌خوانیم:

صحرا و شهرهای صدای خود را بلند کنند، و هم روستاهایی که اهالی قیدار در آنها ساکنند. ساکنان سِلاع بانگ شادی سر دهند، و از فراز کوهها فریاد برآورند. خداوند را جلال دهند، و او را از سواحل دوردست ستایش کنند. (اشعیا ۴۲: ۱۱-۱۲)

روح القدس این نوع پرستش را بر سرتاسر زمین احیا می‌کند و همه‌ی قومها خدای زنده را خواهند شناخت؛ شهرها، جزایر، بیابانها، دهکده‌ها، سرزمینهای ساحلی و کوهستانی. با وجود تمام اتفاقاتی که در جهان می‌افتد، وقتی تاریکی زمین را بپوشاند، قوم خدا می‌دانند که نام او بلند خواهد شد. آنان خیمه‌ی داوود را احیا خواهند کرد و توجهشان نه بر دنیای مرئی، بلکه بر خود خدا خواهد بود. کلام، موسیقی، صدا، قدرت و تمام تمرکزشان معطوف به خداوند و کاری که در آن لحظه انجام می‌دهد، خواهد بود. این امر واکنشی را در آسمان در پی دارد و چیزی از این ستایش بیرون می‌آید:

خداوند مانند جنگاوری بیرون می‌آید، و همچون مرد جنگی غیرت خویش را برمی‌انگیزاند؛ فریاد برکشیده، غریو نبرد سر می‌دهد و بر دشمنان خویش چیرگی می‌یابد. (اشعیا ۴۲: ۱۳)

می‌خواهم از شما سوالی بپرسم: «خداوند از کجا خواهد آمد؟» او جایی در میان ابرها نیست، بلکه با تمام جلال، قدرت و قوتش در درون شماست. او از طریق روحش در شما ساکن است. آیا می‌دانید که جلال او چگونه آشکار خواهد شد؟ از طریق کلمات و ستایشهای شما. شاید منتظر آمدن زن یا مرد مسح شده‌ی خدا هستید تا بر شما دست گذاشته و دعا کند، اما خدا مشتاقانه منتظر این است که درک کنید قدرت و جلالش هم‌اینک در شما ساکن می‌باشد. جلال خدا فقط بر سکوی نمایش جاری نمی‌شود، بلکه از درون شما نیز بیرون می‌آید. ستایشی که بر زبان شماست، خداوند قادر و جنگاور را وارد عمل خواهد کرد و او غیرت، شهامت

و اشتیاق را به شما بازگردانده و آتش را در معبدتان شعله‌ور خواهد ساخت. این غیرت چیزی نیست که خودتان بتوانید آن را بدست آورید، بلکه موهبتی است که تنها خدا می‌تواند به شما ببخشد. خدا غیرت را بیدار خواهد کرد، فریاد خواهد زد و اعلان جنگ خواهد نمود. من حتی حاضر نیستم از کسانی که از فریادم خوششان نمی‌آید، عذرخواهی کنم. متأسفم، چون من شما را پرستش نمی‌کنم. از آنجایی که نیکویی خدا را چشیده‌ام، نمی‌خواهم در پرستش نجوا کنم. من آن صدایی هستم که در بیابان فریاد برمی‌آورد: راه خداوند را آماده کنید!

شاید شما در این فصل از زندگی قرار دارید تا خدا را ستایش و پرستش کنید و در این صورت، خدا برای شما خواهد جنگید. اگر اکنون از بیابانها عبور می‌کنید و می‌پرسید، «خدایا من همه راهی را امتحان کرده‌ام. در این شرایط چه کنم؟» با وجود مشکل‌ها، نیکویی خدا را بسرایید؛ با وجود دشمنانتان، برای خداوند آواز بخوانید؛ در هر بیماری، صدای پرستش خود را بلند کنید، نه در این مورد که خدا چگونه می‌تواند شما را شفا دهد، بلکه در این مورد که او شفا دهنده شماست. در خلال ستمهایی که به شما شده، خدا را بسرایید، نه درباره اینکه خدا چگونه شما را شفا خواهد داد، بلکه در این مورد که او رهاننده شماست. خدا می‌گوید، «من از ستایش‌های شما مانند جنگاوری بیرون خواهم آمد!» در پرستش، پاسخ مشکلات زندگیتان را که تا مدتها درگیر آن بوده‌اید، خواهید یافت. مهم نیست که شیطان چقدر دزدیده، کشته و نابود کرده است. خدا از پرستش‌های شما بیرون خواهد آمد و هر آنچه را از دست داده‌اید و حتی بیشتر از آن را به شما بازخواهد گردانید. همچنین نوشته شده:

دیرزمانی است که لب فرو بسته‌ام؛ خاموش مانده‌ام و خودداری کرده‌ام؛ اما حال چون زنی در حالِ زار فریاد خواهم کرد، و نَفَسِ زنانِ آه خواهم کشید. (اشعیا ۴۲: ۱۴)

به عبارت دیگر، خدا می‌گوید، «مرا با فصل آخر یا اتفاقات پنجاه یا صد سال پیش شناس. من مدتهای طولانی سکوت و خودداری کرده‌ام. اکنون، مانند زنی در حال زار فریاد می‌زنم و نفس زنان آه خواهم کشید.»
ما وارد فصلی تازه می‌شویم؛ فصلی که دیگر به جلال و استعدادهای انسان‌ها نگاه نخواهیم کرد، بلکه محو او خواهیم شد. هر سرود، آلت موسیقی، صدا، روش،

شکل، طرز بیان، پیام و حرکتی بر او متمرکز خواهد بود و حول محور او خواهد گشت. دعا می‌کنم که جلال او همه چیز را در زندگیتان به تکان دهد و زندگیتان از حضور او پر گردد. دعا می‌کنم که حامل جلال و قدرت الهی گردید!

امروز، دستان خدا خیمهٔ داوود را از نو بنا می‌کند و پرستش حقیقی، شادی، جشن و خوشی در خدا بازخواهد گشت. خانهٔ او از جلال شکینا و ابر جلال پر خواهد شد، تا جایی که آسمان با زمین یکی خواهد گشت. خدا نَفَس خود را پیوسته بر ما خواهد دمید و هر قومی آمده و خداوند یکتا، عظیم و قادر مطلق آسمان و زمین، من هستم عظیم را خواهد پرستید.

شایسته‌ای، تو تنها شایسته‌ای. تو خداوند، خدای ما هستی. تو حاکم مطلق و برتر از هر چیزی هستی. تمامی جلال از آن تو باد! ستایش‌ها تقدیم تو باد! تمام پرستش‌ها از آن توست، تا ابدالآباد!



فصل ۱۰

از این جهان نیستید

خوراک من این است که اراده فرستنده خود را
به جا آورم و کار او را به کمال رسانم.

یوحنا ۴: ۳۴

من از سفر دیگری به آفریقا برگشتم و در آنجا گردهمایی بزرگی داشتیم و مردم بسیاری را خدمت کردیم. از این ماجرا زمان زیادی نمی‌گذرد. خدا از من دعوت کرد تا کلیسایش را تجهیز کنم و آتش او را به سراسر جهان ببرم و به همین خاطر، با گروه سفرهای زیادی می‌رویم، کنفرانس‌هایی را برگزار می‌کنیم و در مدارس و سمینارهای کشورهای مختلف خدمت می‌کنیم. هر بار شاهد این هستم که خدا چگونه جلال خود را آشکار کرده و معجزات، شفاهای و آزادی‌های باورنکردنی به ارمغان می‌آورد. مهمتر از همه، مردم نجات می‌یابند. سپاس بر خداوند برای تمام کارهایش!

وقتی به خانه رسیدم، چمدانم را به داخل محوطه خانه کشیدم و جلوی در

ایستادم. اولین فکری که به ذهنم رسید این بود، «باید زمانی را صرف خلوت با خدا کنم و با او وقت بگذرانم.» شاید بپرسید، «چرا؟ تو تازه از یک سفر طولانی برگشته بودی. چرا دوباره می‌خواهی بروی؟ آن سفر خوب پیش رفت و خدا با قدرت عظیمی عمل کرد؛ تو جلال و پیروزی او را در آن شهر دیدی...» چرا نیاز داشتم دوباره به سفر بروم؟ چون طلبیدن خداوند بعد از کنفرانس‌ها و جلسات، به اندازه دعا کردن و طلبیدن قبل از آن مهم است. وقتی به درک این حقیقت رسیدم، محافظت از وضعیت درونی‌ام بعد از پیروزی‌ها، به اندازه کارهایی که قبل از این رویدادها می‌کردم، برایم مهم شد. متأسفانه، برخی از خادمین با پشت سر گذاشتن یک موفقیت یا پیروزی بزرگ، معمولاً استراحت می‌کنند، از خود راضی می‌شوند و یا حتی در گناه می‌لغزند، زیرا فراموش کرده‌اند که باید بعد از این موقعیتها هم در خلوتگاه خود، خدا را بجویند. همه ما به استراحت و تجدید قوا نیاز داریم، اما هرگز سپر روحانی خود را پایین نیاورید. اگر خادم هستید، این عادت را در خود ایجاد کنید که بعد از جلسات و لحظات قدرتمندی که روح خدا از طریق شما عمل کرده، زمانی را در خلوت با او سپری کنید. شما باید صدای او را بشنوید و به او اجازه دهید که با شما سخن بگوید، هدایتان کند، نیرویی تازه به شما ببخشد و روحتان را تازه سازد. روح القدس این اصل از کلام را به من تعلیم داد:

شامگاهان، پس از غروب آفتاب، همه بیماران و دیوزدگان را نزد عیسی آوردند. مردمان شهر همگی در برابر در گرد آمده بودند! عیسی بسیاری را که به بیماریهای گوناگون دچار بودند، شفا داد و نیز دیوهای بسیاری را بیرون راند، اما نگذاشت دیوها سخنی بگویند، زیرا او را می‌شناختند. بامدادان که هوا هنوز تاریک بود، عیسی برخاست و خانه را ترک کرده، به خلوتگاهی رفت و در آنجا به دعا مشغول شد. شمعون و همراهانش به جستجوی او پرداختند. چون او را یافتند، به وی گفتند: «همه در جستجوی تو هستند!» عیسی ایشان را گفت: «بیایید به روستاهای مجاور برویم تا در آنجا نیز موعظه کنم، زیرا برای همین آمده‌ام.» (مرقس ۱: ۳۲-۳۸)

به تمام هیاهوها و شلوغی‌هایی فکر کنید که با گرد آمدن جمعیت کل شهر پدید آمد. افراد از سنین، مشاغل و جایگاه‌های اجتماعی مختلف در آنجا جمع

از این جهان نیستید

شده بودند. تمام مردم گرد آمده بودند، نه فقط کسانی که به عیسی ایمان داشتند، بلکه همه! عده‌ای درک نمی‌کردند که چه اتفاقی افتاده و فقط به دنبال جمعیت راه افتاده بودند. مردم بیماران، لنگان، کوران و دیوزدگان خود را آورده بودند. کل شهر متوجه نور حضور او شده بود؛ و هر جا عیسی می‌رفت، نور خدا، تبدیل و دگرگونی الهی و مژده پادشاهی از پی او می‌رفت. آن روز عیسی ساعتها خدمت کرده بود؛ تصور کنید که مردم در آنجا چه معجزاتی را تجربه کرده بودند! آن فضا را تصور کنید: حضور خدا، جلال، شادی و معجزات، این یک بیداری عظیم بود!

صبح بعد، عیسی در خانه نبود. او صبح زود برخاست تا به مکانی خلوت برود و با پدرش وقت بگذراند. شاگردان او را پیدا کرده و با شادمانی فریاد زدند، «مردم منتظر تو هستند! آنها شهادتهایی برای گفتن دارند و می‌خواهند بار دیگر قدرت خدا را تجربه کنند. دیروز روز عجیبی بود! پس... دعایت تمام شد؟ با ما بیا! همه از ما دعوت کرده‌اند. کل شهر بار دیگر جمع خواهد شد، این یک بیداری است! هلولو یاه!»

عیسی سخنان آنان را نادیده گرفت و جواب داد، «ما به شهرها و روستاهای دیگر می‌رویم، زیرا خدا نقشه‌های دیگری دارد. من از اراده پدر پیروی می‌کنم.» کتاب مقدس می‌گوید، «پسر از خود کاری نمی‌تواند کرد مگر کارهایی که می‌بیند پدرش انجام می‌دهد» (ر.ک. یوحنا ۵: ۱۹). به همین خاطر، او پس از آن شب خدمت پر بار، در دعا ماند. توجه او بر پدر، دل او و صدا و هدایتش بود. حالا شاگردان عیسی آمده‌اند و مشتاق هستند که درباره خواسته مردم با او سخن بگویند. خود را جای عیسی بگذارید. اگر بعد از یک جلسه عالی این سخنان را می‌شنیدید، چه واکنشی نشان می‌دادید؟

«همه درباره جلسه بیداری پرقدرتی که داشتی صحبت می‌کنند. مردم شهادتهای بسیاری درباره شفا و معجزات داده‌اند. کل شهر مشتاق و منتظر شماس است تا دوباره برگردید و موعظه کنید!»

«چه کسی؟ من؟ کل شهر؟»

وقتی به این جملات فکر می‌کنید، احتمالاً هیجان‌زده و تشویق می‌شوید و جواب می‌دهید:

«عجب! آیا شبانان و رهبران از من هم می‌خواهند که بیایم؟»

«قطعاً!»

«واقعاً؟! دیگر چه می‌گویند؟»

می‌دانید به این کار چه می‌گویند؟ شما با این کار به نفس خود خوراک داده‌اید. دوست عزیز، این نوع توجه می‌تواند خطرناک باشد. من نمی‌گویم شما باید آن را تکذیب کنید، بلکه قلب خود را به روی ستایش «ببندید.» آن را بشنوید، اما به آن گوش ندهید. شما نباید با آن درون خود را تغذیه کنید، در غیر این صورت، حرفها و تحسین‌های مردم شما را تحت کنترل قرار خواهد داد. خادمان نمی‌توانند اجازه دهند که مردم به منبع انگیزه آنان تبدیل شوند، چون در این صورت بر آنچه ایشان می‌گویند تمرکز کرده و خود را با آنچه مردم می‌خواهند همسو خواهند کرد. عیسی باید الگوی اصلی و اولیه ما در همه چیز باشد. عیسی بعد از این حرکت قدرتمند، خدا، به حضور پدر رفت و این‌گونه دعا کرد:

«خوراک من این است که اراده فرستنده خود را به جا آورم و کار او را به کمال رسانم.» (یوحنا ۴: ۳۴).

به عبارت دیگر، او داشت می‌گفت، «پدر، منبع تغذیه من است. من از انجام اراده او قوت می‌یابم، نه از شنیدن ستایشها و تمجیدهای مردم. من به سخن پدر گوش می‌دهم و اراده‌اش را به جا می‌آورم. تمام تمرکز من بر اوست.» تصور کنید ما خادمان به خود اجازه دهیم که حتی در کمترین حالت، به لحاظ روحانی به خود ببالیم و حس رضایت به ما دست بدهد. در این صورت، متوجه نخواهیم شد که چقدر تمرکز ما از خدا دور شده و به خشنود ساختن مردم روی آورده‌ایم. می‌خواهم دوباره به این نکته تأکید کنم: عیسی فقط بر اراده پدر متمرکز بود نه بر کاری که پدر می‌کرد. ما نیز باید این‌گونه باشیم.

وقتی تمرکز شما بر پدر و اراده او باشد، تمایل شما خدمت به مردم خواهد بود. اما وقتی تمرکز شما بر مردم باشد، تمایل شما خشنود کردن مردم خواهد بود.

در اینجا مرزی باریک وجود دارد و برای درک این موضوع که در قلب شما چه می‌گذرد، باید خود را از جمعیت دور کرده، با خدا خلوت کنید و توجه، انگیزه‌ها و الویت‌های خود را با او همسو گردانید. علاوه بر روابط روزانه با خدا، باید یاد بگیریم که همه چیز را متوقف ساخته و با خداوند خلوت کنیم. این کار را به صورت عادت درآورید. وقتی را به دعا و روزه اختصاص دهید، هشیار باشید، بر جایگاه

از این جهان نیستید

روحانی خود بایستید و خود را تسلیم خداوند کرده، بگویید، «مرا هدایت کن»، این کار را به طور خاص بعد از کنفرانس‌ها و پروژه‌ها انجام دهید. این کاری بود که عیسی انجام داد. این کار به شما کمک خواهد کرد تا وابستگی کامل خود به خداوند را حفظ کنید. به خاطر داشته باشید: چون او کار خود را از طریق شما انجام می‌دهد، تمامی جلال از آن اوست.

با وجود تمام پیروزی‌ها و قدرت خدا که در زندگی حس می‌کنم، همیشه از جایگاه فروتنی و تسلیم کامل به حضور او می‌روم.

هرگز فراموش نخواهم کرد روزی را که خداوند به من گفت:

«هرگز از جایگاه یک شبان، نبی یا رسول به حضور من وارد نشو.»

در مورد آن فکر کردم و پرسیدم:

«روح القدس، منظورت چیست؟»

«به حضورم طوری وارد شو که پسر نزد پدر می‌آید.»

هر وقت به حضور خداوند می‌روید، القاب و عناوین خود را کنار گذاشته و حس نکنید که به تنهایی پارسا شده‌اید. ما نباید از القاب خود برای نزدیک شدن به او استفاده کنیم و مطمئناً نباید طرز فکر پسر بزرگترِ مَثَل لوقا ۱۵ را داشته باشیم، کسی که با اعتقاد به عدالت و پارسایی خود به خانه بازگشت. بیایید با قلبی باز و فروتن به حضورش برویم. حتی وقتی خدا را بسیار خدمت کنید، اما در معرفت او رشد نکنید، دیر یا زود طرز فکر پسر بزرگتر را خواهید داشت. او پارسایی خود را صرفاً بر مبنای اعمالش قرار داده بود و به همین خاطر، تمام وقتش را صرف خدمت به پدر کرده بود، به جای اینکه بخواهد با او رابطه‌ای حقیقی برقرار کند. این چیزی نیست که پدر آسمانی از ما انتظار داشته باشد!

به خاطر داشته باشید که خدمت به شما این حق را نمی‌دهد که بیش از بقیه به خدا نزدیک شوید. اعمال نیکتان، امکان دسترسی به رابطه‌ای صمیمی‌تر با خدا را فراهم نمی‌کنند. جایگاهتان در کلیسا نیز شما را به او نزدیک نمی‌کند. تنها فیض او این کار را می‌کند! ما با فیض خدا به او نزدیکتر می‌شویم. **تنها با فیض او!** این مبنا و شالوده صمیمیت ما با اوست (ر.ک. افسسیان فصل ۲). شما نمی‌توانید راه صمیمیت با خدا را به تنهایی یا با خدمت بدست آورید.

شما در رابطه شخصی با خدا، به عنوان یک پسر یا دختر نزد او می‌روید نه به عنوان یک رهبر خدمت! اما وقتی او شما را برای انجام کار یا اراده‌اش بر زمین،

می‌فرستد، قدم برداشته و از جایگاه خود به‌عنوان رسول، شبان، نبی، مبشر، معلم و غیره عمل می‌کنید.

سه رکن

در تمام این کتاب، دربارهٔ دعا در مخفیگاه، برقراری رابطه‌ای نزدیک با خدا و زندگی تحت حاکمیتش بحث کردیم. اما در کنار دعا، دو کار دیگری هم هست که من شخصاً در خفا انجام می‌دهم و آنها مرا در خدا به سطح کاملاً متفاوتی می‌برند. من نمی‌خواهم این کتاب را بدون اشاره به آنها تمام کنم.

این دو کار عبارتند از روزه و صدقه. این سه رکن (دعا، روزه، صدقه) ثمرهٔ زندگی مرا سی، شصت و صد برابر کرده‌اند. آنها مانند طناب سه لا هستند که به راحتی پاره نمی‌شوند.

روزه گرفتن

چرا روزه گرفتن در رابطهٔ شما با خدا مهم است؟ اجازه دهید این نکته را روشن کنم: روزه گرفتن در مورد خوراک نیست، خوراک، ما را به خدا نزدیک نمی‌سازد؛ نه با نخوردن بدتر می‌شویم، نه با خوردن بهتر (اول قرن‌تین ۸:۸). روزه گرفتن در ارتباط با جسم و دقیق‌تر بگوییم، خواهش‌های نفس ماست. شاید توجه کرده باشید که بعد از صرف یک وعدهٔ غذایی مفصل، بدن شما حس سنگینی می‌کند و حواس روحانی شما معمولاً خسته می‌شود. اگر به‌طور مرتب به خلوتگاه بروید و روزه نگیرید، حواس جسمی شما بر حواس روحانیتان مسلط خواهند شد. خوراک به نوعی، درک روحانی شما را «پایین می‌آورد» یا ضعیف می‌کند. اما روزه گرفتن صدای نفس شما را ساکت کرده و به روح شما فضای بیشتری می‌دهد.

شما روزه می‌گیرید تا خود را از چیزی آزاد کرده و به چیز دیگری بسپارید. شما خود را از خوراک جسمانی آزاد می‌سازید تا صدای خدا را بشنوید و نسبت به روح القدس حساس باشید. شما خود را به خدا نزدیکتر می‌کنید تا بتوانید صدای او را بشنوید و به هدایتش عمل نمایید. در این روند، ارادهٔ خدا به خوراک شما تبدیل خواهد شد.

متأسفانه، بسیاری از ایمانداران فقط برای حل مشکلات و عبور از لحظات سخت روزه می‌گیرند. من بیش از یک بار از دیگران شنیده‌ام، «روزه‌ای؟ وای نه. مشکل

از این جهان نیستید

چیست؟ آیا مشکلی پیش آمده؟» افراد معمولاً روزه می‌گیرند تا بر گناه غلبه کنند یا درخواست خود را با قوت بیشتری به حضور خدا ببرند تا سختی و مشکیشان را حل کند. بله، دعای مشتاقانه و روزه قطعاً کمک می‌کند. در تمام کتاب مقدس، افراد این نوع روزه را گرفته و دعاهايشان با قدرت مستجاب شده است. اما من همیشه کنجکاو بوده‌ام تا نه تنها دربارهٔ تجارب مردم یاد بگیرم، بلکه راه‌های خدا را درک کنم و بدانم دیدگاه او دربارهٔ روزه چیست. عیسی چرا روزه گرفت؟ او در این مورد چه گفت؟ عیسی نور حقیقی است که به هر انسانی که به این دنیا می‌آید، نور می‌بخشد. او برای ما عهد تازه‌ای با خدا آورد. او به ما این امکان را داد که وارد پادشاهی خدا شویم و اجازه داد در شناخت پدر رشد کنیم. عیسی دربارهٔ روزه گرفتن چه گفت؟ چرا روزه گرفتن در پادشاهی خدا مهم است؟ چرا روزه گرفتن اهمیت دارد؟

در انجیل متی، فصل‌های ۵، ۶ و ۷، عیسی اصول پادشاهی خدا را بیان می‌کند. این سه فصل در حقیقت یک موعظه هستند که به موعظهٔ سر کوه معروف است؛ بعدها این موعظه به سه فصل تقسیم شد. بنابراین، باید این سه فصل را یک پیام واحد بدانیم که در آن، عیسی اصول پادشاهی خدا را به ما تعلیم می‌دهد و ما را به حاکمیت کامل خدا هدایت می‌کند. در این سه فصل، عیسی دربارهٔ دعا، روزه و صدقه صحبت می‌کند. بسیار خوب، تا اینجا دربارهٔ دعا در مخفیگاه صحبت کردیم، اکنون بیایید به روزه پردازیم:

اما تو چون روزه می‌گیری، به سر خود روغن بزن و صورت خود را بشوی تا روزهٔ تو بر مردم عیان نباشد، بلکه بر پدر تو که در نهان است، و پدرِ نهانِ بینِ تو، به تو پاداش خواهد داد. (متی ۶: ۱۷-۱۸)

نخست، توجه کنید که عیسی گفت که چون روزه می‌گیری، نه اگر روزه گرفتی. به عبارت دیگر، مفهوم پادشاهی خدا، دعا، روزه و صدقه، بخشی از سبک زندگی ما هستند؛ آنها اختیاری نیستند. عیسی از کلمهٔ «اگر» استفاده نکرد. او تعلیم داد که چون روزه می‌گیری، وقتی دعا می‌کنی و وقتی صدقه می‌دهی. ما در آسمان نه روزه می‌گیریم، نه دعا می‌کنیم و نه با فداکاری هدیه می‌دهیم. لذا، این سه رکن برای زندگی ما بر روی زمین ضروری هستند و باید در این دنیا به سبک زندگی ما تبدیل شوند.

دوم اینکه، عیسی تعلیم داد که تمرکز بر روزه برای نزدیکتر شدن به او بود. در لوقا ۵: ۳۳-۳۵ می‌خوانیم:

به او گفتند: «شاگردان یحیی اغلب روزه می‌گیرند و دعا می‌کنند؛ شاگردان فریسیان نیز چنینند، اما شاگردان تو همیشه در حال خوردن و نوشیدنند.» عیسی پاسخ داد: «آیا می‌توان میهمانان عروسی را تا زمانی که داماد با آنهاست، به روزه واداشت؟ اما زمانی خواهد رسید که داماد از ایشان گرفته شود. در آن ایام روزه خواهند گرفت.»

حقیقت مهمی در این متن نهفته است: وقتی داماد از شاگردان گرفته شود، آنگاه روزه خواهند گرفت، یعنی زمانی که عیسی این زمین را ترک کند. به عبارت دیگر، عیسی داشت می‌گفت، «من اکنون اینجا هستم؛ به همین خاطر نیازی به روزه گرفتن ندارم. اما وقتی زمان آن فرا رسد که این دنیا را ترک کنم، آنگاه لازم است که آنان روزه گرفته و به من نزدیک بمانند.»

روزه گرفتن چیزی بیش از راهی برای حل مشکل است. من روزه می‌گیرم تا به خداوند نزدیک باشم، او را بشناسم و به حضور او روم تا او به دل و وضعیت درونی‌ام رسیدگی کند. وقتی روزه می‌گیرم، تنها هدف من شنیدن و دیدن خداوند است و اینکه خواسته‌های او به خواسته‌های من تبدیل شود. من ایمان دارم که خدا نقشه‌های عظیمی دارد و من نمی‌خواهم به خاطر نفسم یا شنیدن صدای او، چیزی را از دست بدهم.

سوم اینکه، لازم نیست برای شنیدن کلمه‌ای خاص از جانب خدا صبر کنید تا حداقل یکبار در هفته یا سه روز در ماه روزه بگیرید. خدا این اصل را در کتاب مقدس مکشوف ساخته است. وقتی خدا این جهان را خلق می‌کرد، به تمام خلقت (انسان‌ها، حیوانات و زمین) روزی برای استراحت داد. به باور من این در مورد بدنهای ما نیز صادق است. خدا بدن ما را طوری طراحی کرد تا زمانی از خوردن دست بکشیم، و این زمان می‌تواند یکبار در هفته یا ماه باشد. بدن ما هم نیاز به استراحت دارد. روزه گرفتن می‌تواند به انسان روحانی ما کمک کند تا در سلامت با خدا سلوک کند؛ همچنین، آگاهی روحانی ما را بالا می‌برد، سلامت روحانی ما را تقویت می‌کند و ما را قادر می‌سازد که صدای خدا را واضح‌تر بشنویم. وقتی از خوردن غذا دست

از این جهان نیستید

می‌کشیم، ممکن است متوجه شویم که حواس روحانی ما تقویت شده، رویاهای ما واضح‌تر گشته و نسبت به صدای خدا حساس‌تر شده‌ایم و در هر چیزی متوجه حضور او می‌شویم. به همین دلیل گرفتن روزه‌های کوتاه (مثلاً ۱ یا دو روز) باید در زندگیمان به صورت یک عادت برآید. روزه‌های طولانی‌تر متفاوت هستند. من کاملاً معتقدم که شما باید طبق هدایت روح القدس این نوع روزه‌ها را بگیرید؛ و هر شخص باید در دوران روزه خود تحت هدایت خداوند باشد.

اگر بیماری خاصی دارید، قبل از اقدام به روزه، از پزشک خود مشورت بگیرید. در تصمیمات خود از عقل و حکمت بهره بگیرید. من متخصص نیستم و این کتاب راهنمای پزشکی نیست.

دوباره تکرار می‌کنم، روزه یعنی عوض کردن خوراک جسم با خوراک روح، تمرکز بر خدا و شنیدن صدای او تا بتواند شما را به سوی اراده‌اش هدایت کند. وقتی با این درک روزه می‌گیریم و او را بیش از خوراک جسم می‌خواهیم، کلام و اراده خدا به خوراک ما تبدیل می‌شوند. عیسی در یوحنا ۴: ۳۴ می‌گوید، «خوراک من این است که اراده فرستنده خود را به جا آورم و کار او را به کمال رسانم.» به عبارت دیگر، او می‌گوید، «انجام اراده خدا مرا تقویت می‌کند. او منشأ حیات من است.» به هر روی، او این جمله را بعد از خدمت به زن سامری بر سر چاه گفت (ر.ک. یوحنا ۴)؛ و قبل از آن، عیسی به لحاظ جسمی خسته و گرسنه بود! چه اتفاقی افتاد؟

عیسی پس از یک سفر طولانی، سر چاهی توقف کرد، چون خسته و گرسنه بود. در این حین، تمام شاگردانش به شهر رفتند تا خوراک تهیه کنند. وقتی زن سامری به سر چاه آمد تا آب بکشد، عیسی کلام خدا را اعلان کرد و اراده خدا را انجام داد و ناگهان گرسنگی‌اش رفع شد. تشنگی زن سامری نیز رفع گردید. قبل از این واقعه، جسم عیسی گرسنه و جسم زن سامری تشنه بود. او نیاز به غذا و زن سامری نیاز به آب داشت. اما به محض اینکه عیسی بر طبق اراده خدا عمل کرد، تشنگی زن سامری رفع شد. عیسی نیز دیگر گرسنه نبود.

زن کوزه را رها کرد و بدون آب به شهر رفت. وقتی شاگردان با خوراک برگشتند، مقداری به عیسی تعارف کردند، اما او جواب داد، «همه چیز مرتب است. من دیگر گرسنه نیستم.» شاگردان متحیر بودند و به یکدیگر می‌گفتند، «منظور او چیست؟ چه کسی برای او غذا آورده؟» بسیاری از ما، مانند شاگردان مفهوم خوراک روحانی

را کامل درک نمی‌کنیم. گاهی اوقات متوجه نمی‌شویم که با انجام اراده خدا چقدر خوراک روحانی بدست می‌آوریم تا حدی که می‌تواند گرسنگی جسم ما را نیز رفع کند. وقتی اراده خدا اولویت ما باشد، به خوراک و معاش ما تبدیل خواهد شد.

با انجام اراده خدا، زندگی و حیات ما نیز آغاز می‌گردد.

سبک زندگی دعا، روزه و صدقه باعث می‌شود که عمق صمیمیت شما با خدا بیشتر شده و اراده‌اش را به جا آورید.

صدقه

در فصل ششم انجیل متی، عیسی درباره دعا و روزه تعلیم داد و در ادامه فرمود:

بر زمین گنج میندوزید، جایی که بید و زنگ، زیان می‌رساند و دزدان نَقَب می‌زنند و سرقت می‌کنند. بلکه گنج خود را در آسمان بیندوزید، آنجا که بید و زنگ زیان نمی‌رساند و دزدان نَقَب نمی‌زنند و سرقت نمی‌کنند. زیرا هر جا گنج توست، دل تو نیز آنجا خواهد بود. (متی ۶: ۱۹-۲۱)

گنج و دل شما به هم مربوط هستند. هر جایی که گنج شماست، توجه شما نیز آنجا خواهد بود؛ پرستش و دل شما نیز آنجا خواهد بود. لازم نیست تلاش کنید و به من ثابت کنید که چقدر خدا را دوست دارید یا اعلان کنید که چقدر مشتاق هستید که او را با تمام دل خدمت کنید. چک بانکی خود را به من نشان دهید و من به شما نشان خواهد داد که دل شما کجاست. دل و گنج شما پیوندی ناگسستنی دارند. عیسی در ادامه می‌گوید:

هیچ‌کس دو ارباب را خدمت نتواند کرد، زیرا یا از یکی نفرت خواهد داشت و به دیگری مهر خواهد ورزید، و یا سرسپردۀ یکی خواهد بود و دیگری را خوار خواهد شمرد. نمی‌توانید هم بنده خدا باشید، هم بنده پول. (متی ۶: ۲۴)

کلمه «مامون» از زبان یونانی وام گرفته شده و به معنای «ثروت» و «پول» است. عیسی فرمود، «شما نمی‌توانید هم خدا و هم ثروت را خدمت کنید.»

از این جهان نیستید

من متوجه شده‌ام که مامون همیشه سعی می‌کند درحاکمیت کامل خدا در زندگی شخص مداخله ایجاد کند. متأسفانه، بسیاری از ایمانداران امروز به درجات مختلف بردهٔ مامون هستند. من به این درک رسیده‌ام که نه دعا و نه روزه نمی‌تواند شما را از مامون رهایی دهد؛ فقط صدقه یا بخشش فداکارانه می‌تواند این کار را بکند. من در مورد دهیک یا هدایا صحبت نمی‌کنم، بلکه دربارهٔ قربانی‌ای صحبت می‌کنم که همه چیز شما را دربرخواهد گرفت و دل شما را برای خداوندی و حاکمیت خدا آزاد می‌سازد.

روح‌القدس این چیزها را از طریق قدم‌های سادهٔ اطاعت به ما می‌آموزد. هر بار که خدا مرا هدایت می‌کند تا بخشی فداکارانه داشته باشم، مرا به سطح جدیدی از شناخت، تسلط و صمیمیت با او رسانده است. این پروسه‌ای قابل توجه است که در طی آن، توکل من بر دنیای مادی کمتر شده و حاکمیت خدا در زندگی من تقویت می‌گردد.

یادم می‌آید یکبار خدا به من گفت که تمام پولی را که برای خرید ماشین جدید پس‌انداز کرده بودم را ببخشم. وقتی او از من خواست که پس‌انداز خود را بدهم، مرا از توکل به دنیای مرئی آزاد کرده و اجازه داد بر خدای نادیدنی توکل نمایم. مسأله، مقدار پول نیست، بلکه اطاعت از خداست.

یک روز، طبق معمول در دفتر کارم حاضر شدم و شروع به دعا کردم. در حالی که دور اتاق قدم می‌زدم، از خدا خواستم که مرا در زندگی و خدمت شخصی‌ام هدایت کند. بعد از دعا، ایمیل‌ها و پیام‌هایم را بررسی کردم. ناگهان ویدئوی شبانی را دیدم که مرا از رسانه‌های جمعی می‌شناخت و برای پروژه‌اش درخواست حمایت مالی کرده بود. گرچه پروژه‌ای قابل تقدیر و با هدف گسترش پادشاهی خدا بود، اما من هیچ برنامه‌ای برای هدیه دادن نداشتم.

دلیل اینکه قصد این کار را نداشتم این بود که خدمت و پروژه‌های خودم را داشتم. ناگهان صدای خدا را در درون خود شنیدم که گفت، «تمام پولی که برای خرید ماشین پس‌انداز کرده بودی را بردار و تمام آن را به او بده.» خشکم زده بود... اجازه دهید برایتان توضیح دهم تا شرایط مرا بهتر درک کنید. من یک ماشین قدیمی داشتم که هر روز با آن دختر کوچکم را به مدرسه می‌بردم. او تازه به سن مدرسه رسیده بود. یک روز وقتی او را می‌رساندم، به من گفت، «پدر، جلوی مدرسه پارک

نکن. نرسیده به آن نگه دار.» من معمولاً او را درست روبروی در ورودی مدرسه پیاده می‌کردم. سپس، توضیح دادن «پدر، ما ماشین کهنه‌ای داریم و به‌خاطر آن خجالت می‌کشم.» دختر شش ساله‌ام به من گفت، «پدر، من خجالت می‌کشم که تو مرا با این ماشین قدیمی به مدرسه می‌بری.» در پاسخ به حرف او خندیدم، اما از درون حس بدی پیدا کردم. پس از رساندن او، به خداوند گفتم، «خدایا، باید کاری در این مورد کنیم. من به یک ماشین جدید نیاز دارم.»

به همین خاطر، من و همسرم شروع به پس‌انداز کردیم، تا یک ماشین جدید بخریم (یادم نمی‌آید دقیقاً مبلغ پس‌انداز ما چقدر بود). پول ما به اندازه خرید یک ماشین نمی‌رسید، پس می‌خواستم ماشین خودم را با ماشینی بهتر عوض کنم. آنگاه، صدای خدا را شنیدم که گفت، «همه پس‌اندازت را بردار و به این شبان بده.» وقتی خدا به شما می‌گوید فداکاری‌ای را انجام دهید، اگر این کار را نکنید، بعداً شدیداً پشیمان خواهید شد. دوم اینکه، دیگر احساس نمی‌کنید که این پول شماست؛ بله، شما آن پول را در اختیار دارید، اما به نظر نمی‌رسد که هنوز متعلق به شما باشد. وقتی خدا از من کاری را می‌خواهد، من سعی می‌کنم فوراً پاسخ بدهم. اطاعت از صدای خدا همیشه برای من مهم است. معمولاً اگر احساس کنم که خدا از من می‌خواهد چیزی را ببخشم، دوباره به آن فکر نخواهم کرد. اما این بار قضیه فرق داشت، زیرا این پول را به همراه همسرم پس‌انداز کرده بودیم. به دخترم هم فکر می‌کردم. یاد حرفهایش افتادم. به همین خاطر کمی بیشتر در موردش دعا کردم و گفتم، «خداوندا به من یک نشانه تأیید بده. من به ناتاشا زنگ می‌زنم و اگر او گفت، «باشه اندری، این کار را بکن»، آن وقت بلافاصله چک را می‌نویسم و برای آن خادم می‌فرستم.»

همسرم سر کار بود. به او زنگ زدم و گفتم:

«ناتاشا، داشتم دعا می‌کردم و احساس کردم که خدا از ما چیزی می‌خواهد.»

او جواب داد:

«اوه، خدای من ... این بار چیست؟»

این واکنش معمول او بود، زیرا تا همین جا هم لحظات سختی را در زندگی و خدمت‌ان تجربه کرده بود.

«کاری که تا به حال انجام نداده‌ایم.»

«اندری، مرا نترسان.»

«احساس می‌کنم خدا از ما می‌خواهد که تمام پولی را که در حساب پس‌انداز

کرده‌ایم، به یک خادم بدهیم.»

سپس، درباره آن پروژه با او صحبت کردم.

«مطمئنی که خدا با تو صحبت کرد؟»

«خب، تا جایی که فهمیدم، این پیام از طرف خدا بود. من از او شنیدم ...»

«پس چک را بنویس و به آن شبان بده.»

دیگر به هیچ چیز فکر نکردم. فوراً چک را نوشتم و سوار ماشینم شدم، همان

ماشینی که هر روز با آن دخترم را به مدرسه می‌بردم. چک را روی میز او گذاشتم

و گفتم، «خدا به من گفت که این پول را برای پروژه‌تان بدهم.»

جالب است که در راه برگشت، احساس کردم موجی از شادی درونم جاری شد؛

تا به حال چنین حسی را تجربه نکرده بودم. این موضوع کاملاً متفاوت با فکر مردم

این دنیا است. آنها می‌گویند، «برای چه خوشحالی؟ دیگر پولی در حسابت باقی

نمانده، اما داری شادی می‌کنی؟...»

با این وجود، از درون می‌دانستم که خدا خشنود است. صدای او را شنیدم که

گفت، «نمی‌دانی این فداکاری و مشارکت در کار من بر روی زمین، چه افتخاری

است! دیگران دوست دارند این کار را بکنند، اما فرصت آن را ندارند. اما من این

فرصت را در اختیار تو قرار دادم.»

در آن لحظه، تفاوت بین انواع حاکمیتی که عیسی تعلیم داد را فهمیدم: حاکمیت

دنیای مرئی و نامرئی. از طریق فداکاری و قربانی، خدا ما را از چنگ قدرت مرئی

این دنیا آزاد می‌کند و به ما امکان دسترسی به قدرت و اقتدار دنیای نامرئی را

می‌دهد. اگر من شخصاً این را تجربه نکرده بودم، جسارت نوشتن درباره آن را

نداشتم.

به هر روی، زمان زیادی نگذشته بود که خدا اتفاقات زندگی‌ام را طوری چید

و مرا با افرادی آشنا کرد که با سخاوت به من برکات مالی رساندند، بدون اینکه

از نیازهای من خبر داشته باشند؛ ناگهان، این برکت غیرمنتظره این فرصت را به

من داد که ماشین بهتری بخرم، بهتر از آنچه فکر می‌کردم با پس‌اندازمان می‌شود

خرید.

بنابراین، فداکاری یا قربانی دادن چه کاری می‌کند؟

اول از همه، فداکاری، فضایی در دل شما برای حاکمیت خدا باز می‌کند و دل شما را به سوی ارزشهای جاودان پادشاهی خدا بازمی‌گرداند. ما با قربانی‌هایمان خدا را نمی‌خریم، بلکه برعکس، وابستگی ما بر حاکمیت او در زندگیمان بیشتر خواهد شد.

دوم اینکه، هر بار خدا از من قربانی خواست، «خاک حاصلخیزی» را به من نشان داد تا در آن کشت کنم و این موضوع همیشه با پیشبرد پادشاهی خدا در ارتباط بود. شما جایی می‌کارید که دوست دارید بروید و جایی می‌کارید که می‌خواهید ثمرات آن را دریافت کنید. شما بذر ارزشمند خود را در هر جا و زمینی نمی‌کارید، بلکه آن را در خاک نیکو و حاصلخیزی که خدا به شما نشان می‌دهد، می‌کارید.

سوم اینکه، هرگاه خدا به من گفت که قربانی بدهم، می‌دانستم که مرا به فصل جدیدی هدایت می‌کند. من در کتاب مقدس یک اصل روحانی را دیدم. وقتی سلیمان قربانی‌ای داد که مورد پسند خدا قرار گرفت، خداوند در رویایی بر او ظاهر شد و او را وارد فصل جدیدی کرد (ر.ک. اول پادشاهان ۳: ۴-۱۴). کرنلیوس یک فرمانده رومی از زمینه بت پرست بود که با سخاوت صدقه می‌داد و زندگی‌اش را وقف دعا به خدا کرده بود. ایمان و خیرخواهی او توجه خداوند را جلب کرد (ر.ک. اعمال ۱۰). در نتیجه، خدا یک فرشته و پطرس رسول را فرستاد تا کرنلیوس را به فصل جدیدی از زندگی‌اش هدایت کند.

به خاطر داشته باشید که مقدار هدیه‌ای که می‌دهید، اهمیت ندارد؛ بلکه موضوع مهم اطاعت شما از صدای خداست. اطاعت از خدا بهتر از قربانی است. خدا از طریق اطاعت شما، هدایتتان می‌کند تا اراده‌اش را قدم به قدم انجام دهید. قربانی در این فرایند نقش مهمی ایفا می‌کند.

همه ما برای قربانی دادن ظرفیت خاص خود را داریم و روح القدس ما را به سوی آن هدایت نموده و در قلب ما جایی برای او باز می‌کند. در این فرایند، خدا فردیت ما را به رسمیت می‌شناسد. بنابراین، از قربانی‌های دیگران تقلید نکنید. مسئله میزان و اندازه آن نیست، بلکه اطاعت شماست. اندازه هدایای شما خدا را تحت تأثیر قرار نمی‌دهد، اما ایمانی که از او اطاعت نموده و تسلیم خداوندی‌اش می‌شود، او را تحت تأثیر قرار می‌دهد. بنابراین، همه چیز را به خدا ندهید، بلکه هر

از این جهان نیستید

آنچه را که از شما می‌خواهد، بدهید.

هر بار که خدا در زندگی‌ام از من قربانی‌ای خواسته و من اطاعت کردم، امکان نداشته که جلال، وفاداری و حاکمیت او را نبینم. او خداوند و سرور است که به من حیات می‌بخشد و هر آنچه دارم در جهت اهداف و پادشاهی او خواهد بود.

پدر ایمان

خدا می‌خواهد شما را هدایت کرده و در مسیرتان پیش ببرد تا اراده‌اش را به جا آورید. او با صدای خود شما را هدایت خواهد کرد و از شما انتظار اطاعت دارد. روایت زندگی ابراهیم را دوباره بخوانید. درباره او نوشته شده:

آبرام به خداوند ایمان آورد، و او این را برای وی پارسایی به شمار آورد.
(پیدایش ۱۵: ۶).

ایمان او نه فقط در کلمات، بلکه در اطاعتش نمایان شد. ابراهیم از خداوند اطاعت کرد، اور کلدانیان را ترک کرد، خطر را به جان خرید و به سرزمینی ناشناخته رفت. این کار او مثل یک بلیط یک طرفه از وطن و خانه پدری به مقصدی بود که خدا برای او در نظر داشت. ابراهیم خود را کاملاً تسلیم خداوند کرد. ایمان ابراهیم فقط در قالب کلمات ابراز نشد، بلکه اطاعتی قلبی نسبت به خداوند بود. اطاعت مستلزم قربانی است و هر قربانی نماد مرگ آمل و آرزوهای ماست. به عبارت دیگر، اطاعت یعنی انکار نفس که ذاتاً یک قربانی است. درست همان‌طور که یک بذر باید بمیرد تا جوانه زده و رشد کند، ما نیز باید نسبت به نفس خود بمیریم و در جلال خدا برخیزیم تا خدا از طریق ما آشکار شود. این عمل اطاعت، قربانی‌ای دلپسند اوست.

در این مسیر تقدیس، خدا ایمان ابراهیم را آزمود و از او خواست بالاترین قربانی را بدهد، یعنی پسرش اسحاق را. سوالی که مطرح می‌شود، این است که «چرا اسحاق؟» چون رویای خدا از زندگی ابراهیم فراتر بود. او تحقق اراده کامل و دل‌سپند خود را از طریق ابراهیم می‌دید، و آن تولد قومش بر زمین بود. خدا این قابلیت را دید که اراده‌اش را از طریق تمایل ابراهیم به قربانی کردن پسرش، به جا آورد.

خدا نمی‌خواست اسحاق را از بین ببرد. او می‌خواست که اسحاق همان «بذری» شود که باعث برکت تمام امتها خواهد شد. برای اینکه این اتفاق بیفتد، ابراهیم باید قلب خود را از اسحاق خالی کرده و خود را کاملاً تسلیم حاکمیت خدا می‌نمود. به همین خاطر، خدا ابراهیم را این‌گونه هدایت کرد:

«ابراهیم، من در ابتدای سفر ایمانت، وعده دادم که پسری به تو خواهم داد.»

«بله خدایا.»

«افکار من فراتر از برکات شخصی است. اراده من این است که تو را برکت دهم و از طریق تو زمین را مبارک سازم و این برکت به تمام نسلها برسد. ابراهیم، فقط تو نیستی، این بذر برکتی برای تمام امتها خواهد بود. اما یک اصل روحانی وجود دارد: تا آن بذر نمیرد، نمی‌تواند حیات به بار آورد. برای اینکه اراده‌ام را به جا آوری، از تو چیزی می‌خواهم.»

«خدایا، این کار را بکن. اراده‌ات انجام شود.» ابراهیم با اطمینانی راسخ به خدا اعتماد و از او اطاعت کرد.

«ابراهیم، مردم این دنیا آن را درک نخواهند کرد. خویشاوندان و همسایگان نیز به مفهوم آن پی نخواهند برد. فقط فرد با ایمان قادر به درک آن است. طرز فکر تو به تو به آن وضعیتی رسیده که در جایی که امیدی دیده نمی‌شود، امید می‌بینی. فقط من و تو قادر به درک این حقیقت هستیم. درست همان‌طور که تو را از اور کلدانیان بیرون آوردم و با اسحاق برکت دادم، به همین شکل، تو را در نقشه الهی خود پیش خواهم برد. پسر عزیزت را بردار و به کوه برو. تو باید او را برای من قربانی کنی.

گفت: «پسرت را که یگانه پسر توست و او را دوست می‌داری، یعنی اسحاق را بگیر و به سرزمین موریابرو، و او را در آنجا بر یکی از کوه‌هایی که به تو خواهم گفت، چون قربانی تمام‌سوز تقدیم کن.»

(پیدایش ۲۲: ۲)

اولین واکنش یک انسان عادی این‌طور خواهد بود، «خدایا می‌شود چیز دیگری بخواهی؟ این همان پسر وعده داده توست؛ او وارث و گنج ابراهیم است!»

ابراهیم اسحاق را از صمیم قلب دوست داد. خدا نمی‌خواست جسم اسحاق را بکشد. یادتان هست که نوشته شده، «هر جا که گنج شماست، دل شما نیز خواهد

از این جهان نیستید

بود.» خدا باید قلب ابراهیم را برمی‌داشت و در آن گنج دیگری قرار می‌داد. او می‌خواست قلب ابراهیم را بر چیزی متمرکز کند که هیچ چشمی نمی‌تواند آن را ببیند و هیچ گوشی قادر به شنیدن آن نیست.

برای تحقق این امر، خدا یک قربانی تمام عیار می‌خواست. قربانی‌ای که ابراهیم باید می‌داد باید آنقدر بزرگ و چشمگیر می‌بود که قوم و نسلی را که متعلق به خداست، پدید آورد؛ همچنین، ثمره آن ایمان خداست که چیزهایی را به وجود می‌آورد که هنوز وجود ندارند، به مرده حیات می‌بخشد و می‌تواند به اراده خدا جامه عمل بپوشاند. از طریق این قربانی و آزمایش ایمان، این ارکان بر نسل اسحاق نقش بست.

پس، صبح زود، ابراهیم برخاسته، الاغ خود را زین کرد و دو تن از نوکران خویش را با پسرش اسحاق برگرفته، هیزم برای قربانی تمام‌سوز شکست و به سوی جایی که خدا به او گفته بود، روانه شد. روز سوّم، ابراهیم چشمانش را برافراشت و آنجا را از دور دید.
(پیدایش ۲۲: ۳-۴)

با خواندن این متن، می‌خواهم به او بگویم:
«ابراهیم سفر تو به سوی کوه، تو را برای همیشه دگرگون خواهد ساخت. عمل ایمان و اطاعت تو، دست خدا را بر پسر و نسل او و نسل‌های آینده‌اش خواهد گذاشت، تا اراده‌اش به انجام رسد.»

آنگاه به نوکرانش گفت: «شما همین جا نزد الاغ بمانید تا من با پسر بدان جابرویم، و پرستش کرده، نزد شما باز آییم.» ابراهیم هیزم قربانی تمام‌سوز را برگرفته، بر پسر خویش اسحاق نهاد، و آتش و چاقو را به دست خود گرفت، و هر دو با هم می‌رفتند. (پیدایش ۲۲: ۵-۶)

حقیقت این است که نوکران جلوتر نرفتند! بله، آنها در پایین کوه کنار الاغ ماندند و ابراهیم برای پرستش خدا رفت. می‌خواهم بار دیگر تکرار کنم که فقط ابراهیم و پسر او به بالای کوه رفتند!

اجازه دهید این صحنه را به صورت نبوتی شرح دهم: جایی هست که خدا می‌خواهد شما را به عنوان پسر یا دخترش بلند کند تا بتواند از طریق شما نسل

جدیدی را به وجود آورد. اما برای اینکه به آن مکان خاص برسید، باید همه چیز را رها کرده و پشت سر بگذارید. فقط شما و قربانی باید به بالای کوه بروید؛ فقط شما و قربانی!

ابراهیم هیزم قربانی تمام سوز را برگرفته، بر پسر خویش اسحاق نهاد، و آتش و چاقو را به دست خود گرفت، و هر دو با هم می رفتند. و اما اسحاق به پدرش ابراهیم گفت: «پدر؟» پاسخ داد: «بله، پسر من؟» گفت: «این از آتش و هیزم، ولی بره قربانی تمام سوز کجاست؟» ابراهیم پاسخ داد: «پسر من، خدا بره قربانی را برای خود فراهم خواهد کرد.» پس هر دو با هم می رفتند. (پیدایش ۲۲: ۶-۸)

ابراهیم پاسخ داد، «پسر عزیزم، من کاملاً درک نمی کنم، اما ایمان دارم. من هنوز بره را نمی بینم، اما خدا قربانی را مهیا خواهد کرد.» ایمان الهی نه به آنچه خدا می گیرد، بلکه به آن چیزی که تکثیر می کند، نگاه می کند. پس از گذشت عصرها، آن بره بی عیب، از طریق اطاعت از خدا، قربانی کامل و بی عیبی تقدیم کرد تا ما را برای همیشه با پدر آسمانی متحد سازد و ما را پسران و دختران او و وارث وعده هایش گرداند. قدرت اطاعت و قربانی در این حد عظیم است و اثری غیر قابل انکار بر قلب و زندگی ما می گذارد.

چون به جایی که خدا به ابراهیم گفته بود رسیدند، او در آنجا مذبحی بنا کرد و هیزم بر آن چید، و پسرش اسحاق را بسته، او را بر مذبح، روی هیزم گذاشت. آنگاه دست دراز کرد و چاقو را گرفت تا پسر خود را ذبح کند. اما فرشته خداوند از آسمان وی را ندا در داد: «ابراهیم! ابراهیم!» پاسخ داد: «لبیک!» فرشته گفت: «دست بر پسر دراز مکن و کاری با او نداشته باش! اکنون می دانم که از خدا می ترسی، زیرا پسر، آری یگانه پسر را، از من دریغ نداشتی.» ابراهیم سر بلند کرد و پشت سرش قوچی را دید که با شاخ هایش در بوته ای گرفتار شده بود. ابراهیم رفته، قوچ را گرفت و آن را به جای پسرش، چون قربانی تمام سوز تقدیم کرد. (پیدایش ۲۲: ۹-۱۳)

خدا هرگز نمی خواست که ابراهیم پسرش اسحاق را بکشد! ابراهیم پسرش را

از این جهان نیستید

بر روی کوه «نکشت.»؛ او در مسیر رسیدن تا کوه، او را در قلبش «کشت». از این طریق، خدا دل ابراهیم را به ارزش‌های آسمانی و جاودان گره زد. همین اتفاق در مورد عیسی افتاد. آیا فکر می‌کنید عیسی بر صلیب جان سپرد؟ فقط جسم او بر صلیب مرد. او در باغ جستیمانی نسبت به نفس خود کاملاً مرد تا اراده خدا انجام شود؛ در حقیقت، او در راه جلجتا «جان سپرد.»

وقتی ابراهیم چاقو را برداشت، بدن بسته شده پسرش را دید و خدا از قرن‌ها پیش، بدن پسرش را می‌دید که به گناه، لعنت و بیماری بسته شده است. پسر خدا تمام گناهان جهان را بر خود گرفت و خود را به عنوان قربانی و کفاره گناه داد. طبیعت کهنه در او مرد و وقتی برخاست، انسانی تازه ظاهر شد، مطابق با خلقت خدا. خدا دید که روح خداوند، جسم را زنده می‌کند و اراده او را چنانکه در آسمان است، بر زمین به انجام می‌رساند. از طریق قربانی کامل عیسی، خدا نسل بره را از پیش دید، نسلی که از سوی خدا خوانده و انتخاب شده، و از این دنیا نیست.

اشعیا درباره این موضوع نبوت کرد و گفت، «چه کسی از نسل او سخن تواند گفت؟ خواست خدا این بود که او را به دردها دچار کند. خدا نسل خود را جاودان می‌دانست که جهنم، دیوها، مرگ یا هیچ چیز دیگری بر آنها اثر نخواهند کرد. اراده خدا چنانکه در آسمان است، بر زمین نیز به انجام خواهد رسید (ر.ک. اشعیا ۵۳). وقتی خدا دید که ابراهیم تا به آخر مطیع است و جان یگانه پسرش را دریغ نداشت، به وی گفت، «قبلاً به تو وعده دادم، اما اکنون سوگند می‌خورم!»

و گفت: «خداوند می‌فرماید: به ذات خودم سوگند، از آنجا که این کار را کردی و پسرت را که یگانه پسر توست دریغ نداشتی، به یقین تو را برکت خواهم داد و نسلت را همچون ستارگان آسمان و مانند شنهای کناره دریا کثیر خواهم ساخت. نسل تو دروازه‌های دشمنانشان را تصرف خواهند کرد. (پیدایش ۲۲: ۱۶-۱۸)

توجه کنید که خدا ابتدا برای او سوگند نخورد، اما بعد از قربانی، به اسم خود سوگند خورد و گفت، «ابراهیم، تو یگانه پسرت را دریغ نداشتی، بلکه دلت را آزاد کردی تا من بر تخت دلت بنشینم. تو در وجودت برای من جایگاهی قائل شدی!

قسم می‌خورم که این نسل نه تنها به وجود می‌آید، بلکه تسلیم قدرت و حکومت خواهد یافت. من نسل تو را برکت خواهم داد، آنقدر که بر دشمنانشان پیروز شوند و تمام قوم‌های زمین، از طریق نسل تو برکت یابند.»

سفر ابراهیم از او پدر ایمان ساخت، و نه هر ایمانی، بلکه ایمان خدا. خدا از شما می‌خواهد که به او نزدیکتر شوید، اما فقط شما و قربانی‌تان می‌توانید به بالای کوه بروید. نمی‌توانید درک کنید که خدا چه نقشه‌ها و رویاهایی برای زندگیتان دارد! او می‌خواهد شما را بلند کند و سرنوشتتان را به کلی تغییر دهد. اما نمی‌توانید بدون سرسپردگی کامل، اطاعت محض و قربانی تمام عیار به آنجا برسید، زیرا این سه عامل نقش بسیار مهمی دارند. طرز فکر یک خادم یا غلام نمی‌تواند به بالای کوه برسد. شما نمی‌توانید با شبان، والدین، دوست صمیمی یا نظرات دیگران به آنجا بروید. باید همه چیز را پشت سر بگذارید. این تصمیم و میل شماس‌ت تا مطیع باشید و قربانی خود را بدهید.

در تمام این کتاب، خداوند با فکر و دل شما سخن گفت. هر چه خواندید، صرفاً اطلاعاتی درباره‌ او نبود. خدا می‌خواهد همه آنها، یعنی خداوندی، جلال و عظمتش در زندگیتان آشکار کند. خدا می‌خواهد شما را از فصلی به فصل دیگر ببرد. تنها یک راه وجود دارد و آن هم مستلزم قربانی است. خدا می‌گوید، «من مکان و قربانی را به تو نشان خواهم داد. این قربانی، قلب تو را به من پیوند خواهد زد.»

آیا می‌خواهید جلال خدا را بر روی زمین و زندگیتان ببینید؟ پس خود را با سرسپردگی، فداکاری و اطاعت کامل به او تسلیم کنید.

در این کتاب، درباره داشتن رابطه صمیمی با خدا مطالب بسیاری گفتیم، اما این رابطه باید شما را به چیزی برساند و آن، زندگی تحت حاکمیت کامل خدا و انجام اراده اوست. هرچقدر بیشتر در او بمانید، بیشتر به شباهت او درخواهید آمد؛ در آن صورت، از نفس خود خالی شده و از شباهت خدا پر خواهید شد. همچنین، می‌توانید بگویید، «دیگر من نیستم که زندگی می‌کنم، بلکه مسیح است که در من زندگی می‌کند» (غلاطیان ۲: ۲۰).

در مسیحیت امروز، برای ما عادت شده که پیوسته منتظر چیزی بمانیم؛ برای اینکه جلال خدا نمایان شود یا بیداری بزرگی رخ دهد ... آیا تا به حال از خود پرسیده‌اید که همه اینها چگونه اتفاق خواهند افتاد؟ از طریق سرسپردگی کامل

از این جهان نیستید

به خدا و تحت حاکمیتش! من متقاعد شده‌ام که بیداری و ظهور جلال خدا، هر دو مستقیماً به تعهد کامل ما به خداوند بستگی دارد. هرچقدر تعهد بیشتر باشد، بیداری نیز بیشتر خواهد بود. هرچقدر حاکمیت خدا در زندگی ما بیشتر باشد، اراده او از طریق ما بیشتر به انجام خواهد رسید. خدا از حضور خود، شما را می‌فرستد تا اراده‌اش را به جا آورید؛ شما تماشاگر نیستید، بلکه نقش و مشارکتی فعال خواهید داشت!

من در روح می‌بینم که نسل خدا، پسران و دختران در حال بلند شدن هستند؛ آنان خود را کاملاً وقف خداوند و کارهای او خواهند نمود. ایشان استوار خواهند ماند، به خداوند اعتماد می‌کنند، حتی اگر تاریکی بر جنبه‌های اقتصادی، سیاسی، تحصیلی و غیره در زندگی‌شان سایه افکند. این نسل نقشه‌های شیطان را باطل خواهند کرد و نظم و نور خدا را به هر گوشه از جامعه ما خواهند رساند. آنان آسمان را بر زمین می‌آورند و اراده خدا چنانکه در آسمان بود، بر زمین نیز حکمفرما خواهد شد. خدا فقط وعده نمی‌دهد، بلکه به آن عمل نیز می‌کند!

من در روح خود می‌بینم که خدا مکاشفه این رابطه پدر و فرزندی و پادشاهی‌اش را در سراسر جهان احیا می‌کند؛ و این به بیداری و برداشت نهایی محصول مربوط است که در ایام آخر و قریب‌الوقوع رخ خواهد داد. فرزند بودن، اساس هویت ما، و پادشاهی خدا، واقعیت ماست. اگر پسر یا دختر خدا هستید، به پادشاهی او تعلق دارید. وقتی به این حقیقت پی ببرید، وظیفه دارید هویت خود را حفظ نموده و پادشاهی خدا را گسترش دهید. عیسی از مسئولیت خود آگاه بود و تمام کارهای شیطان را نابود کرد.

به همین نحو، پسران و دختران خدا از حضور او بیرون خواهند آمد و کارهای شیطان را باطل خواهند کرد. آنان با چشمان خدا خواهند نگریست: جمعیت کثیری از مردم گرسنه، خسته و بی‌ایمان، گرداگرد ایشان هستند. همه آنان فرزندان خدا هستند، حتی اگر تحت حاکمیت دیگری زندگی می‌کنند.

من در روح می‌بینم که در دنیای روحانی، خدا اکنون قومی را برای خود تقدیس و جدا می‌کند؛ او دست خود را بر ایشان گذاشته و اعلان می‌کند: «ای دختران و پسران، ای نسل من، شما از آن من هستید!»

چه کسی پیام ما را باور کرده، به که می‌توانم این مأموریت را بسپارم؟ بازوی خداوند بر که مکشوف گشته است؟ چه کسی خرابه‌های کهن را بنا خواهند کرد و ویرانه‌های سَلَف را بر پا خواهد داشت؟ شهرهای خراب را بازسازی خواهد کرد، و ویرانه‌های نسلهای متمادی را آباد خواهند نمود؟» دیرزمانی است که لب فرو بسته‌ام؛ خاموش مانده‌ام و خودداری کرده‌ام؛ اما حال چون زنی در حالِ زایا فریاد خواهم کرد، زیرا قوم و نسل ایمانی خود را خواهم آورد، نسلی که موافق دل من است! من فریاد خواهم زد زیرا ایمان خدا را بر روی زمین مولود می‌سازم. این قوم از این دنیا نیستند - آنان پسران و دختران و نسل من هستند!

امروز به خدا اجازه دهید تا آن قربانی‌ای را نشانتان دهد که شما را در او رشد خواهد داد. او آن قربانی را به ابراهیم نشان داد و می‌خواهد به شما نیز نشان دهد، همان قربانی‌ای که شما را به فصل دیگر زندگیتان خواهد برد. فقط او می‌داند که چه میزان از قلب شما را می‌خواهد آزاد کند و آن میزان برای همه یکسان نیست. امروز، من همراه شما این کار را می‌کنم. این لحظه‌ای مقدس است. اکنون مکث کرده و اجازه دهید که او با قلبتان سخن بگوید. من از شما نمی‌خواهم که به خدمت من هدایا بدهید؛ اجازه دهید خدا خاکی را که باید در آن بکارید، به شما نشان دهد. ما آینده خود را به دستان خدا می‌سپاریم؛ گنج ما در او خواهد بود و قربانی ما، قلبمان را به او پیوند خواهد زد. من از فصلی به فصل دیگر، با همین اصل زیستم و قربانی خود را تقدیم خداوند کردم تا او خداوند قلبم باشد و من بتوانم برکتی برای همه امتها با هر قوم و زبانی باشم - زیرا این اراده پدر آسمانی من است.

می‌خواهم این کتاب را روی زانوهایم به پایان برسانم:

پدر، مرا بگیر. من از آن تو هستم. آتش بر قربانی من قرار گیرد. از این لحظه به بعد، خوراک من این است که اراده‌ات را انجام دهم و کار تو را بر روی زمین به کمال برسانم. باشد که نسلی مقتدر، نسل تو، از طریق زندگی من متولد گردد، نسلی که اراده تو را به جا خواهد آورد. خدایا می‌خواهم شاهد ایمان آوردن میلیونها نفر باشم. می‌خواهم جلالت را بر زمین ببینم و در برداشت محصول و حرکت تو شریک باشم. خود را تسلیم تو می‌کنم تا دست، پا و صدای تو باشم. تمام وجودم از آن توست. در نام عیسی.

پدر، اکنون دعا می‌کنم که خواننده این کتاب را تقدیس و برای خود جدا سازی.

از این جهان نیستید

روح القدس گرانبها، این فرد را از آنچه تصور می‌کند، بالاتر ببر. با او ملاقات کن؛ دستت بر زندگی او باشد و او را برای خود نشان کن. دعا می‌کنم که هر آن چیزی را که تو در او نکاشته‌ای، از ریشه درآوری و جایگاه فرزندی را به او بازگردانی. باشد که وقف و سرسپردگی او به تو، کاری کند که جلالت بر این نسل فرود آید. باشد که طوری زندگی کند که درباره او بگویی، «او پسر من است؛ او دختر من است؛ این نسل من است.»

پدر، این کلام را در زندگیشان مهر کن و به تحقق رسان. در نام مقتدر عیسی مسیح، آمین.

این به معنای خدا حافظی نیست، بعداً شما را خواهم دید!

با محبت،

اندری

ارتباط با ما

www.facebook.com/AndreyShapovalPage

www.instagram.com/itsandreyshapoval

www.youtube.com/ffministry

اگر شهادتی در مورد خواندن این کتاب دارید، لطفاً با آدرس اینترنتی ایمیل بزنید.

اگر می‌خواهید دربارهٔ خدمات اندری شاپووال بیشتر بدانید یا عضوی از این رویا شوید، به وبسایت www.shapovalministries.com رجوع کنید.

ما از شما دعوت می‌کنیم که در مدرسهٔ سالانهٔ ما تحت عنوان «قلمروی پادشاهی» شرکت کنید. ثبت نام و جزئیات در وبسایت www.kingdomdomain.com آمده است.

اگر سازمان یا کلیسای شما مایل است از اندری شاپووال دعوت کند تا در رویدادی سخنرانی کند، با دفتر سازمان ما تماس حاصل فرمایید. ما با خوشحالی دعوت شما را بررسی خواهیم کرد!

admin@ffministry.com

۴۷۲-۰۸۴۷ (۹۱۶)۱+

۳۳۸-۳۳۹۰ (۹۱۶)۱+

عیسی گفت، «از من تعلیم بگیرید...» او به موعظه اکتفا نکرد بلکه نشان داد که رابطه ما با پدر تا چه اندازه باید نزدیک و صمیمی باشد.

ما خوانده شده‌ایم تا مانند عیسی باشیم.
ما خوانده شده‌ایم تا تحت حاکمیت خدا زندگی کنیم.
ما خوانده شده‌ایم تا پادشاهی او را در قدرتش گسترش دهیم.

ما خوانده شده‌ایم تا در این دنیا باشیم، اما از این دنیا نباشیم.

کتاب حاضر هر خادم و ایمان‌داری را به چالش می‌کشد تا به دنبال رابطه‌ای نزدیکتر با خدا باشد، او را بشناسد و اراده‌اش را به جا آورد.
شبان اندری شاپووال، رازهای صمیمیت با خدا را با شما در میان می‌گذارد و توضیح می‌دهد که روح‌القدس در طول سالها، پس از احیای او به‌عنوان فرزند و پیام‌رسانش به این جهان، چه تعلیمی به او داد.

مطالبی که در این کتاب خواهیم خواند:

- احیای رابطه فرزندی و خداوندی خدا
- مخفیگاه عیسی
- اهمیت دعا در روح، شفاعت و نبوت
- طلبیدن خدا در مخفیگاه و خلوت گزیدن با او
- تشخیص هدایت روح‌القدس
- چرا خدا گاهی ساکت به نظر می‌رسد
- و بسیاری مطالب دیگر

درباره نویسنده

اندرو شاپووال، شبان، مبشر، خادم و بنیانگذار سازمان بین‌المللی «خدمت شعله آتش» می‌باشد. هدف این سازمان، رساندن پیام انجیل پادشاهی به اقصای نقاط جهان است. او به همراه گروهش سمینارها، جلسات و کنفرانسهای بسیاری را در سراسر جهان برگزار می‌کند و انجیل پادشاهی را با قدرت خدا موعظه می‌کند.



اندری در اوکراین به دنیا آمد و در خانواده‌ای مسیحی رشد کرد. او در سال ۲۰۰۲، ملاقاتی مافوق‌طبیعی با عیسی داشت و محبت پدر آسمانی بر او ریخته شد. او مشتاق این است که با رابطه حقیقی و پدرا نه بر این نسل و نسل‌های آینده تأثیر بگذارد.

اندری و همسرش ناتاشا و چهار فرزندشان در سکرمنتو کالیفرنیا زندگی می‌کنند.

با رجوع به آدرس اینترنتی زیر، از این نویسنده بیشتر بخوانید:

www.shapovalministries.com